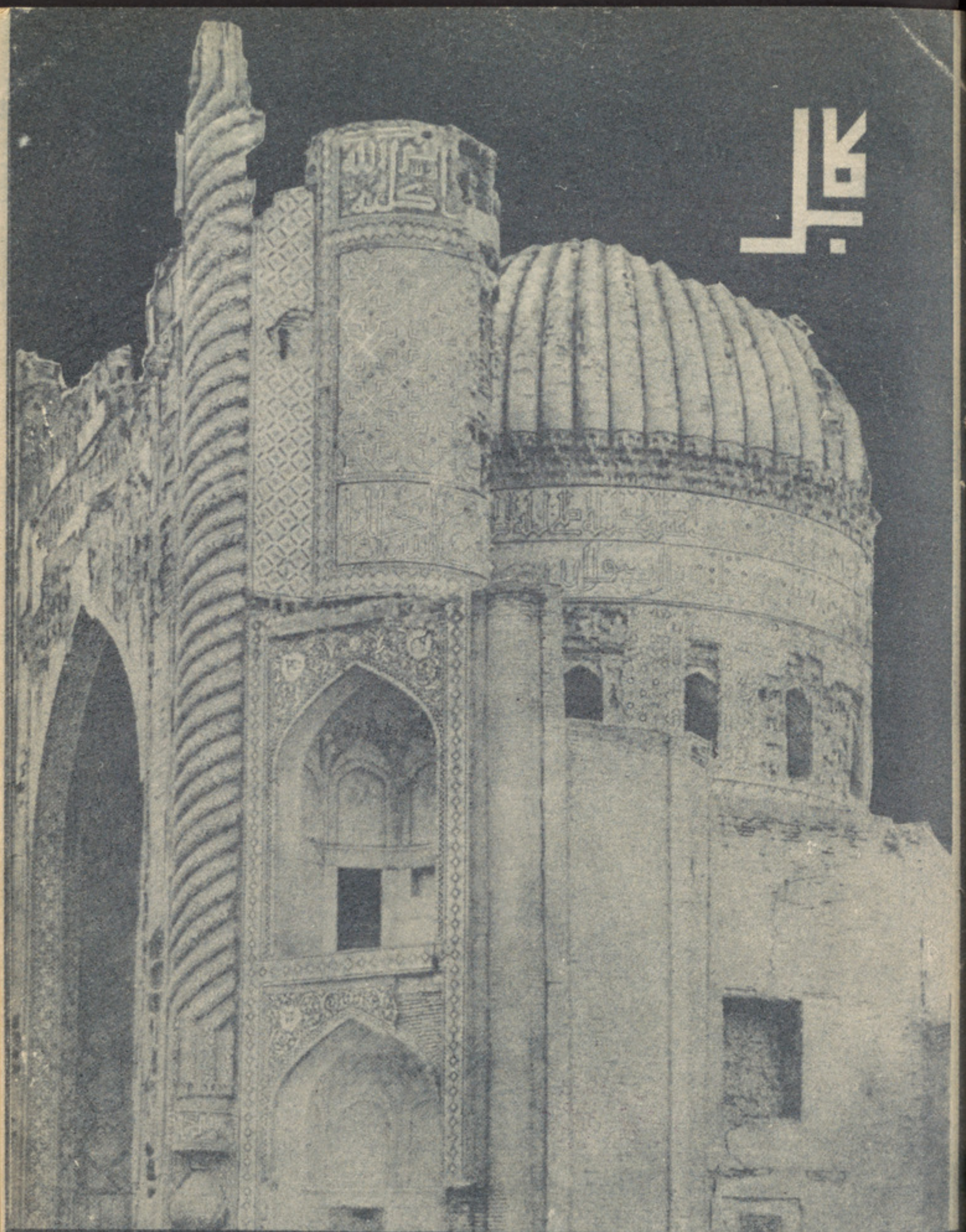

یادگار نهصدمین سال وفات حضرت شیخ الرئیس بن سینای بلخی

آدرس : انجمن ادبی ، جادهٔ ابن‌سینا
عنوان تلگرافی : کابل انجمن
مخابرات با ع ، ص شهزاده احمد علیخان
(درانی) مدیر عمومی انجمن

کابل

(مجلهٔ مصور ماهوار)
(ادبی ، اجتماعی ، تاریخی)
از شعبهٔ نشریات انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک
کابل : ۱۲ افغانی
ولایات داخله : ۱۴ «
« خارجه : نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف نصف قیمت

ماه جدی ۱۳۱۶ هجری شمسی — دسمبر- جنوری ۱۹۳۷ میلادی

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
– نهصدمین سال وفات ابن سینا	مدیریت نشریات	۱
نطق افتتاحیهٔ ع ، ج وزیر صاحب معارف		۵
– زندگانی ابن سینا	تدوین جناب قدیرخان تره کی	۶
آثار و معاصرین ابن‌سینا	جناب سرور خان گویا	۲۸
علوم او معارف	« قیام الدینخان خادم	۵۱
مقام ابن سینا درعلوم	« غلام جیلانی خان جلالی	۵۶
ابن سینا وطبابت	« احمد الله خان کریمی	۸۴
– سلطان محمود و شیخ الرئیس	ترجمهٔ جناب سرورخان گویا	۹۷
– باختر	ازطبع جناب « جلالی »	۱۱۳
ابن سینا	« « « الفت »	۱۱۶
خطاب بشیخ	« « ملك الشعراء	۱۱۷
– خطابهٔ جناب رشتیا به لسان فرانسه		۱۲۴

تصاویر	صفحه
ابن سینای بلخی	۱
ع ، ج سردار محمد نعیم خان وزیر معارف	۵
– بعضی از تصاویر قدیم ابن سینا	۱۸
« « « «	۳۰
« « « «	۴۰
« از کتب خطی ابن سینا	۵۰
« « « «	۶۰
« « « «	۷۴
– یکی از ابنیهٔ تاریخی ام البلاد « بلخ »	۱۰۴
معما بمناسبت شمارهٔ فوق العاده ابن سینا	۱۱۹

همه درباره این است

نهصدمین سال وفات ابن سینا

د ابن سینا د وفات نه سوم کال

بر هیچ کس پوشیده نیست که یاد آوری از رجال بزرگ گذشته که در جهان مصدر کار نامه های شده باشد ، یکی ازامور بیداری وپیشرفتهای فکری و اخلاقی هر ملت و مملکت بوده ، شوق کار و خدمت را در نهاد اولاد وطن بشور می آورد . وتاوقتیکه این حس یعنی تقدیر خدمات گذشته گان در روح ملتی پیدا نشده باشد ، امکانات ترقی و اعتلای صحیح آن ملت خیلی کم خواهد بود .

دا هر چاته شکاره ده چه دهغه پخوانو لویو خلقو یا دونه چه په دنیا کی ئی لوی کارونه کری وی ، د هر ملت او مملکت د فکری او اخلاقی وراندی والی او ویشوالی درموز وسخه حسابیژی او د کار شوق د وطن د اولاد و په وجود وکی خو زوی . د سو پوری چه دغه حس (د پخوانو د خدمتو تقدیر) د یو ملت په روح کی نه وی پیداشوی ، د دغه ملت د صحیح ترقی او اعتلاء امکانات به دیر کم وی .

مخصوصاً آن ذواتیکه در راه علوم و فنون خدمتی کرده و شهرتی حاصل نموده باشند ، چون خدمات شان برای تمام جامعهٔ بشری مفید واقع گردیده موجبات سعادت نوع انسان را فراهم میسازد ، بنابران تقدیر همچو اشخاص و تذکار نام وخدمات شان بر تمام جامعهٔ بشری بمنزلهٔ یك فرض وجدانی بشمار میرود و نیز این قبیل مشاهیر ، بمانند علوم و معارف ، اختصاص بیکی ازملل نداشته ، بلکه مال مشترك تمام انسانها شناخته میشوند و افتخار آن ها کم و بیش بهمه جامعهٔ بین‌الملل عایداست تنها آن مللیکه این‌ذوات بزرگ بآنها از حیث نسب و نژاد و زبان و بود و باش و غیره نسبتی دارند ، طبیعی سهم بزرگتری بمفاخر آنها داشته و بنابران وظیفهٔ بزرگتری‌را ازحیث وجوب زنده کردن نام و خدمات ذیقیمت آنها عهده دار میباشد.

خصوصاً هغه کسان چه د علومو او او فنونو په لاره کی یی خدمت کری وی او نوم یی گتلی وی . هر کله چه د دوی خدمتونه د بشر د تولی جامعی دپاره فائده رسوی ، او دانسان دسعادت اسباب راجمع کوی ، نوبنا پردی دداسی اشخاصو د نوم او خدمتو یا دول او تقدیر د بشر دهری جامعی د پاره د یو وجدانی فرض په شان شمیرل کیژی ؛ او همدا رنگه داسی نامتوخلق د علومو اومعارفو په دود دکم یوملت پوری اختصاص نه لری . بلکه د تولو انسانانو مشترك مال گنرل کیژی ، او د دوی افتخار لژو دیر تولی بین‌المللی جامعی ته راجع کیژی .

یوازی هغه ملتونه چه داسترخلق د نسب ، نژاد ، ژبی او استوگنی په لحاظ دهغوی پوری تعلق لری ؛ طبیعی دهچه د دوی دمفاخرو سره دیر دخل لری . اوپه دی‌سبب سره ددغه‌مشاهیرو د نوم او لویو خدمتو دجو ندی کولو دیره ذمه واری د دوی په‌عهده ده .

بهر حال جای بسی خوشبختی است که این حس شریف تذکار اسم و کارنامهای مشاهیر تاریخی درروح ملت افغان نیز پیدا شده وحالیه فرزندان وطن درهر سمت در جستجوی بزرگان گذشته میباشند تا نام شانرا زنده کرده از خدمات آنها برای بیداری خود تذکاری نمایند چنانچه یکی ازوظائف اساسیهٔ انجمن ادبی نیز همین مسئله بوده ، انجمن در دوران موجودیت ۷ سالهٔ خود حتی المقدور برای احیای مفاخر تاریخی وطن و یاد آوری از بزرگان گذشته کوشش نموده ، بعضی را بواسطهٔ نوشتن و برخی را بذریعهٔ پیدا کردن و یا ساختن تصاویر شان دستهٔ را توسط انعقاد مجالس و غیره یاد و بودی از انها نموده و بجامعه معرفی کرده است .

بهمین سلسله اخیراً بمناسبت پوره شدن نهصد سال از وفات شیخ الرئیس ابن سینا که یك تن از برجسته ترین

په هرصورت : داد دیری خوشحالی زای دی چه د مشاهیرو د نومو او تاریخی کارنامو د یا دولو شریف حس دافغان ملت په روح کی هم پیدا شویدی اوس دوطن زامن په هرسمت کی دپخوانو لویانو په لتون کی دی چه نومونه یی ژوندی کی او د هغوی د خدمتو سخه د خپلی بیدارئی د پاره تذکارو کی. دا رنگه چه د پشتو تولنی د اساسی وظائفو سخه یوه همدا مسئله ده .

دی تولنی دخپلو او وکالو جوند په دوران کی دخپلی وسی پوری دوطن د تاریخی مفاخرو د ژوندی کولو ، او د پخوانو بزرگانو د یا دولو د پاره کوشش کری دی . سه یی په واسطه دلیکلو ، او سه یی د دوی د تصویرو د سازو لویا پیدا کولو ، او سه یی د مجلسو دانعقاد په واسطه ددوی یادونه کریده اوجامعی ته یی معرفی کری دی.

په همدغه سلسله کی په آخر کی په مناسبت دپوره کیدلو د نه سوم کال د شیخ الرئیس « ابن سینا » د وفات؛ چه د مشرق د لویو او شکاره فضلاؤ

فضلای مشرق زمین بوده و از روی نسب پدری از خاك بلخ وطن عزیز ما میباشد ، از طرف انجمن ادبی بتاریخ روز پنجشنبه ۱۲ عقرب مجلس تذکر باشکوهی (در کلوب ستور) تشکیل و دران هیئت محترم وزراء و کور دیپلوماتیك و باقی مامورین تا درجهٔ مدیر وعموم فضلای مرکز دعوت شده بودند، چنانچه مجلس مطابق پروگرام علیحدهٔ دایر گردیده که در خاتمهٔ آن تمام مدعوین عصریهٔ مفصلی را نیز صرف کردند .

اینك مجلهٔ کابل هم این شمارهٔ خود را وقف تذکار حضرت شیخ الرئیس ابن سینای بلخی نموده صورت خطابه هائی را که بتقریب نهصدمین سالگرهٔ وفات شیخ از طرف فضلای وطن ترتیب و ایراد شده بود با تصاویر زیبا و قشنگی که در همین موضوع است درین شمارهٔ خود درج مینماید .

(انجمن)

سخه دی ، او دپلار د نسب له جهته زموژ د گران وطن د بلخ د خاوری سخه دی ـ د پشتو تولنی له خوا د پانشنبی په ورز ۱۲ د عقرب د تذکر یو لوی او باحشمته مجلس د « ستور » په کلوب کی تشکیل شو ، او په هغی کی د وزراؤ محترم هیئت او کور دیپلوماتیك او نور مامورین د مدیر د درجی پوری او د مرکز تول فضلاء غوشتل شوی وو . لکه چه مجلس د علیحده پروگرام سره سم چه په خاتمه کی یی تولو میلمنو مفصله عصریه وخور له ، دایر شو .

دغه دی چه د کابل مجله هم خپله داشماره د حضرت شیخ الرئیس (ابن سینا) بلخی د تذکار د پاره وقف کوی. او صورت د هغه خطابو چه د شیخ د وفات د نه سومی سالگری په تقریب د وطن د فضلاؤ له خوا ترتیب او ایراد شوی وی ، سره د شایسته او شکلو تصویرو نوچه په همدغه موضوع کی دی په دی شماره کی مندرجوی .

(پشتو تولنه)

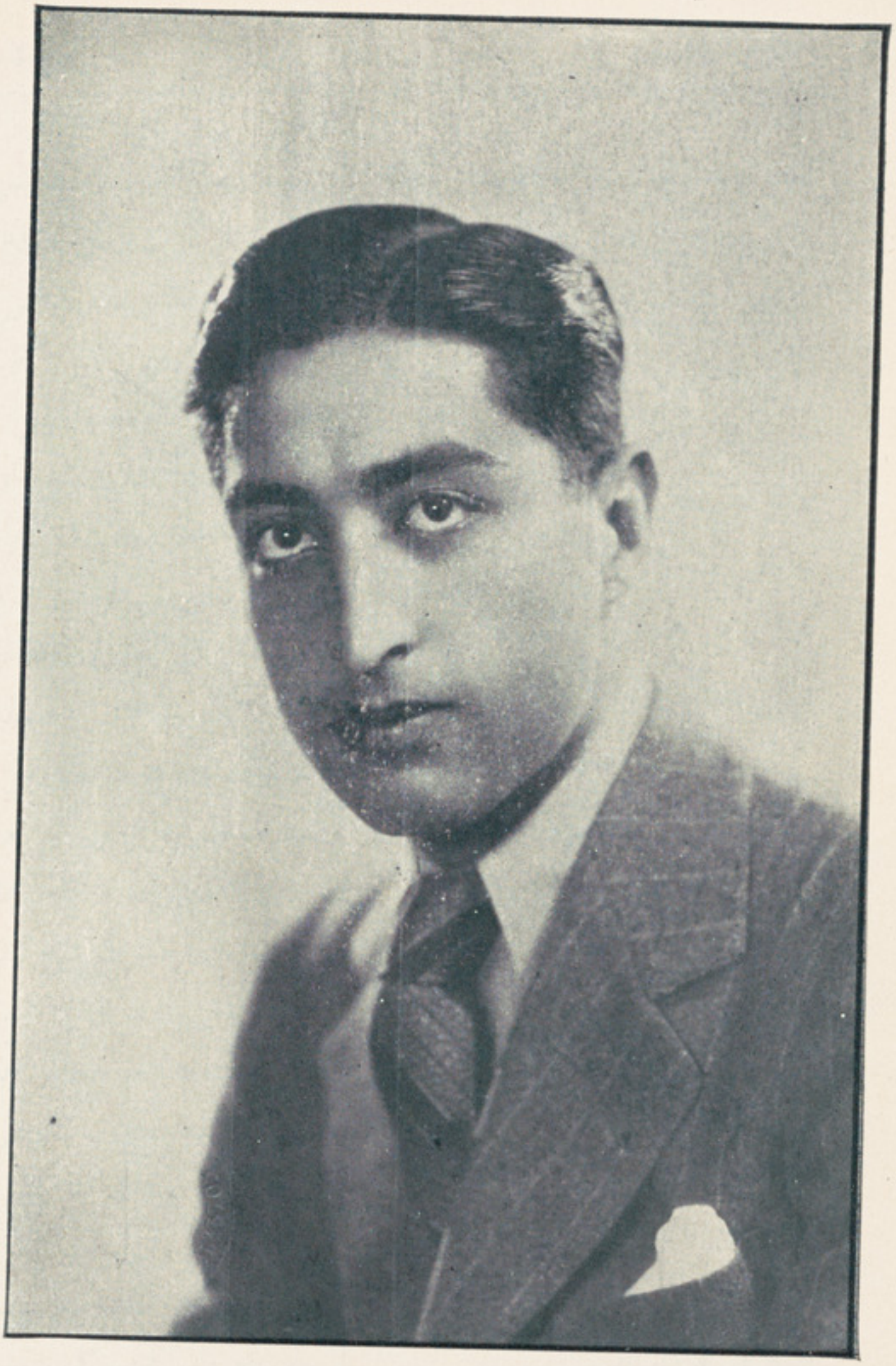

ع . ج سردار محمد نعیم خان وزیر جوان وفضل معارف ورئیس محترم انجمن ادبی که حس
عرفان پروری وذوق نفس شان باب تعقد همچه مجالس ادبی سابقه را در مملکت افتتاح کرده است.

نطق افتتاحیهٔ وزیر معارف

والاحضرتین افخم ، خانمها و آقایان محترم !

خیلی مسرت دارم از اینکه امروز حضرات گرام را در یك محفل ادبی که مراد از تذکار نهصدمین سال وفات شیخ الرئیس ابن سینا یعنی یکی از بزرگ ترین نوابغ علمی وادبی شرق باشد ، پذیرائی کرده واین مجلس را بنام آن عالم شهیر که از روی نسب پدری خود بلخی است ، افتتاح مینمایم !

حاجت به تذکار نیست که یادآوری مشاهیر تاریخی ومفاخر باستانی و مخصوصاً زنده کردن نام رجال بزرگ گذشته تاثیرات عمیقی در روحیات طبقهٔ موجوده داشته ، یکی ازوسائل بسیار موثر ومجرب بیداری ملل بشمارمیرود وملل امروزه باین ذریعه ، فرزندان خویش را درس فعالیت و اعتماد به نفس و زحمت کشی و ایثارو . . . و . . . میدهند .

خوشبختانه وزارت معارف وانجمن ادبی امروز درسایهٔ توجهات پادشاه جوان عرفان پرورخود اعلیحضرت محمد ظاهرشاه زمینه را برای همه قسم یادآوری‌ها و انعقاد این گونه مجالس علمی وادبی مساعد یافته اینك بتقریب نهصدمین سال وفات علامهٔ ابن سینا بانعقاد این مجلس جهت تذکار شرح حال و آثار وخدمات علمی موصوف پرداخته است .

درخاتمه نسبت به تشریف آوری ذوات عالی اظهار تشکر نموده معرفی مفصل شیخ را به اشخاص فاضل تری وا گذار مینمایم .

زندگانی ابن سیناو نفوذ افکار او

در علم وفلسفهٔ اروپا

عین خطابه ایست که در مجلس یاد و بود نهصد مین سال وفات حضرت شیخ الرئیس از طرف جناب محمد قدیر خان تره کی عضوشعبهٔ ادبیات وحفظ آثارانجمن ایراد گردید.

حضرات محترم!

نهصدو ۵۷ سال قبل ازین ازافق شمال افغانستان (بلخ) آفتابی طلوع کرد کوکبی درخشیدن گرفت، مرد و نابغهٔ که باعث افتخار شرق و شرقیان است بدنیا آمده شرق و غرب را بنور عرفان خود منور نمود.

این رجل نامی شیخ الرئیس ابن سینا بوده است که امروز بتوجه و معارف خواهی حکومت قدر شناس ما احتفالی بنام ۹۰۰ سال وفات اومنعقد شده است.

این مردیکه امروز مجلس ما به یاد او صاف و ذکر جمیل او مشرف است یکی‌ازعجایب روزگاروهمان مایهٔ افتخاری است که درسنهٔ ۳۷۰ قمری مطابق سنه ۹۸۰ عیسوی بدنیا آمده در روز جمعه اول رمضان سنه ۱۰۳۷ عیسوی بسن ۵۷ وفات کرده است.

اصل اسم او حسین بن عبد الله بن سینا و لقبش شیخ الرئیس بوده است این

مردجلیل القدر را بزبان عبری اون سینا و به لاتینی Avicenna هم میگویند و نیز اکثری از محافل علمی اروپا وآن اروپائیانیکه عادت دارند اسمای رجال بزرگ رابزرگ یاد کنند ابن سینا را بنابر احترام مقام بزرگ علمی وفلسفی او Prince des médecins یعنی شهزاده یا پادشاه اطبا میگویند .

رویهمرفته از هرحیث خوش بختیم زیرا از یك طرف حیات ما درزمانی واقع شده است که یك روح باحرارت علمی وذوق عرفانی دروطن تولید شده چراغ بزرگان خود راهمیشه روشن نگه میداریم وازطرف دیگر افتخارحضوررا درهمچو مجالسیکه وسیلهٔ احیای نام نامی بزرگان وطن است داریم .

بایداین‌روزها را قدر کرد، زیرا که تصورمیگردد روزی بیاید که ماهم به‌خود حرکتی داده در تجدید مفاخر تاریخی خود اقدامی بنمائیم آیا تصور میکنید ابن سینا روزی باین فکر افتاده بود که وقتی خواهد آمد وطن او یعنی همان وطنیکه او از دست حادثهٔ سؤ داخلی ازان مجبور بفرار شد . امروز همان وطن ازو قدر و نام نامی او را درهمچو یك محفل بزرگ تجلیل و احترام نماید؟ ازین جاست که باید به‌روح شیخ تحفه ودرود فرستاده گفت مطمئن باش زیرا تا هنوز وطن تو عاری ازهمان روح های پاکیکه تو و امثال ترا پرورش داده است نشده ذکر جمیل تو ورد زبان هر عارف و عامی است .

چون شیخ مرد بزرگی بوده است که تاکنون دنیا نظیر آنرا از ناحیهٔ علم و حکمت بیاد ندارد لهذا شرح احوال و اوصاف او معدد علاقه مندی و دلچسپی هر کسی میباشد پس مختصراً بذکر احوال و مقام علمی و فلسفی او می پردازیم :

ولادت و طفولیت ابن سینا :

در زمانیکه نوح بن منصور سامانی (۳٦٦ ـ ۳۸۷) پاد شاه بوده پای تخت و دارالسلطنهٔ آن بخارا بود مردیکه عبدالله بن‌سینا نام داشت از باکتریان (بلخ) وارد بخارا شده در انجا زنی را که ستاره نام داشت به حبالهٔ نکاح خود در آورد و در سنه ۳۷۰ قمری از همان ستاره آفتابی طالع شد که نام آن را حسین بن عبدالله بن سینا گذاشتند و این حسین بن عبدالله بن سینا همان مرد بزرگ و جلیل القدریست که اخیراً به لقب شیخ الرئیس ملقب و بعضاً بنا بر رویهٔ اختصار او را ابن سینا یا بوعلی سینا میگویند .

گفتم از مادر ستاره نام آفتاب طالع شد بلی تا وقتی ابن سینا وارد میدان علم و حکمت نشده و از مشعل فروزان دانش خود دنیا را منور ننموده بود دنیای اسلام با فلسفهٔ یونان (بجز بعضی کتابهای محدودی که از طرف الکندی و فارابی نوشته یا ترجمه شده بود) آشنائی و معرفتی نداشته اروپای امروز از داشتن چنان یك معلم و مربی بزرگ فلسفه و طب و علم محروم بود ولی وقتی ابن سینا تولد شد در حقیقت آفتابی بود که بدنیای فلسفه و طب وعلوم طالع گردیده اذهان تاریك بشریت را بنور علم و عرفان خود منور گردانید .

شروع تعلیم شیخ :

در سنه ۳۷۵ قمری پدرش ابوعلی را که ۵ سال داشت ودارای فکر وهوش قوی و سرشاری بود به آموزگاری که ابوبکر احمد بن محمد برقی خوارزمی نام داشت برای فرا گرفتن علوم مقدماتی وسواد سپرد واو تاسنه ۳۸۰ قمری

که دران وقت پا بسن ده گذاشته بود قرآن کریم واصول دین واحکام فقه و فنون ادب ولغت را فرا گرفت ودر معدد سوال وجواب راجع به علوم مذکوره بدرجهٔ اظهار رشادت وتبحر میکرد که موجب حیرت بود بعد ازان که پدر بوعلی احساس کرد که پسر او دارای استعداد خارق العاده و ذکا و هوش بی نظیری بوده در علوم متذکرهٔ فوق بدرستی حائز موفقیت شده است برای تکمیل تحصیلات مذکور اورا جهة یاد گرفتن مقدمات حساب نزد مردی که در تذکره ها اورا سبزی فروش نوشته اند واز اهالی بخارا بود فرستاد ابوعلی در مدت کمی مأمول پدر خود را که عبارت از یاد گرفتن ارقام هندسی باشد بر آورده نزد شخص دیگری که از معروفین شهر و اسمعیل زاهد نام داشت آغاز به خواندن فقه نمود تانواقص تعلیمی گذشتهٔ خود را رفع نماید بعد ازان که ابوعلی در ین زمینه هم موفقیت مطلوبی کسب کرد وشخصیت او بدرجهٔ واصل گردید که پدر وتمام اقارب وهم جواران او فهمیدند که او در احکام قرآنیه ویکدسته از علوم مروجهٔ آن زمان وصرف ونحو وامثالهم دارای دست قوی ورسائی شده است اورا به عالم وحکیم دیگری که ابو عبدالله الناتلی نام داشته از اهالی ناتل طبرستان بود سپردند تا باو درس منطق وحکمت بیاموزد ابن سینا یك مدتی در نزد این شخص مرتباً درس خواند وروزی درتقسیم وتصنیف موجودات که کلیات خمسش نام میگذارند بالای قضیهٔ که استادش طرح کرده دراطراف آن بحث کردن میخواست ابن سینا اعتراضات شدیدی نموده برخلاف رویهٔ استاد خود موضوع متنازع فیه را حل کرد وچون دامنهٔ علم وتبحر اودرین وقت به مراتب وسیع تر ازاستادبود ابوعبدالله ناتلی گفت بعد ازین حاجت به تدریس نیست وهرجابه مشکلی برخوردی فقط همانجارا ازمن به پرس دیگر خود مطالعه کن وخودغور وتعمق نما.

ابن سینا بعد ازان بدستیاری همان قریحه و ذکای خدا داد خود که خدا به او موهبت فرموده بود به مطالعات علوم وفلسفهٔ عالیه پرداخت ومتدرجاً خود بخود ریاضیات ، فلسفهٔ طبیعیه منطق وما بعد الطبیعیه (متا فزیك) را آموخت و در مدت کمی به اکثر آن ها به مرتبهٔ تبحر واصل گردید .

بعد ازان که ابن سینا از علوم مذکورهٔ فوق تاحدی اطمینان حاصل کرده فارغ شد بعضی ها میگویند آغاز به فرا گرفتن طب نموده آن را از حکیم عیسوی مذهب که عیسی بن یحی نام داشت و برخی عقیده دارند که از ابو منصور حسن بن نوح فرا گرفت بهرحال ابن سینا بمدت کمی در طب هم دارای مقام و منزلت بزرگی گردیده سپس بمطالعه و تکرار علومیکه خوانده بود مشغول شده هر روز در فکر طرح کردن راه های نوینی که سبب پیش رفت علوم مذکور باشد میبود و بدرجهٔ مرد متدین و خوش عقیده بود که هر گاه به مشکلی بر میخورد که رفع کردن آن مشکل از قوه و طاقت ذهنیه اش بلند میبود فوراً دامنهٔ تحقیقات و تفکرات را درهمان جا قطع کرده وضو میکرد وبه مسجد میرفت و بدربار خدا بوسیلهٔ گذاردن دو رکعت نفل رفع مشکل مینمود و روایت میکنند که این عقیدهٔ پاك بدرجهٔ مدکار بوعلی واقع شد که مشکلات او گاهی در خواب وگاهی به بیداری حل میگردید گویا این یك نوع الهامی بود که خدای بیننده وعالم تمام معضلات و پیچیده گی ها باجرهمان نیازمندیهای بو علی باو ارزانی میفرمود .

این زحمت کشی ها و آن ذکای نیرومند و آن همه نیاز مندی ها بدربار بی نیاز اخیراً کار بو علی را بجای کشید که بسن ۱۷ شهرت علمی ، فلسفی ،

طبی او تمام اقطار سر زمین های اسلامی را فرا گرفت و از هر گوشه و کنار طلاب علوم وحکمت و مرضای دارای امراض صعب و مزمن بخدمتش میرسیدند و ازان سر چشمهٔ فیوضات استفاده میکردند بوعلی از معالجهٔ مرضا و تدریس طلاب منتظر هیچگونه حق الزحمهٔ مادی نبوده فلسفه ، علم ، طب را پیشهٔ ارتزاق خود قرار نداده بود و هر کدام را من حیث اهمیت خودش دوست میداشت و عملی میکرد صریح تر عرض کنم بوعلی علم، فلسفه، طب را برای اینکه پیشه های شریف و مشغله های نجیبی است دوست میداشت نه برای متمول شدن و ثروت یافتن ازان‌ها .

درهمین وقت بود که نوح ابن‌منصور سامانی به مرض صعبی مبتلا شده اطبای حضور پادشاهی از معالجهٔ آن عاجز آمدند و بوعلی سینا را که درین وقت تازه دارای شهرت شده بود برای معالجهٔ شاه مذکور طلب کردند بوعلی‌سینا در معالجهٔ آن موفقیت خوبی کسب کرده سبب اعادهٔ صحت پادشاه شد و باین سبب بدربار امیر مذکور مقرب گردید .

بوعلی‌سینا ازین تقرب‌خود بدربار پادشاه تنها یك انتظار داشت وآن هم اجازهٔ بود که از شاه راجع به استفاده از کتب کتابخانهٔ بخارا حاصل کرده روزها را باستفاده دران کتابخانه به شب وشب ها را به روز می‌آورد .

درینجا باید به کمال تأسف خاطر حضرات را ملتفت گردانیم که : اشخاص لائق وچیز فهم وآنانیکه زاویه های دماغ ایشان بنور علم و عرفان منور بوده قدرت خدمت به ملت ومملکت را داشته ازین راه مستعد ترقی وپیشرفت میباشند همیشه مصدوم اغراض ومقاصد سوء عوام فریبان و هدف حاسدین و متعرضین شده

بدنام میگردند تامبادا علم و تبحر آن ها طشت بدنامی ایشان را از بام بیفگند بوعلی سینائیکه بقوهٔ علم وحکمت خود اتکا داشته از مکر حاسدین ونمامها خالی ذهن بود هم مصدوم همین قبیل اغراض سوء گردید تاحدی که بعضی از مورخین کم بصیرت وعاری از قوهٔ محاکمه وتعقل به این صدمه افزودند ونام نامی بوعلی را قدری لکه دار کردند واین واقعه چنین است که : روزی قضارا در کتابخانهٔ بخارا آتش افتاده وسبب حریق شده کتابخانه سوخت مخالفین بوعلی که پیوسته درپی بدنام کردن او بودند اتهام این حریق را بربوعلی بسته به شاه گفتند که بوعلی برای اینکه علوم منحصر باو بوده دست دیگران از مطالعهٔ کتب کوتاه گردد قصداً کتابخانه را آتش زده است اگرچه این سعایت درحضور شاه مؤثر واقع نشد ولی در محیط تاثیری بدی تولید و زمینهٔ دل سردی حکیم را ازان سر زمین فراهم کرد .

شیخ اگرچه در علوم معقول و منقول دارای سلطه واقتداری زیادی بود معهذا از کتاب ماورای طبیعیه (متافزیك) ارسطو نمیتوانست مطالب را بیرون آرد وآن را طوریکه ذهن نقاد او تقاضا میکرد درك نماید و هروقت کتاب مذکور را مطالعه کردن میگرفت بواسطهٔ معضلاتی که دران میدید مایوس شده کتاب را میگذاشت ؛ از تقدیرات الهی روزی شیخ از بازار صحافان بخارا میگذشت که کتاب فروشی کتاب ماورای طبیعیهٔ ارسطو را که فیلسوف بزرگ اسلام ویا به عبارهٔ دیگر معلم ثانی ابونصر فارابی شرح کرده بود به شیخ عرضه کرد که این کتاب را بگیر وچند درهمی بده شیخ چون دید که کتاب متافزیك ارسطو است بیك وضعیت آمیخته به‌اشمزازی از خریداری آن ابا کرد کتاب

فروش اصرار کرد واو به نسبت اصرار او کتاب را گرفت و وقتی وارد منزل گردید دید که کتاب مذکور محشی از طرف معلم ثانی است که تمام معضلاتی را که بوعلی سینا ازحل آن عاجز بود در حواشی آن حل کرده است این حواشی چون سبب رفع شدن ابهامات و معضلاتی بود که شیخ همیشه بآن بر میخورد ازین جهة ازحد زیاده مسرور شده به بازار رفت و هرچه داشت بنام خدای مشکل کشا به غربا و مساکین داد .

خروج شیخ از بخارا :

در سنه ۳۹۲ قمری که ابوعلی ۲۲ سال داشت پدرش عبدالله بن سینا وفات یافت و متعاقب آن در بخارا ضعف سیاسی رو نما شده غزنویان بساط خانه دان سامانی را چیده بر قلمرو آن ها بنای حکمرانی و نفوذ را گذاشتند درین وقت ابو علی سینا بخارا را ترك داده به نقاط دور دستی از قبیل جرجان ، خوارزم ، خراسان ، داغستان مسافرت کرد و وقتی که شیخ در داغستان بسر میبرد مرض شدیدی دامن گیر او شده در اثر تداوی مستعجل صحت یافت و ازان جا باز به جرجان عودت کرده در جرجان با شخص نجیب و متمولی که ابو محمد شیرازی نام داشت معرفت پیدا کرده موقع یافت تا درخانهٔ او به تدریس وتعلیم به پردازد واز بحرمواج علم وحکمت خود یك عدهٔ زیادی ازمردم حررا شاداب نماید وکتاب (القانون) خود را که سبب شهرت عالم گیراوشده مرجع یگانهٔ طبیعی اطبای اسلام و اروپا تا قرن ۱۸ بوده است درین شهر نوشت .

چون شهرجرجان همیشه دستخوش شورش واختلال بوده به شیخ جهة اجرای نظریات فلسفی وعلمی اومهلت نمیداد لهذا آن شهررا ترك داده به همدان آمد و

به شمس الدوله دیلمی که دران اوقات درهمدان سلطنت داشت معرفی شد اومقدم شیخ را گرامی پنداشته شیخ را وزیر مقرر کرد ولی این وزارت نتیجهٔ خوبی به شیخ فراهم نکرده دراثر فتنه جوئیهای ابنای زمان عسکر شمس الدوله برعلیه شیخ شورش کرده اورا توقیف وامرقتل آنرا ازشمس الدوله طلب کردند ولی شمس الدوله شخصاً مداخله نموده شیخ را نجات داد شیخ درین وقت تا زمان فرونشستن عصیان عسکری بجای محفوظی مخفی بود ولی وقتی نائرهٔ اشتعال عسکر فرو نشست شیخ دوباره بحضورشمس الدوله حاضرشده مرض اورا که دران تازگیها باوحادث شده بود تداوی کرد در همین وقت بود که شیخ الرئیس بعضی از قسمت های کتاب معروف دیگر خود را که معنون(به الشفا) میباشد نوشت وغیر از نوشتن کتاب هر روزه درساعات بین عصر وشام یك جمعیت غفیری ازار باب ذوق و طالبان علم وفلسفه بدورشیخ اجتماع نموده ازدرس های فلسفه وطب اومستفید میشدند .

شمس الدوله در سنه ٤١٢ قمری وفات یافته بجای آن پسرش سماء الدوله به تخت نشست و به شیخ تکلیف وزارت رانمود ولی شیخ قبول نکرده ومیل داشت باصفهان رفته چند روزی را باعلاء الدوله کاکویه حاکم اصفهان بسرآرد چنانچه شیخ باحاکم مذکور مخابرهٔ کتبی هم داشت اینك بنابرهمین سبب سماء الدوله به شیخ بد گمان شده شیخ را حبس کرد شیخ درین نوبت چهار ماه را در حبس گذرانید ودرین مدت چهارماه افکار پریش ومشتت شیخ که طبعاً درآوان حبس به محبوسین دست میدهد مانع کارشیخ نشد چنانچه درظرف همین چهارماه کتاب های : القولنج ، رساله حی بن یقظان و کتاب الهدایات را نوشت .

بعداز مدت چهار ماه ویك دورهٔ فترتی که درحکومت سماءالدوله روداد شیخ ازمحبس نجات یافته باابوعبید شاگرد رشید خود ودوتن ازخدمت گاران خویش

از همدان به‌اصفهان آمدند وچون حاکم آن شهر یعنی علاءالدوله مردی علم پرور وعالم دوست بود مقدم شیخ را گرامی پنداشته ازهیچگونه مساعدت باشیخ دریغ نمی کرد بهمین سبب شیخ تا آخرین روزهای حیات درهمین شهر بسر برده بعضی از آثار خود را در همین شهر نوشت وببرخی که قبلاً نوشته بود تجدید نظر کرده آن ها را اصلاح فرمود ودرهمین شهر کتاب معنون به‌حکمت علائیهٔ خود را بنام علاءالدوله نوشت ونیز ازکارهای بی‌سابقهٔ دیگری که شیخ دراصفهان بآن دست زد موضوع اصلاح تقاویم بود که برحسب خواهش علاء الدوله رصد خانهٔ هم برای تکمیل آن بنا کرده بود .

چون شیخ از خانه دان غزنوی بنابر پارهٔ از عوامل اشمزازی دردل داشته خانه دان غزنوی مخصوصاً سلطان محمود با آن همه احترام وحرمتی که با هل علم داشت باشیخ ساز گار نبوده چندین مرتبه اقدام به‌گیر آوردن شیخ نموده بود لهذا درموقعیکه سلطان مسعود غزنوی باصفهان تاخت اموال شیخ را بغارت بردند که دران جمله بعضی از کتب نفیسه مؤلفهٔ شیخ ازقبیل کتاب‌انصاف‌وشاید فلسفه شرق جزء آن بوده است .

شیخ دراواخرزندگانی به مرض قلنج مبتلا شد وهرقدر علاج های مؤثری نمود معهذا چون تقدیر ازلی بآن رفته بود که سبب قطع شدن حیات او گردد لهذا بقول بعضی ها روز شنبه ٦ شعبان و بقول دیگریکه باحقیقت مطابق تراست روز جمعه اول رمضان سال ٤٢٨ هجری قمری در همدان دنیای فانی را وداع گفته وفات فرمود ودرهمان جا مدفون گردید (غفرالله له) که اکنون مرقد مطهر اوزیارت گاه اهل‌علم وفضل ومشعل پروانه گان دل سوختهٔ اهل‌نظراست

ملیت شیخ :

وقتیکه انسان میخواهد ملیت شخصی را که بعلت قدامت تاریخی وعدم وثائق اززمان حیات او معضلیت وابهام داشته باشد معلوم کند بابعضی اصول هاودساتیری که علم تاریخ یابه‌عبارهٔ دیگر طریقهٔ انتقاد در تاریخ بدست‌میدهدمشخص میکندولی تشخیص نمودن ملیت‌اشخاصیکه‌خود ایشان‌راجع‌به‌وطن وحیات‌اجدادی خود اثری گذاشته باشندسهل بوده‌وساطت‌اصول‌مذکوره درآنجابدرد نمی‌خورد یکی‌از همین‌قبیل اشخاص شیخ الرئیس ابن‌سینا است زیراابوعبید جرجانی که‌از شاگردان مقرب شیخ بوده تقریباً نصف‌عمر شیخ‌بااوگذشته بود در کتاب شرح حال شیخ مینویسد قال‌شیخ الرئیس ان ابی رجلاً من اهل بلخ وانتقل منها الی بخاری فی ایام نوح بن منصور ... والخ‌پس وقتی چنین است البته شیخ‌یکی ازاولادان این‌خاك مقدس است و برای اینکه قدراین اولاد وطن‌را خوبتر بدانیم محتاج‌به تفصیلات ذیل میباشیم ابن‌سینایك داهی خارق العاده وبی‌نظیری بوده است زیرااین نابغهٔ فکروقهرمان علم‌و فلسفه علی‌الرغم تمام‌مشاغل کثیرهٔ رسمیه‌و سیاحت های متعددومتوالی وغائله های سیاسیهٔ دائمی که درتمام حیات‌او درهرنقطهٔ که اومیرفت رونما میبود ، معهذا توانست یك عده کتب زیادی که معناً وحجماً بایدخارق‌العاده گفته‌شود، تالیف وبرای هدایت ورهنمائی علمی وفلسفی‌وطبی وصحی دنیای بشریت‌به یادگار گذاشت

عدهٔ کتبیکه شیخ‌تالیف نموده متجاوز ازصدجلد است که احصانمودن تمام آن هااز قدرت واحاطهٔ این‌معروضات خارج میباشد ولی‌این قدرمیتوان گفت که تنها یك‌جلد از کتاب های‌مؤلفهٔ اوکافی بوده که‌سبب شهرت‌عالم گیرشیخ شود تاچه‌رسد به‌صد جلد وزائد ازان‌مشهور ترین کتابهای شیخ(القانون) و(الشفا) و(النجات)است

که‌اولی عبارت از زبده‌ترین کتب طبی دنیاودومی کتابی است در فلسفه که بشکل یك دائرةالمعارف عظیمی میباشد وسوم آن خلاصهٔ کتاب دوم است .

مقام ابن‌سینا درفلسفه و تاثیراو درفلسفهٔ معاصر :

اگرانسان بخواهد مذهب فلسفی شیخ‌را دریابد از کتاب شفاءاو کماهو حقه نمی تواند طریقهٔ فلسفی اورا پیدا کند زیراشیخ در صحائف اولیه الشفا شخصاً نوشته است :

« کتاب‌شفا تشریح و تفصیل عقائدو افکار فلسفی مشائیون است و فلسفهٔ اصلی من درکتابی که بعنوان فلسفه‌شرق نوشته‌ام هویدا میباشد» چون متاسفانه کتاب فلسفهٔ شرق‌او اکنون دردست بنده نیست ازین جهته دست یافتن به کنه افکار وعقائد فلسفی استاد دشوار میباشد ولی مورخین فلسفه و آنانیکه متون قدیمه فلسفی را باصول مقایسه وی زیرمطالعه درمیآوردند میگویند :

اصولی را که ابن سینا در تصنیف علوم مختلفه از روی منا سباتی که علوم مذکور باهم دیگر دارند تعقیب نموده است به‌نسبت اصولیکه درین‌زمینهٔ ارسطو اختیار کرده‌بود بسیار منتظم ومکمل است زیرا بعضی‌ازافکاری را که‌ارسطو مترد دانه‌ومشوشانه درین زمینه اظهار کرده بود ابن سینا عین‌همان افکار را بکمال وضوح وقطعیت واعتقاد کاملی ظاهر فرموده است چنانچه یکی از علما و فضلای معاصر در کتابیکه مبنی بر مقایسه بین افکار فلسفی ابن سینا ودکارت فیلسوف قرن ۱۸ فرانسه مؤسس مسلك شبهه وفاتح فلسفهٔ جدید واستادوپیشوای فلاسفه حاضرهٔاروپا نوشته است در بحث استدلال و وصول به نتیجه مینویسد :

« راست است که دکارت در اروپا اولین کسی است که نواقص فلسفهٔ ارسطو را نشان داده وورود اروپائیان در فلسفهٔ جدید به رهنمائی دکارت واقع

بعضی از تصاویر قدیم ابن سینا

تصویر شیخ الرئیس که اصل آن از رسم
موجودهٔ کلکسیون فاکولتهٔ طبی
پاریس نقل شده

رسم معروف شیخ که دربسی آثار اروپائی
موجود است تخمین میشود که رسم قدیمی
بوده اساس دیگر رسم‌های اروپائی میباشد

شده ولی ما عین این فکر را که عبارت از « فکر میکنیم پس هستیم » و طرز استدلال اورا بطور کامل در افکار ابن سینا مشاهده میکنیم و در کتاب حکمت المشرقیین که یکی ازمؤلفات شیخ است ملاحظه میکنیم که ابن سینا باچه عظمتی ارسطو را به معرض باز رسی ومحاکمه میکشد ... »

متفکر محترم درست قضاوت فرموده است زیرا دردنیا اولین کسیکه درمورد استدلال و وصول به نتیجه (طوریکه دربالا گفته شد) افکار ارسطو را حقانه نقادی کرده و راهی برای فلسفهٔ جدید باز کرده است فیلسوف دانشند ما ابن سینا بوده است پس درفلسفهٔ معاصر عین همان شرفی را که دکارت دارد حکیم نامور بلخی ابن سینا هم دارا میباشد .

ابن سینا در فلسفهٔ ماورای طبیعی و خلقت عالم وعقول و ارواح تاحد ممکنه افکار ارسطو را تعدیل نموده فلسفهٔ مخصوص بخود که بطور ممتاز میتوان آن را فلسفهٔ استاد بزرگوار شیخ الرئیس دانست بوجود آورده است و دراکثری از قسمت های فلسفهٔ این راد مرد بزرگ شرائط وایجابات حقهٔ اسلامی در نظر گرفته شده است .

ابن سینا در فلسفهٔ اخلاقی و روحی خود مباحث فوق العادهٔ دقیق وخارقه نمائی دارد که اروپای امروز تا کنون هم نمیتواند ازنفوذیکه افکار شیخ بالای عقول متفکرهٔ آن ها مینماید خودرا بیرون بکشند مثلاً وقتی انسان به سویهٔ علمی وفلسفی امروزهٔ اروپا نگاه میکند وسعهٔ ذهنیهٔ آن ملل را که به نیروی علم خارقه های نشان داده ومیدهند در مطبوعات ایشان مطالعه مینماید هستهٔ افکار شیخ را دراساس نظریات زبده ترین متفکرین آن دیار درك میکنند چه درین سنوات

اخیر درویانه همان دکتور معروفیکه طریقهٔ پسیکو آنالیز (تجزیهٔ روحی) را طرح کرده وازعملیات وتجارب خود بدنیای غرب ید بیضا نشان داده عقول وافکار را بیك باره گی متوجهٔ خود گردانید اگر خوب دقت شود و دراعماق افکار او فروروبم و بعد ازان در کتاب قانون شیخ مخصوصاً درفصل عشق مراجعه کنیم بکمال صراحت میابیم که یا دکتور نامبرده از افکار شیخ اقتطفاجسته ویا توارد فکری در بین این دو نابغهٔ فکرواقع شده است که درهر دوحال شرف باشیخ بیش تراست زیرادرصورت اول پیشوا ودرحال دوم حق قدامت دارد .

این دکتور که اکنون موضوع گفتگوی ما است دکتور فروید Freud و یانه ئی است او عقیده دارد که تمام عوامل اجتماعی وکل امراضیکه به انسان دست میدهد یك سلسله معلولاتی است که علل تمام آن ها اشتهای جنسی یابه عبارهٔ دیگرحس شهوانیت L'instinct sexuel انسان است این اصول که مؤسس آن اورا پانسکسوآلیزم Pensexualisme و یاپسیکو آنالیز (تجزیهٔ روحی) نام گذاشته وما آن‌را تجزیهٔ روحی گفتیم اصولی است که مطابق آن تمام اشخاصی را که مبتلا به امراض روحی و غیره باشد استجواب نموده اصل علل واسباب مرض ایشان را طوریکه خود مریض احساس نمی‌نماید درك میکند و نتیجه‌میگیرد که تمام امراض مولود اشتهای‌جنسیت انسان‌است . دکتور فروید این اصول خود را در ابتدا تنها برای تعین‌و تشخیص مرض استعمال میکردولی اخیراً دید که ازین اصول درتداوی هم‌میتوان کارگرفت همین‌بود که رفته رفته در تداوی نیزازان استفاده های‌عملی نموده سبب گردید که‌اکنون طریقهٔ موضوعه یامکتشفه او درتمام دول اروپا مورد عمل قرار داده شود .

این است طریقهٔ فلسفی دکتور فروید در کشف امراض ولی حالا به‌بینم حکیم و فیلسوف عالی‌مقام ماشیخ الرئیس ابن‌سینا دربن موردچه عقیده داشته‌وچه افکاری ازو در صحائف کتب باقی مانده است ؟ :

اینك برای حل این مطلب واینکه مقائسهٔ درستی درین زمینه نموده باشیم چند سطری راعیناً از کتاب معروف قانون شیخ درذیل نقل وترجمه مینمائیم والبته مقائسهٔ افکار طرفین مثبت ادعای ما توانند شد .

این است عیناً ترجمه مذکور : شیخ در کتاب القانون خود دربحث عشق مینویسد : نبض‌عشاق نبضی است عاری‌از انتظام طبیعی مانند نبض اشخاصیکه به‌آلام وغم‌مبتلا باشندو مخصوصاً دروقت ذکر کردن معشوق‌او نبض وحال‌او متغیر میگردد ووقتیکه معشوق خودرا می‌بیند بغتتاً تغیر وضع میدهد پس‌امکان دارد که انسان ازروی این احوال عاشق معشوق اورا بشناسد بااین صورت که اگر عاشقی نام‌معشوق خودرا کتمان نماید بهترین طریقه این‌است که انسان باید نبض اورادر دست گرفته اسمای متعدد ومعدودی‌راببرد وبه بیند که به بردن نام‌هر کدامی ازاشخاص که نبض‌اوشدید تروبه نام‌دیگری‌خفیف‌تر گردید همان‌نام اولیه‌راچندین مرتبه‌تکرار کند درصورتیکه اگر در تکرار اسم‌مذکور ضربان‌نبض مکرر گردید درآن صورت حکم کرده میشود که علت مرض مریض عشق ومعشوق اوهمان شخص است .

من این گونه تجارب‌را به‌کرات انجام داده‌ام ودیده‌ام که بسا اشخاص دراثر عشق به امراض مزمنه و بیماری های طویله مبتلا شده تمام قوای ایشان متدرجاً روبه ضعف رفته است و وقتیکه باین‌صورت تداوی شده‌است درمدت کمی صحت ایشان عود وبه قوای اصلیهٔ بدن خویش واصل گردیده اند پس از روی

این تجارب ما استدلال میکنیم که طبیعت مطیع اوهام نفسانیه است . درین جا قضاوت را به خود حضرات‌وا گذار شده میگوئیم که آیا مبشر اولیهٔ طریقهٔ پانسه کو آلیزم و پسیکو آنالیز شیخ الرئیس نبوده است ؟ آیا اگر از ظواهر و فروعات موضوع که طبعاً از انتقال از یك شخص به‌شخص دیگر و زمان دیگر تغیر میکند منصرف شده در اصل واساس مسئله نظر کنیم مبتکر این طریقه ابن سینا نیست ؟

بهر حال واضح ومبرهن است که بواسطهٔ ترجمه شدن چندین مرتبه کتاب قانون شیخ بالسنهٔ اروپا دکتور متفکر ومدقق ویانه یعنی همان مردنامی دکتور فروید بطور غیر مستقیم ازاخلاف شیخ وخلف الصدق شیخ میباشد والبته روح شیخ خوشنود است که افکار او درزمینهٔ تجزیهٔ روحی خلف الصدق بزرگ و با کفایتی مانند دکتور فرویـد دارد که پس از هفصد سال باز هم چراغ شیخ را روشن داشته افکار دقیق او را از صرصر حوادث محفوظ ومصئون نموده است در همین جا است که شاعری چقدر خوب داد مقام را داده است .

آتش عشق پس از مرگ نگردد خاموش
این چراغی است که ازین خانه بدان خانه برند

غیر از نفوذیکه افکار شیخ در نظریهٔ دکارت و فروید دارد اگر پوره تتبع کرده شود در افکار اکثری از فلاسفهٔ دیار غرب بالاخص مشائیون قرون وسطی آن نفوذ این مرد نامی به صراحت احساس میگردد و حتی بعضی از منقدین و مورخین فلسفه عقیده دارند که معلم و پیشوای فلسفهٔ مشائی یعنی فلسفهٔ ارسطو در اروپا تنها و تنها ابن سینا میباشد .

البته مصداق این امر را میتوان از گفتار های علما و فلاسفهٔ بزرگ اروپا که ذیلاً بحضور حضرات در مبحث مخصوص آن ذکر کرده میشود دریافت چه ما سعی کرده ایم مقام حقیقی علمی و نفوذ فلسفی شیخ را که در عالم علم و فلسفهٔ امروزهٔ اروپا دارد از زبان علمای حقیقت گوی خود اروپا بشنویم و بشنوانیم.

مقام طبی ابن سینا و تاثیر او در طب اروپا :

ابن سینا همان طوریکه در فلسفه سرآمد روزگار بوده و نبذی از ان را درفوق بحضورحضرات عرض کردم درطب هم دارای مقام شامخی است زیرابدربار نوح ابن منصور بقوه وقدرت طبی دارای منزلت گردید وهمان است که آنرا در شرح حال شیخ عرض کردم شیخ معالجات عجیبی دارد چنانچه در اکثری از تذکره هائیکه شرح حال شیخ را نوشته اند این حکایه خوانده میشود که :

روزی شخصی را بحضور شیخ حاضر کردند که مدتی بود مبتلا به مرض غیر معلومی بوده اطبا ازمعالجهٔ آن عاجزشده بودند شیخ به مجردیکه به سیمای مریض نگه کرد درك نمود که مرض او مرضی است روحی پس امرفرمود چند نفررا حاضر کنند که اسمای تمام محلات رابداند وقتیکه نفری حاضرشد شیخ نبض مریض رابدست گرفته به یکی از اشخاص امر به نام بردن محلات نمود و وقتیکه نام یکی ازمحلات برده شد نبض مریض شدت کرد پس دیگری را امر فرمود تا اسمای منازل آن محل راشمار کند هم چنان به مجرد بردن‌اسم یکی ازمنازل نبض مریض تغیر کرد بعد ازان شخص دیگری را مامور به بردن اسمای اشخاصی که دران خانه بسر می بردند نمود در حین بردن اسمای مذکوران زمانیکه نام یك نفری راشنید که آن مریض فریفتهٔ آن شخص بودنبضش ازحال طبیعت‌خارج

گردید لهذا شیخ فرمود این مریض عاشق آن شخص وعلت مرض آن هم فراق او میباشد .

رویهمرفته این گونه واقعات موجب حیرت وتعجب ازشیخ بسیار دیده شده نام اورا درتمام اقطار اسلام شهرت داد .

این بود نمونهٔ ازمقام طبی شیخ ولی حالا بایددید که افکار وآثار طبی شیخ چه اثری در اروپا کرده است ؟ :

ما درین مورد بهتر میدانیم قضاوت این مسئله را بدوش علما ومتفکرین اروپا بیندازیم زیرا مآخذ غربی درین قسمت به نسبت مآخذ شرقی بهتر میتوانند شاهد قول ماشده مقام شیخ را کما هوحقه بیان کنند .

دکتور گوستا ولوبون عالم ، فیلسوف ، طبیب قرن ۲۰ فرانسه در کتاب تمدن اسلام مینویسد :

معروف ترین اطبای اسلام ابوعلی سینا بوده است آثار علمیه او باندازهٔ بقا ودوام پیدا کرد که اورا ملك الا طبا میگویند مهمترین کتب طبی او کتاب قانون است که دران از فیزیولوژی ، حفظ الصحه امراض ، معالجات ، خواص الادویه بحث گردیده است .

کتب بوعلی سینا در تمام السنهٔ دنیا ترجمه شده و تا مدت شش قرن اصول ومبانی طب دنیا شناخته میشدند و مخصوصاً در دارالفنون های فرانسه وایطالیا در طب فقط کتب بوعلی سینا کتب درسی مقرر شده بودند و تا پنجاه سال قبل در فرانسه مکرراً طبع ومورد استفاده بوده اند .

ونیز علمای قدرشناس اروپا از قبیل : نونش، سوئن ها ورو، بکلرك، دیدو شرونگل متفقاً میگویند : شخصیت بوعلی‌سینادرطب وفلسفهٔ اروپا شخصیت منحصر بفردی میباشد و نیز از زمرهٔ همین علما عالم اخیر الذکر در بارهٔ شیخ سطور ذیل را مینویسد :

در اواخر قرن ۱۲ کتاب قانون بو علی سینا بزبان لاتین ترجمه گردید و متعاقباً آثار دیگر او از قبیل دو کتاب راجع به هیئت و کتاب های فزیك و ما ورای طبیعیه بزبان لاتین ترجمه شد ونیز کتاب شفاء شیخ هم در اروپا ترجمه گردید و برای اینکه در دار الفنون پادوا تدریس شود از طرف دو نفر علما اختصار گردید و در قرن ۱٤ این کتاب دو باره دروند یك طبع و نشر شد و هم چنین دامنهٔ مقبولیت ابن سینا در نزد علما و فضلای قرون وسطی اروپا روز بروز وسعت میافت تا اینکه در قرن ۱۳ تمام آثار علمیه و فلسفیهٔ ابن سینا بزبان لاتین‌وبرخی ازان‌ها بزبان عبرانی ترجمه‌ونشر گردید واین کتاب‌ها دو باره درقرن ۱٤ دروندیك طبع‌شدند .

رویهمرفته تمام‌آثار ابن‌سینا درکل ادوار قرون وسطی‌در دار الفنون های اروپا تدریس کرده میشد وروز بروز برمقبولیت شیخ در محافل علمیهٔ اروپا افزود میگردید چنانچه درقرن ۱۵ قسمت منطق وعلم حیوانات او بزبان فرانسه ترجمه گردید وکتاب الاشارات شیخ‌را درسنه ۱۸۹۲ یعنی ٤۵ سال‌قبل عالمی موسوم به (له ئید) دوباره دراروپا چاپ کرد .

فیلسوف آبه بارب درصفحهٔ ۲٤۸ کتاب تاریخ فلسفه مینویسد : ـ « استاد مشار الیه (ابن سینا) در قرون وسطی بزرگترین عامل تبلیغ فلسفهٔ ارسطودر اروپا بوده‌است » در جلد اول سلسلهٔ تاریخ عمومی که در تحت ریاست دو نفر

عالم بزرگ تاریخ فرانسه یعنی ارنست لاویس ورامبو نوشته شده است و قتیکه میخواهند از شیخ الرئیس ابن سینا سخنی به میان آرند میگویند که :

ابو علی حسین بن سینا را بیك کلمه میتوان معرفی کرد که : کتاب قانون او شش قرن کامل رهنمای طبی دارالفنون های اروپا بوده است وباین سبب جا دارد اورا یکی ازهنر مند ترین، عاقل ترین، مجرب ترین، عالم ترین مردی گفت که تا کنون چشم روز گار دیده است .

زیاده ازین چه درد سر بدهم شیخ آفتابی است که نمیشود آن را بدو انگشت پوشاند ازین سبب چون تاحدی ممکن است مقام شیخ را در تمدن اروپا ثابت کرده باشیم لهذا دامنهٔ این مبحث را به قول (پرو فیسور دکتور گومائین) رئیس فعلی جمعیت تاریخ طب بین المللی که در بارهٔ شیخ یکماه قبل ازین دریك احتفالیکه به افتخار نهصدمین سال شیخ منعقد شده بود گفته است که :ـ « ابن سینا کسی است که یك مدت طویلی پیشوای سرزمین غرب بوده ترجمه های آثار او زاویه های تاریك اروپا را منور کرد » خاتمه میدهیم زیرا اگر همین سلسله را ادامه بدهیم بدون مبالغه میتوان کتابی مبنی براعترافات علمای اروپا در عظمت ابن‌سینا نگاشت .

این است مقام بزرگ علمی و فلسفی یکی از اولاد این وطن ووطندار شما که به بسیار اختصار عرض شد پس شما تصور کنید دنیای کهن باز هم به وجود آوردن چنین مردی موفق خواهد شد ؟

ابن سینا همان ابن سینا است که درین نهصد سال بود ولی محیط ما عوض

شد در عصر زمامداری شهریار جوان و ترقی خواه و وطن پرور ما المتوکل علی‌الله رسید تا یادگار های مجد و عظمت ملی خود را احیا و آن را وسیلهٔ تنبیه وایقاظ ما قرار دهد پس یکی از اقدامات مبنی براحیای مفاخر و وسیلهٔ ایقاظ ما انعقاد این محفلی است که بیادگار نهصدمین سال وفات شیخ منعقد شده یکبار دیگر خاطره های درخشندهٔ اورا در سرزمین آبائی و اجدادیش تجدید کردیم.

« انتها »

ماخذ ها : ـ

سلسلهٔ مقالات آقای جلال الدین همائی مندرجهٔ مجلهٔ مهر .

حواشی چهار مقالهٔ عروضی بقلم علامه محمد قزوینی .

عیون الانباء .

قانون شیخ

تاریخ فلسفه مؤلفهٔ آبه بارب

پسیکو آنالیز « فروید

نامهٔ دانشوران .

مقالات راجع به شیخ مندرجهٔ مجلهٔ اولکو وبعضی یاد داشت های شخصی نگارنده .

آثار و معاصرین ابن سینا

سرور گویا

عین خطابه ایست که از طرف جناب سرور خان گویا مدیر شعبهٔ ادبیات وحفظ آثار انجمن برای مجلس یاد و بود نهصدمین سال وفات حضرت شیخ الرئیس تدوین گردیده بود.

این مرد بزرگ نزدیك بمدت ٤٠ سال با همه مشاغل بسیار که از طبابت و وزارت و درس و بحث وسفر وحضر داشته است بازهم همواره تالیف وتصنیف کرده است واینك بیش‌از ٢٢٠ کتاب و رساله ومقاله باسم ورسم مورخین و جمع کنندگان آثار به عربی وفارسی ابن سینا نام برده‌اند که تقریباً ١٠٠ جلد چاپی و خطی آن دردست است و از باقی آن اثری موجود نیست دلیل از بین رفتن بعضی آثار شیخ هم معلوم است شیخ از کمال فتوت و جوانمردی که داشت نسخهٔ منحصر بفرد رسائل و کتب خویش را بخوانندگان و شایقین و اشخاصیکه از و خواهش تصنیف میکردند میداد و آنها برعلاوه که مسترد نمیکردند بلکه

چون برای مطالعه وتتبع فرصت کافی و وقت طولانی در دست نبود عجالتاً بماخذ ذیل اکتفا رفت : حواشی چهار مقاله : اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید . مجلهٔ آینده دورهٔ اول - مجلهٔ مهر مقالهٔ فاضل محترم آقای نفیسی - مجلهٔ مهر مقالهٔ فاضل محترم آقای همائی - تاریخ ادبیات تالیف فاضل محترم آقای دکتور شفق سال دوم مجله کابل مقالات دوست دانشمند وفاضل محترم آقای نزیهی - کتاب تعلقات هند و عرب تالیف علامهٔ فاضل جناب سید سلیمان ندوی - مقالات علامهٔ مرحوم شبلی نعمانی دایرة المعارف اسلامی - مجلهٔ شرق سال اول -

از نسخه دادن بدیگران هم امساك می‌نمودند ازین‌جهت عدهٔ از آثارشیخ ازمیان رفت اگرهمت ابوعبید جوزجانی شاگرد رشید وخلف الصدق شیخ نبود ازین مقدارهم که اکنون دردست داریم آثارشیخ کمتر بود. آثار و کتب شیخ‌الرئیس از زمان خودش تا کنون که نزدیك هزار سال میگذرد پیوسته مورد استفادهٔ علمای شرق وغرب بوده و قسمت مهم و نخبهٔ آن بزبان های عربی و لاتینی و فرانسوی و انگلیسی و المانی وغیره بارها ترجمه وطبع شده و درممالك غرب تا قرن ۱۸ بلکه تا نیمهٔ اول قرن ۱۹ میلادی و در ممالك شرق تا کنون هم از کتب درسی ومهم ترین مرجع اهل‌علم ودانش بوده است قانون ابوعلی در ظرف ۳۰ سال‌اخیر ازقرن پانزدهم میلادی شانزده مرتبه و در قرن شانزدهم ۲۰ مرتبه بلاتینی طبع و در ممالك اروپامنتشر شده. فهرست کتب ورسائل و مقالات شیخ مطابق آنچه که ابن ابی اصیبعه از جوزجانی نقل کرده وقسمتی را که خودش وسائر مورخین ضبط کرده است قرار ذیل است.

(۱) کتاب المجموع یاحکمت عروضیه‌شامل اقسام حکمت از ریاضی در ۲۱ سالگی که اوائل تصنیف بود برای ابوالحسن عروضی در بخارا نوشت.

(۲) کتاب الحاصل والمحصول قریب ۲۰ مجلد در سنین اوایل حیات خود در بخارا برای فقیه معروف ابوبکر برقی تصنیف نمود.

(۳) کتاب البر والاثم در اخلاق در دو مجلد این را هم در بخارا برای ابوبکر برقی نوشت.

(٤) کتاب‌الشفا دورهٔ کامل منطق و فلسفه الهی و طبیعی و ریاضی ۱۸ مجلد زمانیکه در همدان (بمنزل ابوغالب عطار) متواری میزیست بخواهش

بعضی از تصاویر قدیم ابن سینا

ش ۲۱ : الشیخ الرئیس ابن سینا

تصویریست که ازجزء دوم تاریخ ادب اللغات جرجی زیدان نقل شده است .

این تصویر ازجملهٔ تصاویریست که دراروپا بکثرت وجود دارد اصل آن ازآثار کنگرهٔ دهم تاریخ طبی بین المللی که بسال ۱۹۳۵ درمادرید انعقاد یافته بود نقل شده .

ابوعبید شروع کرد و نزدیك ۲۰ روز رؤس مسایل الهی و طبیعی را بنوشت و در اصفهان آن را تمام کرد دایرةالمعارف فرانسه شفار ادایرة المعارف نامیده است و دایرةالمعارف بریتانیا شفا و نجات هر دو را انسکلوپیدیا یا دایرةالمعارف وصف کرده است قسمتی ازشفا درسنه ۱۴۹۰ میلادی درپاویا از بلاد ایطالیا بطبع رسیده است .

(۵) کتاب القانون دورهٔ کامل طب علمی وعملی درچهار مجلد این کتاب را درجرجان آغاز وقسمتی را درری وباقی را در همدان تمام کرد وبعد ها حواشی بران نوشت ومیخواست تجارب خویش را بعنوان ملحقات برآن بیفزاید این کتاب از امهات آثار شیخ است ، دایرة المعارف بریتانیا نسبت به‌قانون می‌نویسد قرن ۱۵ افتخار دارد که شرح برقانون نوشته است واز قرن ۱۲ تاقرن ۱۷ قانون علم دار علم در اروپا ومدار عمل در دارالفنون های مختلف بوده است . کتاب قانون از دیر باز مورد نظر واستفادهٔ علمای غرب و شرق بوده و شروح مفصل بران نوشته شده که از شارحین آن یکی استاد اجل امام فخر رازیست .

(۶) کتاب‌الانصاف در ۲۰ مجلد . درین کتاب شیخ تمام کتب ارسطو را شرح کرد ومیان فلاسفهٔ شرق وغرب قضاوت نمود این کتاب را در اصفهان تصنیف نمود ودرتاراج وتطاول سلطان مسعود تمام مجلدات آن جز و اموال شیخ بغارت رفت متاسفانه امروز اثری ازان در میان نیست .

(۷) کتاب‌النجات در فلسفه در ۳ مجلد که در ایام اقامت اصفهان در راه شاپور خواست تالیف کرد و کتاب‌مختصر اصغر را که به جرجان درمنطق نوشته بود منطق نجات قرار داد .

(۸) اوسط جرجانی در منطق که برای ابو محمد شیرازی در جرجان تصنیف کرد. دو کتاب دیگر هم شیخ در جرجان در منطق تالیف نمود یکی مختصر که قبلاً یاد کردیم و دیگر مختصر اوسط که برای ابو عبید نوشت.

(۹) الارصاد الکلیه در نجوم و هیئت و آلات رصدی.

(۱۰) المبداء و المعاد در احوال نفس این دو کتاب را هم در جرجان برای ابو محمد شیرازی نوشت که میزبان شیخ در جرجان بود.

(۱۱) کتاب المعاد در ری بنام مجدالدولهٔ دیلمی نوشت.

(۱۲) لسان العرب ده مجلد در لغت در اصفهان بسبکی تازه و اسلوب جدید تالیف کرده واز پاکنویس آن فراغت نیافت صاحب طبقات الاطبا در قرن ۷ هجری قسمتی ازین کتاب را دیده وآن را نهایت وصف کرده است.

(۱۳) رسالهٔ قضاوقدر وقتیکه از همدان باصفهان رفت در بین راه تصنیف نمود.

(۱٤) رسالهٔ در آلات رصدیه دراصفهان زمانیکه مشغول تهیه مقدمات رصد برای علاءالدوله بود تصنیف فرمود.

(۱۵) رساله درمخارج حروف دراصفهان برای ابو منصور محمد بن علی جبائی نوشت ونسخهٔ قلمی آن درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران موجود است. بقول فاضل محترم آقای همائی استاد تاریخ وادبیات دردارالفنون طهران « ابومنصور جبائی همان کسی است که بر شیخ در اصفهان به تعریض خورده گرفت که تو فیلسوفی و بزبان وادبیات عرب احاطه نداری وشیخ رابرانگیخت تادوسه سال مشغول لغت و ادبیات عربی شد و کتاب تهذیب اللغه ابو منصور از هری را از

خراسان طلب کرد درلغت وادبیات عرب درمدت دوسه سال بجای رسید که کمتر کسی بدان رسیده است سه قصیدهٔ عربی ساخت و سه رساله به سبك ۳ استاد ابن عمید و صاحب بن عباد و صابی نوشت و چون بر جبائی عرضه دادند بحیرت شد و گمان برد که از آثار آن اساتید است و چون دانست که ریختهٔ خامهٔ توانای شیخ است بی اندازه خجل شد واز درعذرخواهی درامد وبه همین مناسبت شیخ کتاب لسان‌العرب راتالیف فرمود که تا آخر عمرش از سواد به‌بیاض نرسید.»

(۱۶) رسالهٔ حی بن یقضان : رسالهٔ حی بن یقضان را کوفمان درسال ۱۸۸۷ میلادی طبع کرده.

(۱۷) کتاب القولنج این کتاب را درایام محبس فردجان همدان تصنیف کرد.

(۱۸) ادویهٔ قلبیه که در همدان تالیف وآن را بشریف سعید ابو الحسین علی ابن حسین حسینی اهدا نمود.

(۱۹) کتاب هدایه درحکمت باختصار آن راهم درمحبس فردجان بنوشت وبقول صاحب طبقات الاطباء برای برادرش علی تصنیف کرد.

(۲۰) الاشارات والتنبیهات درمنطق وفلسفه از کتب بی مانند و آثارمشهور شیخ است که نخست امام فخرالدین رازی متوفی (۶۰۶) وسپس خواجه نصیرالدین طوسی متوفی (۶۷۲) آن را شرح کرده اند اشارات در وطن عزیز ماتا کنون از جملهٔ مهم ترین کتب درسی درعلوم مشرقی محسوب میشود.

(۲۱) کتاب مباحثات که بخواهش شاگردش ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان اذربایگانی متوفی (۴۵۸) نوشت.

(۲۲) کتاب تعالیق تعلیماتیست درفلسفه که برای شاگردش ابو منصور حسین بن محمد زیله اصفهانی متوفی (٤٤۰) نوشت ووی تعلقیاتی بران افزود،

(۲۳) رساله درزاویه در جرجان برای ابوسهل مسیحی نوشت .

(۲٤) حکمت مشرقیه تمامش دردست نیست درین کتاب شیخ عقاید ونظریات فلسفی خود رامفصلاً بیان کرده است .

(۲۵) رسالة الطیر بفارسی هم شرح شده عالم بزرگواراسلام امام غزالی علیه الرحمه نیز به همین نام و موضوع رسالهٔ دارد .

(۲٦) رسالهٔ به ابوسعید یمامی در قوای طبیعی نوشت .

(۲۷) التدارك الانواع الخطأ فی التدبیر درگرگانج برای وزیرخوارزم شاه ابوالحسن احمد محمد بن سهیلی متوفی ٤۱۹ تالیف کرده . شیخ کتب دیگری هم مانند قیام الارض فی وسط السماء برای این وزیر تالیف فرموده است .

(۲۸) رساله در کیمیا به ابوالحسن سهل بن محمد سهیلی نوشت این شخص برادر ابوالحسن سهیلی وزیر خوارزم شاه است و شیخ برای این دو برادر و همچنین بعضی فرزندان آنها مانند ابوعبدالله حسین بن سهل بن محمد سهیلی چند کتاب ورساله نوشته است .

(۲۹) ضحویه در معاد برای امیر ابوبکر محمد بن عبید تصنیف نمود .

(۳۰) رساله عشق که برای شاگردش ابو عبدالله فقیه معصومی نوشته است .

(۳۱) جواب ۱٤ سوال ابوالحسن عامری .

(۳۲) رساله دررد مقالهٔ ابوالفرج بن طیب .

(۳۳) مناظرات شیخ با ابو علی نیشاپوری در بارهٔ نفس .

(۳٤) رسایل شیخ به شیخ ابو سعید ابوالخیر عارف و متصوف شهیر اسلام متوفی (٤٤۰) هجری .

(۳۵) تدبیر الجند و الممالیك و العساکر وارزاقهم و خراج الممالك این کتاب را شیخ در موضوع سیاست مدن نوشته است .

(۳٦) رساله در تدبیر منزل .

(۳۷) حکمت عرشیه در فلسفهٔ الهی .

(۳۸) الهدایة فی الطب در یك مجلد علامهٔ علاو الدین ابن نفیس آن را شرح کرده است .

(۳۹) عیون الحکمه شامل منطق ـ طبیعیات و الهیات که امام فخر رازی بران شرح نوشته و نجم الدین حکیم متوفی ٦۰٦ هجری عیون الحکمه را اختصار نموده .

(٤۰) الموجزالکبیر که بقول کاتب چلبی صاحب کشف الظنون درمنطق است و این کتاب را در همدان تصنیف نمود .

(٤۱) تعالیق مسائل حنین . این کتاب درطب است ودرهمدان تصنیف شده .

(٤۲) قوانین یا معالجات طبیه این کتاب درعلم طب است و آن را دراصفهان تصنیف کرده .

(٤۳) رسالهٔ فی الهند یارساله ایست درخواص هند یا یعنی کاسنی که شیخ آن را دراصفهان تصنیف نمود .

(٤٤) رساله فی السکنجبین رساله ایست در خواص سکنجبین

که شیخ آن را در ری تصنیف نموده رسالهٔ مذکور بزبان لاتین نیز ترجمه شده .

(٤٥) رساله درقوا وادراکات انسان . این رساله را در اصفهان نوشت .

(٤٦) رساله فی الاخلاق که بنام تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق نیز موسوم است .

(٤٧) رساله فی‌الاجرام السماویه که دراصفهان تصنیف شده .

(٤٨) رساله‌فی اقسام الحکمه .

(٤٩) تقاسیم الحکمة والعلوم که در همدان تالیف شده ویکنوع تعریفات‌از علوم‌مختلفه است .

(٥٠) رساله فی تجزی الانقسام .

(٥١) رساله فی حدوث الحروف .

(٥٢) رسالهٔ فی‌زیارت القبور والدعا .

(٥٣) رساله النفس الفلکی رساله ایست درعلم‌النفس .

(٥٤) رساله فی‌العروض .

(٥٥) رساله فی الفراسه .

(٥٦) رساله فی السیاسه .

(٥٧) رساله فی الصلوات

(٥٨) رسالة الطبریه

(٥٩) رسالة الیزوزیه شیخ آن را برای افادهٔ مراسم نوروزی برای شیخ ابوبکر محمد بن عبدالله نگاشته است .

(٦٠) رساله فی مخارج الحروف وصفاتها رساله ایست درعلم تجوید وفراست

این رساله را درهمدان نگاشته است .

(۶۱) قیام الارض فی وسط السماء این رساله را برای ابو السجین احمد ابن محمد سهیلی تصنیف نموده .

(۶۲) ارجوزه فی الطب اشخاص متعددی برین کتاب شرح نوشته اند که یکی ازانها فیلسوف معروف ابن الرشد اندلسی است .

(۶۳) لغات سدیدیه دراصطلاحات طبی است وشیخ این را در بخارا بنام امیر نوح ابن منصور سامانی تالیف نموده .

(۶۴) کتاب الحدود : این کتاب درطب است وآن رادراصفهان باتمام رسانیده .

(۶۵) کتاب الجدل .

(۶۶) مقاله فی تعرض الطیب فی القوای الطبیعیه .

(۶۷) مقاله فی عکوس ذوات الجهت مقاله ایست که دراصفهان نوشته شده .

(۶۸) الخطب التوحیدیه شامل الهیات که آن رانیز دراصفهان نوشته است .

(۶۹) تحصیل السعاده که بنام حج العربیه نیز معروف است .

(۷۰) الاشاراة الی علم المنطق ازمقالاتیست که دراصفهان نوشته شده .

(۷۱) النهایه .

(۷۲) آثارات : سوای الاثارات والتنبیهات والاشاره الی علم المنطق رساله ایست که دراثبات نبوت نوشته است .

(۷۳) مقاله فی خواص خط الاستوا مقاله ایست که به جواب ابو الحسن بهمنیار دراصفهان نوشته است .

(۷۴) مقاله فی عرض ازمقولات ده گانهٔ منطق بحث مینماید .

(۷۵) مقاله فی هیئت الارض من السماء و کونهافی الوسط .

(۷۶) رساله فی الموسیقی .

(۷۷) مقاله فی کیفیت الرصد ومطابقته مع العلم الطبیعی .

(۷۸) الحکمة القوسیه .

(۷۹) سته عشره مسئله عبارت ازجواب ۱۶ مسئله ایست که ابو ریحان بیرونی ازشیخ سوال وشیخ آن را دراصفهان به جواب آن نگاشت .

(۸۰) عشره مسئله : این رساله نیز شامل اجوبه ایست که به سوالات ابوریحان نوشته است .

(۸۱) مفاتیح الخزائن رساله ایست در علم منطق .

(۸۲) المدخل الی ضاعة الموسیقی غیر از رساله موسیقی که قبلاً ذکر کردیم رسالهٔ مستقلی است که دراصفهان نوشته است .

(۸۳) تعقب مواضع الجدلیه .

(۸٤) المنطق بالشعر منظومه ایست درعلم منطق .

(۸۵) سلامان و ابسال حضرت مولانا جامی موضوع این کتاب را بفارسی نظم کرده است .

(۸٦) مرات العجایب .

(۸۷) کنوزالمعربین رساله ایست در نیرنجات و طلسمات .

(۸۸) خطبهٔ ابن سینا بعربی .که خطبه ایست در توحید وحکیم عمر خیام در سال ٤۷۲ بخواهش بعض از دوستان خود در اصفهان بفارسی ترجمه کرده است متن خطبه بعربی و ترجمهٔ آن بفارسی درنزد بنده خطی و چاپی آن موجود است کتاب معتصم الشعراء در شعر و عروض .

آثار ابن سینا بفارسی

از کتاب های که ابن‌سینا خود بفارسی نوشته و یا ازخود بفارسی ترجمه کرده اینك چهار کتاب موجود است بدین ترتیب :

دانش نامهٔ علائی یا حکمت علائیه این کتاب راشیخ الرئیس بنام علاء الدولهٔ کاکویه نوشته است این کتاب یك مرتبه در ۱۳۰۹ قمری در مطبع فیروز دکن انتشار یافته و سال گذشته یك نیمهٔ آن بامقدمهٔ بسیار خوبی در طهران طبع شده است .

معراج نامه که این رساله را نیز برای علاء الدولهٔ کاکویه تالیف کرده و نسخهٔ تمام آن دررشت درسال ۱۳۱۲ بامقدمهٔ ای سودمند انتشار یافته.

رساله ای در نبض بفارسی که آن را بنام عضدالدین علاء الدولهٔ کاکویه تالیف کرده است .

رساله ای درمبداومعاد که اصل آن راابن سینا بعربی درری برای مجدالدوله بنام کتاب المعاد تالیف کرده است وسپس آن رابنام علاء الدولهٔ کاکویه خود بفارسی ترجمه کرده .

اشعار فارسی ابن سینا

هرچند ابن سینا بشاعری معروفیتی ندارد وشاعری تحت الشعاع سایر فضایل ومکارم او واقع شده ولی درتذکره های معروف وسفائن شعری اشعار وقطعاتی هم بنام ابن سینا ثبت است بنا براین همان اشعار و قطعات را که متفقاً علیه است درین جا بنام شیخ قرائت میکنیم :

بعضی از تصاویر ابن سینا

این تصویر مشغولیت شیخ را در خورد سالی به تحریر دایرة المعارف نشان میدهد . اصل این رسم از یك مجلهٔ فرانسوی گرفته شده.

اصل این تصویر از دایرة المعارف « ادمهای بزرگ » ترکیه نقل شده ، مشغولیت شیخ الرئیس را به سیمیا نشان میدهد .

روزکی چند در جهان بودم — بر سر خاك باد پیمودم
ساعتی لطف و لحظه ای در قهر — جان پاکیزه را بیالودم
باخرد را بطبع کردم هجو — بی خرد را بطمع بستودم
آتشی بر فروختم از دل — وآب دیده ازو بپالودم
آخر الامر چون برامد کار — رفتم و تخم کشته بدرودم
گوهرم باز شد بگوهر خویش — من ازین خستگی بیاسودم
کس نداند که من کجا رفتم — خود ندانم که من کجا بودم

باهرخسی زروی هوس دوستی مدار　　باهر کسی ز ساده دلی‌را ز خود مگوی
با مردم مزور بد اصل بد گهر　　در کوی مردمی زپی دوستی مپوی
گر بایدت که کم نشود آبروی تو　　فرمان و اختلاط فرومایگان مجوی

* * *

گمان برم که درین روزگار تیره چوشب　　بخفت چشم مروت بمرد مادر جود
زسیر هفت ستاره درین دوازده برج　　بده دوازده سال اندرین دیار وجود
هزار شخص کریم از وجود شد بعدم　　که یك کریم نمی‌آید از عدم بوجود

* * *

دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت　　یك موی ندانست ولی موی شگافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت　　وآخر بکمال ذره ای راه نیافت

این رباعی معروف‌ترین ومتفق‌علیه ترین رباعیست که بابن سینانسبت داده‌اند .

کفری چومنی گزاف وآسان نبود　　محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی وآن هم کافر　　پس در همه دهر یك مسلمان نبود

* * *

از قعر گل سیاه تا اوج زحل　　کردم همه مشکلات گیتی راحل
بیرون جستم زقید هر مکر وحیل　　هر بند کشاده شد مگر بند اجل

* * *

ایکاش بدانمی که من کیستمی　　سرگشته بعالم از پی چیستمی
گر مقبلم آسوده وخوش زیستمی　　ورنه به هزار دیده بگریستمی

مائیم به عفو تو تولا کرده وز طاعت و معصیت تبرا کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

رباعی ذیل را مینویسند که متصوف و عارف بزرگوار اسلام شیخ ابوسعید ابوالخیر که معاصر شیخ بود به جواب او گفته است :

ای نیك نکرده و بدیها کرده وانگه بخلاص خود تمنا کرده
بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

ولی با این هم بایکدیگر روابط نیکو داشته وقبول وحرمتی درمیان ایشان بوده چنانچه درفصل معاصرین شیخ ذکر خواهیم کرد.

یك یك هنرم بین وگنه ده ده بخش جرم من خسته حسبة الله بخش
از باد فنا آتش کین بر مفروز ما را بسر خاك رسول الله بخش

* * *

رفت آن گهری که بود پیرایهٔ عمر وآورد زمانه طاق سرمایهٔ عمر
از موی سپیدم سر پستان امید بنگر که سیاه میکند دایهٔ عمر

* * *

بگسست فلك چو عقد دردانهٔ صبح پر در خوشاب کرد پیمانهٔ صبح
او نیز چو من اسیر و شیدا گشته کای عاشق شامگاه و دیوانهٔ صبح

* * *

ای دل همه جام عاشقی نوش چو گل پیوسته لباس عاشقی پوش چو گل
چون شمع زبان آتشین دارد عشق زنهار مباش پنبه در گوش چو گل

آتش چو فگند باد در خرمن گل　　بر خاك چکید آب پیراهن گل
ای ساقی می دست تو و دامن گل　　وی دختر رز خون تو در گردن گل

* * *

ما ئیم نهفته گریه در خنده چو گل　　مرده بدمی و از دمی زنده چو گل
خودرا به همه میان درافگنده چو گل　　و ندر همه مجمعی پراگنده چو گل

* * *

معاصرین شیخ از علما و حکما (۱)

ابن مسکویه ابو علی احمد بن محمد بن مسکویه از علما و مورخین معروف اسلام که اصلاً زردشتی بوده و بعد ها بشرف اسلام مشرف شده در دربار آل بویه خاصه درحضرت عضدالدوله تقرب داشته در تاریخ و طب و سیر و اخلال تالیفاتی ازو مانده از مولفات مشهور اوست کتاب تجارب الامم درتاریخ عمومی اسلام و سایر ملل ، تالیف دیگری ازو کتاب الطهاره فی تهذیب الاخلاق نام دارد وفات او در ۴۲۱ اتفاق افتاده .

دیگر از معاصرین شیخ ابوریحان محمد ابن احمد بیرونی است که از فضلا و بزرگان شرق بشمار است بسال ۳۶۲ در حوالی خوارزم تولد یافت قسمت اول عمرش در بخارا گذشت بعد از دربار خوارزم شاه و قابوس و شمگیر

(۱) درین قسمت و قسمت شاگردان شیخ تماماً از حواشی محققانهٔ علامهٔ مفضال جناب قزوینی درچهار مقاله وتاریخ ادبیات فاضل محترم ودوست دانشمند جناب دکتور رضازادهٔ شفق استفاده و اقتباس گردید .

زیاری بدر بار سلطان محمود بغزنه آمد و در حضرت این پادشاه تقرب پیدا کرد درمسافرت‌های هند برکاب او می بود واز احوال آن‌سامان اطلاعاتی‌خوبی بهم رسانید وزبان سانسکریت‌را از دانشمندان هندیادگرفت زبان عبری وسریانی را نیز میدانست از تالیفات‌معروف ومفید او کتاب الاثار الباقیه عن القرون‌الخالیه در تاریخ است که آنرا در سنه ۳۹۰ بنام قابوس نوشته و نیز کتاب تحقیق ماللهند است که بعد از مسافرت هند در اخبار واخلاق و عادات هندی ها تالیف کرد این کتاب در سنه ۱۸۸۷ مسیحی باهتمام پر فیسور ساخاتو و به نفقهٔ حکومت هند در لندن بطبع رسیده است .

بیرونی در هیئت و هندسه ونجوم دو تالیف مشهور دارد یکی موسوم است به التفهیم لاوایل صناعته التبخیم که در حدود ٤۲۰ بنام ریحانه دختر حسین خوارزمی تالیف کرده و دیگری قانون مسعودی است که آن را در بین سال ٤۲۷ ـ ٤۳۲ سلطان مسعود غزنوی مرتب ساخته وفات بیرونی را ٤٤۸ نوشته اند .

ابوریحان بیرونی با ابن سینا دوست و رفیق بوده چنانچه در گرگانج سمت مصاحبت شیخ را داشته و بعد ها هم او را باشیخ مکاتباتی است .

دیگر ابو سهل مسیحی طبیب معروف است مولدوی جرجان بود ودربغداد تحصیلات خود را با تمام رسانید وی یکی ازمشاهیرحکما واطبای قرن چهارم‌هجری و از اساتید شیخ ابوعلی سینا است و همواره در در بار مامون بن محمد خوارزم شاه وپسرش ابو العباس مامون بن مامون خوارزم که در سنه ٤۰۷ کشته شد بسر میبرد در بار این پدر و پسر مجمع فضلا و دانشمندان روزگار بوده

چنانچه ابو علی سینا و ابو ریحان بیرونی و ابو سهل مسیحی و ابو نصر عراق و ابوالخیر خمار که با هم یاران صدیق بودند همه درین دربار در ظل حمایت مامونیان میزیستند و روزگار خوش و خرمی داشتند بعد ها متفرق شدند .

ابو ریحان در فهرست مولفات خود که در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است دوازده کتاب و رساله را از آثار قلمیه ابو سهل مسیحی می شمارد که بنام ابوریحان موشح نموده است .

دیگر ابو نصر عراق است که از ریاضین بزرگ قرن ٤ هجری است و بنام ابو ریحان ۱۲ کتاب در فنون مختلفهٔ ریاضی تالیف نموده .

دیگر ابوالخیر خمار است که در سنه ۳۳۱ در بغداد متولد گردید پس از تکمیل علوم حکمت و طب بخوارزم رفت و بخدمت پادشاه فاضل مامون بن محمد خوارزم شاه پیوست و همواره در کنف حمایت خوارزم شاهیه بسر میبرد تا سلطان محمود غزنوی در ٤۰۸ خوارزم را فتح نمود و او را باسایر فضلای خوارزم درمعیت خود بغزنه برد درین وقت ابوالخیر خمار از صد متجاوز بود سلطان محمود باو درنهایت اکرام وتجلیل رفتار نمود ابوالخیر بن خمار بافقرا وضعفا درنهایت تواضع وبااغنیا وکبرا به تبختر وجلال رفتار می نمود میگویند وقتیکه به عیادت اهل علم و زهاد (میرفت پیاده میرفت ومیگفت این پیاده روی را کفارهٔ عیادت جبابره قرار میدهم وهروقت که نزد ملوك وامراء میرفت بکمال حشمت وابهت حرکت می نمود و ۳۰۰ غلام ترك سواره همیشه ملتزم رکاب او بود دریکی ازایام که بدربار سلطان محمود میرفت دربازار کفش گران در غزنی اسپش رمیده اورا برزمین افگند وی رنجور شده از همان علت وفات

نمود سال وفات او محقق معلوم نیست ولی واضح است که بعد از سنه ٤٨ هجری بوده .

ودیگر ابوالفرج بن طبیب است که باشیخ معاصر و معارض بوده چنانچه قبلاً درآثار شیخ ذکر کردیم رسالهٔ در رد مقالهٔ این شخص نوشته است .

دیگر ابن جاثلیق طبیب است که از اطبای معروف زمان خود بوده .

از فقها شیخ مفید محمد بن محمدالنعمان از معاصرین شیخ محسوب است از فضلا ومتکلمین شریف مرتضی وشریف باشیخ همروز بوده اندوهم‌چنین‌قاضی ابوالحسن علی بن سعید استخری از اعاظم متکلمین معاصر شیخ بوده است ابو العلا معری فیلسوف وادیب معروف عرب هم درهمین عصر میزیسته ونیز ابوالقاسم کرمانی ومحمد ابن عبدالرحمن بن علی‌الکرمانی ساکن قرطبه از بلاد هسپانیا که از بزرگان اطبا وریاضی دانهای گذشته محسوب است ومتجاوز از نود سال عمر نموده ودر سنه ٤٥٨ وفات یافته است درعصر شیخ میزیسته .

از عرفا ومتصوفین عارف شهیر اسلام شیخ ابوسعید ابوالخیر معاصر شیخ است ، شیخ ابوسعید ابوالخیر درسال ٣٥٧ درمهنه واقع درناحیهٔ خاوران خراسان تولد یافت از مشایخ بزرگ عصر خود مانند شیخ ابوالفضل‌حسن سرخسی و ابوالعباس احمد قصاب و ابوالحسن علی خرقانی و ابوالقاسم عبد الکریم قشیری کسب فیوضات معنوی کرد و بدست صوفی بزرگ ابو عبد الرحمن سلمی متوفی در ٤١٢ کسوهٔ طریقت پوشید میتوان گفت ابوسعید قدس سره در عداد اولین سخنگویان مذهب عرفان موقع خاصی دارد زیرا رباعی نغز ولطیف عارفانه که باونسبت داده شده معانی مسلك عرفان را خوب پرورانده و بانها لباس شعر پوشانده است ازان جمله رباعی ذیل است چنانکه گوید :

در کوی تو میدهند جانی به جوی جانی چه بود که کاروانی به جوی
از وصل تو یك جو به جهانی ارزد زین جنس که مائیم جهانی به جوی

بی مناسبت نخواهد بود که دوسه رباعی دیگری حضرتش را تیمناً هم بخوانیم.

غازی برهٔ شهادت اندر تك و پوست غافل که شهید عشق فاضلتر ازوست
در روز قیامت این بآن کی ماند کاین کشتهٔ دشمن است و آن کشتهٔ دوست

* * *

آن روز که آتش محبت افروخت عاشق روش سوز ز معشوق آموخت
ازجانب دوست سزد این سوز و گداز تا در نگرفت شمع پروانه نسوخت

* * *

جز در رهٔ عشق تو نپوید هرگز دل راز ترا بکس نگوید هرگز
صحرای دلم عشق تو شورستان کرد تا مهر دگر کسی نروید هرگز

* * *

از بیم رقیب گفتگویت نکنم وز طعنهٔ غیر جستجویت نکنم
لب بستم و از پای نشستم اما این نتوانم که آرزویت نکنم

وفات شیخ ابوسعید علیه الرحمه در ٤٤٠ اتفاق افتاد.

شیخ ابو سعید باشیخ الرئیس مناسبات دوستانه و روابط نیکو داشته است چنانچه حکایت خوبی ازین روابط در کتاب اسرار توحید فی مقامات شیخ ابی سعید که یکی از اخلاف شان این کتاب را در شرح زندگانی و مقامات شان بایك عبارت نهایت شیرین وروان درسنه ٦٨٦ نوشته ذکر نموده است:

«یك روز شیخ ما ابوسعید در نشاپور به مجلس میگفت ابوعلی سینا رحمة الله علیه از درخانقاه شیخ درامد و ایشان هردو پیش از ان یکدیگر را ندیده بودند اگرچه میان ایشان

مکاتبت بود چون بوعلی از در درامد شیخ ماروی بوی کرد و گفت حکمت دانی آمد خواجه بوعلی درآمد و بنشست شیخ بسر سخن شد و مجلس تمام کرد و از تخت فرود آمد و درخانه شد وخواجه بوعلی باشیخ درخانه شد و درخانه فراز کردند وسه شبار وز بایکدیگر بودند بخلوت و سخن میگفتند که کس ندانست و هیچ کس نیز بنزدیك ایشان درنیامد مگر کسی که اجازت دادند وجز بنماز جماعت بیرون نیامدند بعد از سه شباروز خواجه بوعلی برفت . شاگردان از خواجه بوعلی پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی گفت هرچه من میدانم اومی بیند ومتصوفه و مریدان شیخ چون بنزدیك شیخ درامدند از شیخ سوال کردند که این شیخ بوعلی را چون یافتی گفت هرچه ما می بینیم او میداند خواجه بوعلی مرید شیخ ماچنان گشت که کم روزی بودی که بنزدیك شیخ ما نیامدی و بعد ازان هر کتابی که در علم حکمت ساخت چون اشارات و غیر آن فصل مشبع دراثبات کرامات اولیا وشرف حالات ایشان ایراد کرد . »

از شاگردان معروف شیخ ابن سینا

ابوعلی فلسفه را در شرق و غرب رواج داد ودرحقیقت همه دانشمندان دنیا از قرن پنجم هجری تا کنون شاگردان مدرسهٔ این استاد بزرگند اشخاصیکه بدون واسطه ازمحضر شیخ استفاده کرده اند اشخاص ذیل اند .

عبدالواحد ابوعبید جوزجانی (میمنه ای) که از ٤٠٣ تا ٤٢٨ ملازم خدمت استاد بود ابو عبید در حدود سنه ٤٠٣ در جرجان بخدمت اورسید و تا آخر عمر شیخ یعنی قریب ٢٥ سال تمام نزداو شاگردی نمود و همواره خواستار تالیف و تصنیف کتب از حضرت شیخ بود چه شیخ را بعلت اشتغال

بمناصب دولتی فرصت تالیف کتب کمتر بود و بیشتر کتب خود را در بین الطلوعین یا در اوقات حبس یا در سفرها بعرض راه نوشته است و ابوعبید جوزجانی شیخ را در بسیاری از تالیفات او از جمله کتاب الشفا اعانت نموده بعد از وفات شیخ ابوعبید جوزجانی دامن همت برکمر زده تالیف و تصانیف متصرفهٔ اورا ازهر گوشه جمع آوری نموده مرتب و مدون ساخت اگر همت وسعی و کوشش او نمی بود شاید بسیاری از کتب شیخ از میان رفته بود که علت و سبب آن را در مقدمه عرض کردم باری از آثار قلم ابوعبید جوزجانی (یعنی میمنه ای) یك قسمت ریاضی و موسیقی از دانش نامه علائی است دانش نامه را در آثار فارسی ابن سینامعرفی کردیم دیباچهٔ کتاب شفانیز بقلم ابوعبید است سال وفات اومعلوم نیست .

(۲) ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی متوفی ٤٥٨ مولف کتاب التحصیل ازمشاهیر تلامذهٔ شیخ ابوعلی سینابود وفاتش درحدود سنه ٤٥٨ اتفاق افتاده و سه چهاررساله از تصانیف او در کتابخانه های اروپا موجوداست و دو رسالهٔ او یکی « رساله در علم ما بعد الطبیعه » . و دیگر رسانه فی مراتب الموجودات درسنه ۱۸٥۱ مسیحی در لیپزیك از بلاد المان بطبع رسیده است

(۳) ابو منصور حسین بن محمد بن عمر بن زیله اصفهانی متوفی ٤٤٠ دو کتاب از تالیف او درموزهٔ بریتانیا درلندن موجود است .

(٤) ابو عبدالله فقیه معصومی که شیخ دربارهٔ اومیگفت : او نسبت بمن بمنزلهٔ ارسطواست نسبت به افلاطون . رسالهٔ عشق راشیخ برای همین شاگرد خودنوشته است .

(٥) سلمان دمشقی ابوالقاسم عبدالرحمن نیشاپوری السید عبدالله بن شرف یوسف الدین ایلاقی و امیرابوکاالنجار یاابوکالیجار کهازشاگردان شیخ بوده‌اند .

بعضی از کتب خطی ابن سینا

سر صفحهٔ مجموعهٔ رسائلیست که درایا صوفیه موجود میباشد. نظر به تحریراتیکه درحصص فوق این صفحه به نظر آمده گمان میشود که اثر بخط خود شیخ الرئیس باشد و حصص پرید گی ، این احتمال‌را قوی‌تر میسازد ومستند به‌نظریهٔ بای رفعت ازجملهٔ اثراتیست که‌درنزد شیخ یافت شده.

علوم او معارف

قیام الدین خادم

دغه دعقل خاوند او دمسئولیت متحمل چه دیوی خوا دجسمانیت دخواهشاتو او دبلی خوا دروحانیت دجذباتو اوغوشتنو لاندی واقع دی . دا « حضرت انسان » بولی ،

له کومه وخته سخه چه انسان ددغه شنی گنبذی لاندی چه زرگونه واره اوغت مشالونه په کی بل شکاری ؛ ددغه گردی په مخ چه له خاورو تیگو او اوبو سخه جوره ده پشه ایشی ده ، نودی دیرو لویو عظیم الشان اجسادو او اجسامو پهمینزکی راگیرکری او ددیرو قدرتی او فطرتی موانعو او مشکلاتو سره مخامخ شوی دی .

رومبی او اول ده ، هرسیزته دحیرانتیا او استعجاب په ستر گه کتل ، او نه پوئیدو چه ددی تول شایسته قدرتی بازار په نمایشکی تش همدی غرض دی ! ولی لژ روستهئی ددی بی انتهاء او بی وره طلسم په انحلال شروع وکره او متوجه شو .

دی له یو طرفه دخواهشاتو دپوره کولو ، دحیات دابقاء دپاره او دبلی خوا دروح په اشارت او هدایت سره ددغه تول عالم دسر او کیفیت معلومولو ؛

د حیات د ابتداء غرض او انجام لتولو ؛ او د دغه تولو مشکلاتو د دفع د پاره چه ده ته په دی دوه لاروکی پیشیدل ؛ ارو .

نو ده د عقل او فکر په رڼاکی هری خواته په تجسس او لتون شروع و کړه په هره خواکی ئی تجربی کولی . د فطرت په میدان کی هری خوا ته دلتون آس زغلاوه، او د فکر او تعقل په بحرکی به ئی غوتی وهلی چه سه به ئی حاصلول او میندل ؛ هغه به ئی د عقل په تله تلل او دحافظی خزانی ته به ئی سپارل روستنو به درومبنو سخه د روایت او افهام او تفهیم په ذریعه د مغزو په تخته را نقلول ؛ بیا به ئی تلل ، او خپلی تجربی او ادراکات به ئی پری زیاتول او روستنو ته به ئی په همدغه شان اسپارل سو چه دیری مودی روسته ددغه مرغلرو په ساتلو کی د خط اولیك پیدایشت د پورته ساتونکی خزانی سره کومك او مدد وکاوه .

داوه ، د هغه شی د پیدایشت او زیژندی اجمالی اولنده قصه چه په عربی ئی « علم او عرفان » او په پشتو ئی « زد کړه او پوهنه » بولی ! ـ گویا ، علوم اومعارف د انسان د پیدایشت سره سم زیژیدلی دی . چه د مغزو د تختی نه ئی د کاغذ تختی ته د راوتلو پوری پیرئی پیرئی په لارکی تیری کری دی .

د علم یا په بل عبارت د زد کری دغه قیمتی ساسکی چه باید « آب حیات » ورته وویل شی ورو ورولوئید وچه په آخرکی یو ناپایاوه مواج دریاب جورشو . اوحضرت انسان په دغه دریاب کی بیرئی اچولی نادراوقیمتی جواهرئی حاصل کړه . چه د هغو په واسطه د شاروالی اوبدویت نه تهذیب اومدنیت ته راوووت . گل په زمکه اولاله په خرودا گوکی زرغونیژی، اودوریزی د زره په او بو

لوئیژی . مگر دغه متبرك بوتی چه علم یا زد کره ئی بولی ، دحضرت انسان دقیمته مغزو په عمق کی زرغونیژی اودده د زره په وینو لوئیژی .

او به ساسکی ساسکی اوری . سره غوندیژی ، نوچینی اوشرشری تری جوری شی چینی اوشرشری سره یوزای شی نوسیند شی . سیندونه یوزای ته بهیژی اوسره غوندیژی چه دریاب شی . دریاب هم چپی اوموجونه لری ، او په عمرونوعمرونو کی خپل زای بدلوی . دغسی علم اوزدکره هم ده چه دانسان په دماغ کی داخذ اواقتباس ، تجربی اوتفکر په صورت سره غوندیژی اووروسته د چینی ویالی یادسیند په دودجریان کوی او بهیژی . دغه سیندونه سره کله په یو ملك اووطن او براعظم کی دعلم دریاب جوروی او کله بیا همدغه بحر په مودو مودوکی خپل زای بدلوی اونقل مکان کوی .

زره دنیا (ایشیا) لکه سنگه چه دانسانیت اوتمدن زانگو بلل کیژی دغه رنگ دعلم او عرفان مسقط الرأس هم ده ! دلته انسان پیداشویدی ، دلته عقل زیژیدلی دی :ـ له دی زایه دعلم رنرانشئت کریدی . اوله همدی زایه نمراو سپوژمئی راخیژی او توله دنیا رنرا کوی .

خصوصاً دافغانستان (پشتونخوا) مستعده او پاکه خاوره چه دسرو اومیرو په پیدایشت کی خاص استعداد لری . لکه سه رنگ چه همیشه ددی خاوری سخه زمریان ، بهادران ، شاهنشاهان او دتوری خاوندان پورته شویدی ، دارنگه ئی تل عقلاء ، مفکرین ، علماء حکماء اوفلاسفه هم زیژولی دی .

په سنه ۳۸۵ ق کی دبخارا په کوسوکی یو هلك لیدل کیدو چه کتابونه به‌ور سره وواو دعلماؤ په‌مدرسو به گرزیدو . دعلم دهرباغ نه‌به‌ئی گل‌او دهر

گل نه به ئی خوژ لنی را غندو له اولکه پتنگ دعلم دهری شمع نه به چاپیره گرزیدو .

داهغه نابغه وچه په ١٦ یا ١٧ کال دخپل عمر ـ دعلومو دتحصیل نه فارغ شو . او دادهغه کره اوپخو مغزو خاوندو چه په هغه وخت کی ددنیا دعلم تولی بهیدو نکی چینی دده دمغز په حجیرا تو کی زای شوی چه په اخرکی دداسی لوی سیند په صورت وبهیدلی چه دمشرق اومغرب فلاسفه ئی تول دخپل جریان دسمت په خواده زانه سره وبهول .

ددنیا پاخه پاخه سرونه اوکلك کلك دماغونه دده دعلمی عظمت اوفلسفی لوئی سخه متأثر شوه ؛ او دتعظیم دپاره دده په مخکی تیت شوه . اوده ته یی دشاگردئی زنگنونه ولگول .

منطق ، طبیعات ، الهیات ، طب او تشریح ـ ددی پوری چه دشعبدی اوطلسم پوری دحکمت یوه شعبه هم دده داجتهادی فکر پلتنی اوتنقیح نه محرومه پاتی نه شوه . دسوونو کتابو مصنف اوپه مشرق اومغرب کی دفلسفی شیخ او استاذ وبلل شو .

دنمرخاته نه دنمبر پریواته پوری تولی خولی دده په مدح اوصفت خوزیدی . او تول قلمونه دده په تائیداو تصدیق کی وچلیده . دده دبلی کری دیوی یا په لیژ شه عبارت سره دده دسینائی رنرا سخه هرچاسه سه نوروا خیست . مونگ بی دیله ویلی شو چه ددنیا دموجوده علمی رنرا لویه برخه دده عقل او فراست دمنت مرهونه ده .

شه نو داسوك و ؟ ـ داهغه سوك وچه په دنیا کی ئی یوازی دعلم اوحکمت شوق درلود . باچئی ئی نه غوشته ، مگر دهغه وخت دیو دیرلوی سلطنت مشین دده

دعقل ، تدبر اوسیاست دانی په تودوالی په شه کامیابی سره ددیری مودی پوری چلیدلو .

د اهغه حکیم وچه دده دتیز اورسا عقل دهیبته سخه دهغه وخت لوی لوی اومقتدرسلاطین په ویره او رعب کی وو !

د اهغه فیلسوف وچه نه سوه کاله پس هم د ده په فلسفی افکار وچاد ردقلم را نه کیش ! ـ او داهغه طبیب وچه تول مغرب ئی د طب شهزاده بولی آخر نودا هلك سوك و ؟

دا ، بوعلی بن سینا « شیخ الرئیس » و .

پس له انبیاؤعلیهم السلام سخه چه دهغوی مقام دیر لورته دی ، که دعقل اوفلسفی په رڼرا بشرته سوك لارشودلی شی هغه شیخ الرئیس دی . که دبشر نوع دعلماؤ او فلاسفهؤ په وجود فخر کوی نوباید ترتولو رومبی دبوعلی بن سینا په وجود فخروکی !

که په دنیاکی کوم ملت یاقام دخپلی خاوری په پیدا وار او دخپلو نـوا بغو اومشاهیر وپه وجود نازیژی نومونـگ افغان ملت باید ترهرچار ومبی شیخ الرئیس په وجود و نازیژ وز که چه ددغه خورا شو اومستعد ومغزو هیولی دافغانستان دخاوری سخه ده ـ یوازی پشتانه نه ، بلکه تول اسلام اوایشیا باید ددی حکیم به وجود فخروکی اومغرب ئی هم باید دیرممنون اوسی !

په آخرکی وایم : ژوندی دی وی علم پالونکی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه ! مترقی دی وی افغانستان ! ! !

مقام ابن سینا در علوم

تتبع و نگارش جناب غلام جیلانی خان
جلالی

درین روز ها که بمناسبت نهصدمین احتفال وفات حکیم عالی مقدار ابن سینای بلخی از جانب فضلا مقالات و قصاید آبداری مشتمل بر شرح حال این حکیم نامی شرق واسلام تحریر و انشاد گردید ، بنابران بنده هم بنوبهٔ خود خواستم تا جائیکه معلومات ناقص بنده کمك کند مقام علمی ایشان را در مقالهٔ کوچك ذیل بصورت اجمال خلاصه و بمطالعهٔ هموطنان عزیز عرضه دارم و من الله توفیق .

« غلام جیلانی جلالی »

مدارك رجوع :

۱ فلسفة العامه و تاریخها طبع مصر (محاضرات استاد کونت دی جلاز را استاد دانشگاه عالی مصر) .

۲ تاریخ فلاسفة الاسلام فی الشرق و المغرب طبع مصر تالیف محمد لطفی جمعه فارغ التحصیل مدرسه لیون .

۳ تاریخ الفلسفت من اقدم عصورها الی الان طبع مصر تالیف حنا اسعد فهمی فارغ التحصیل فرانسه .

٤ فلسفة العربیه خلاصه « کتاب نجاة شیخ الرئیس » دروس فلسفی دانشگاه عالی قاهره .

۵ ـ اشارات ابن سینا مشتمل بر حکمت طبیعی نظری اللهی و نفسی طبع نولکشور هند .

٦ ـ شرح اشارات شیخ ، تالیف نصیر الدین محقق طوسی طبع نولکشور هند .

۷ ـ تحافت الفلاسفه طبع مصر تالیف امام ابوحامد غزالی «رح» .

۸ ـ تحافت التحافه « « « امام ابن الرشد قرطبی اندلسی .

۹ ـ تحافت الفلاسفه « « « خواجه زاده عالم رومی بحاشیه تحافتین .

۱۰ ـ تکملهٔ شرح اشارات مشتمل بر نفس و کمالات ذاتی آن .

۱۱ ـ دایرة المعارف قرن ۲۰ تالیف محمدفرید وجدی بیگ ج ۵ وج۷ طبع مصر .

۱۲ ـ دایراة المعارف پطرس بستانی ماده طب ج ۱۱ طبع مصر .

۱۳ ـ البدایع و طرایف تالیف جبران خلیل جبران فارغ التحصیل فرانسه .

۱٤ ـ قسطاس الحق لحنا خباز .

۱۵ ـ خلص فلسفهٔ ابن طفیل فصل ٦ کتاب تاریخ الفلسفه طبع مصر .

۱٦ الامراض المعدی تالیف عبدالغنی شهبندر طبع مصر .

۱۷ ـ شفا جزء دوم قسمت الهیات تالیف شیخ الرئیس .

در کتاب فلاسفة السلام نگاشته آمده : ابن طفیل در کتاب (حی بن یقظان) گوید : ابن سینا در آغاز شفا متذکر است : بعقیده او حقیقت را درین اثر نمیتوان سراغ کرد (یعنی شفا بر اساس مبادی مذهب مشائین تحریر شده) کسیکه

میل دارد حقیقت را دریابد بکتاب (حکمت المشرقیه) او رجوع کند ، اما مع‌الاسف این اثرقیمت دار شیخ بما نرسیده ، باوجودآن تاجائیکه ازموضوع کتاب مذکور اطلاع داریم : « حکمت المشرقیه » بطریق شرقی مشتمل است به تعلیم رای وحدة الوجود (۱) درین زمینه ما از مطالعه دیگر کتب شیخ میدانیم : ابن‌سینا درتمام آرای فلسفی خودگاه دارای استقلال فکری وزمانی مظهر مقلدین را اختیار نموده است ، چنانچه درمنطق خود هم اکثراً بمؤلفات فارابی اعتماد نموده به مبادی آن اعتراف دارد ـ ولی درعین زمان ازمطالعه کتب شیخ واضح میگردد که تماماً باهم رابطهٔ متینی دارند واین حسن متانت‌آن بطور نمایان نشان میدهد که او درتنسیق علوم فلسفی وترتیب آن بقسمی دقیق شده که عموم آن بیك سلسله منتهی میگردد (۲)

شیخ الرئیس علوم را به ۳ قسمت ازهم سوا میکند :

۱ ـ علوم دنیا که به ماده خصوصیت دارد از قبیل طبیعیات و آنچه تابع آن است .

۲ ـ علوم عالی یعنی همان علومیکه باماده علاقه ندارد ازقبیل حکمت‌الهی وماوراء الطبیعه .

۳ ـ علوم وسطی که گاهی بماوراء الطبیعه وزمانی به ماده تعلق میگیرد ، از قبیل ریاضیات .

---

(۱) شاید حکمت المشرقیین شیخ به ابن طفیل نرسیده باشد اما کتاب مذکور وجود دارد وضایع نگردیده است .

(۲) رجوع شود به کتاب فلاسفة‌الاسلام فی المشرق والمغرب فصل ۳ — از کتاب الملل والنحل شهرستانی ص ۳۴۸ طبع قاهره مصر

گاهی این قسمت اخیر الذکر را بین البین خوانده زیرا مثلا حساب طبعاً بماده علاقه ندارد ولی بمقتضی حال بماده پیوست میشود، همچنان هندسه بهمان موجودات خصوصیت دارد که تخیل آن بدون اتصال بماده هم ممکن است از قبیل خط ونقطه موهوم، ولی از لحاظ حس واحساس این تخیل وجود خارجی ندارد، زیرا هندسه بجز اشیای خارجی قوام نمیگیرد.

هکذا موسیقی وفنون آلات وعلوم نظری گرچه، با ماده علاقهٔ قریبی دارد اما نسبت بعض آنها به بعض دیگر بطبیعیات قریب تر است، باین جهة در برخی احوال این علوم باهم طوری خلط میشوند که انفصال آنها از همدیگر امکان ندارد مثلاً علم فلك با آنکه ازشعبهٔ ریاضی است اما به بلندترین طبقات علم طبیعی مخصوص است.

از تقسیم فوق استنباط میگردد که شیخ از فلسفهٔ ارسطو استفادهٔ کلی نموده ولی بعد از غور ودقت معلوم میشود که شاگرد درحدود فحص و توضیح مطلب از استاد قدم جلو تر گذاشته است، زیرا ارسطو فلسفهٔ نظری را بر ۳ قسمت ذیل جدا میکند: ریاضیات ـ طبیعیات ـ علم لاهوت.

باین لحاظ درعین زمان ریاضیات را نوعی از فلسفه خوانده اما درضمن آن چنان علوم را جمع داشته که از غیر ماده بحث میراند، بعد ازان علوم دیگر را از قبیل فلك و علم مرئیات وفن انسجام ذکر میکند و آنرا بطبیعیات منسوب میسازد اما درین تقسیم استاد مانند تقسیم ابن سینا دقت و توضیح بکار نه برده است. ذیلاً عقاید شیخ را مبنی بر کلیات فلسفه طبیعی، نفسی وعلم اللهی توضیح میدهیم:

بعضی از کتب خطی قدیم ابن سینا

دو صحفه از جلد مفردات (قانون) است که بصورت جدا گانه تحریر و به این نوع رسم ها تزئین یافته این اثر در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود بوده دران علاوه از بعضی شرح ها وضمائیم متجاوز از ۸۰۰ رسم‌های نباتات و بعضی حیواناتیکه بصورت ادویه استعمال می شد موجود است .

طبیعیات :

بعقیده شیخ موضوع علم طبیعی اجسام موجوده همانهای اند که مورد تغییر و بانحای حرکات وسکنات موصوفند . مبادی این علم ازقبیل ترکیب اجسام ازماده وصورت ، حقیقت ونسبت هرکدام آنها بدیگرش درعلم اللهی توضیح میشود ، چیزیکه مخصوص علم طبیعی است همانا اجسام طبیعی یا اجسامی اند که مرکب از اجسام دیگرند این اجسام یامتشابه الصورتند مانند ترکیب تخت خواب یا ازان مختلف ، مانند بدن انسان ، بعض ازین اجسام مرکب و برخی مفردند ، اجزای موجود بالفعل متناهی اجسام مرکب همان اجسام مفرده است که اجسام مرکبه ازان تشکیل یافته ، مبادی مهمهٔ این علم درمقالات ذیل منحصر است . (۱)

مقالهٔ اول : شیخ گوید :

علم طبیعی صناعت نظری است در علوم جزئیه و علم اللهی که ناظر است در مابعد الطبیعه علم کلی میباشد . مبادی علم طبیعی اجسام طبیعی مرکبند ازماده و صورت که ماده محل گفته میشود وصورت دران حال است پس نسبت ماده بصورت از قبیل نسبت مس است به تمثال ، هر صورة دارای ۳ امتداد میباشد که امتداد دوم اول را وامتداد سوم دو امتداد اول و دوم را بزوایای قایمه قطع میکند ، ماده هم ازین ابعاد خالی نیست اما در ذات خود مقدار وقطر ندارد بااین برای قبول آن مستعد است ازین جهت عجب نیست که ماده ازیك حجم بحجم دیگر انتقال کند (۲)

(۱) دایرةالمعارف قرن ۲۰ جلد۷ ماده فلسفه طبع مصر (۲) کتاب فلاسفة الاسلام بحواله کتاب (ماوراء الطبیعهٔ ارسطو بحث٦ فصل اول وکتاب طبیعیات ارسطو کتاب۲ فصل۲) ۳ـ مطلب کلام شیخ اینست که هرجسم مرکب ازماده وصورت است وامتداد ، صورت عامه هرجسم میباشد ـ گرچه امتداد بدون ماده وماده بدون امتداد قیام ندا ردولی بجز لحاظ امتداد هم ماده دارای ذات معقولی است ، باین حیث ماده در حد امتداد داخل نمی شود ـ درین زمینه گرچه شیخ تعقل امتداد ثلاثی را بدون ماده درکتاب نجاة خود توضیح نکرده اما رای اودرین زمینه مطابق بیان فوق از بحث مکان معلوم میشود (ماخوذ ازمحاضرات فلسفی کونت (دی جلازرا) استاد فلسفه دانشگاه عالی قاهره .

لواحق اجسام طبیعی اعراضی است که بآن عارض میشود از قبیل کیف و کم و دیگر چیزهای که آنرا درمقولات تسع (۹) ذکر نموده است ، فرق در بین صورت وعرض اینست که اول الذکر حال درماده وعرض حال درجسم طبیعی میباشد ، چون جسم ازماده وصورت تشکیل شده باین حیث اعراض طبعاً بعد ازماده وماده وصورت طبعاً قبل از اعراض میباشد .

شیخ برای جسم طبیعی قایل بکمالات وقوی است ودرپایان صحبت آن گوید : مبادی مقارن طبیعیات ، صورت وماده وعدم است ، عدم ازین جهت مبدأ گفته میشود که هر موجود تاعدم نباشد بوجود نمی آید ـ بعد ازجوهریت اجسام سخن راند وگوید که اجسام مرکب ومفردند اجزای موجود بالفعل متناهی اجسام مرکب همان اجسام مفردی است که ازان ترکیب شده ، اجسام مفرد گرچه فی الحال جزء بالقوه ندارند اما میتوان آنرا بالقوه به اجزای غیر متناهی تجزا نمود که بالاخرهم بجزء لایتجزا منتهی نمیشرد ولی اجزادرهر دوقسم فوق الذکر متناهی خواهد بود ، تفصیل مناسب این بحث از حیز این مقاله خارج است والبته درکتابیکه تحت عنوان فوق درنظر گرفته شده نگاشته آید ،

مقاله دوم :

شیخ درین مقاله ازلواحق اجسام طبیعی از قبیل حرکت وسکون ، زمان ومکان ، خلاوتناهی ولایتناهی سخن راند وحرکت را به نسبت تعریف سکون وسکون را به نسبت تعریف حرکت تفصیل میدهد وگوید که زمان هم بدون حرکت تصور نمیشود زیرا هرگاه حرکت حس کرده نشود زمان را نمیتوان حس کرد ودرمثال ، قصهٔ اصحاب کهف را که درقران کریم ارشادرفته ذکرمیکند وگوید که

اصحاب کهف مطابق نص قرانی مدة طویلی (۳۰۹) سال در خوابند ولی آنها زمان آنرا ندانسته اند ، زمان بعقیده شیخ بحدوث ابداع حادث و بحدوث زمانی محدث نیست مکان حقیقی جای است که بر جسم احاطه کرده یا سطحی است که مساوی سطح متمکن باشد اما مکان غیر حقیقی جسم محیط را گویند ، بعقیدهٔ ابن سینا حرکت فلکی و زمان غیر متناهی میباشند و گوید گرچه اینها در وضع طبعاً مقدر و مرتبند اما اجزای حرکات آن در وجود زمانی بیك وقت باهم جمع نمیشوند همچنان عدد ملائکه و عالم مستدیر یکه بالفعل از حیث مکان متناهی است اما بلحاظ تجزیه وزمان وجواز تزاید آن غیر متناهی گفته میشوند .

مقاله سوم درامور طبیعی و غیر طبیعی اجسام :

أجسام بسیط ومرکبند و هر جسم بخود حیز ومکان طبیعی دارد ، ولی احیاز باهم متفق نیست بعض بالا و برخی پایان میباشند وحرکت اجسام هم از روی مشاهده برخی جانب اسفل واز عدهٔ بطرف بالا است پس اجسام درجسمیت متفق و در استحقاق امکنه مختلفند ؛ هر جسم شکل طبیعی محدود ومتناهی دارد ، و هر شکل یا طبیعی یا قسری است وهر گاه مادر توهم امکنه از قسریات صرف نظر کنیم اجسام بسیط طبیعی کروی خواهد بود زیرا افعال طبیعت دریك ماده متشابه میباشد وامکان ندارد که دریك جزء زاویه وبدیگری خط مستقیم یا منحنی ایجاد کند اما اشکال مرکبات طبیعی البته غیر کروی شده میتوانند ، همچنان ممکن نیست که جسم واحد دارای دو مکان و جهت طبیعی باشد ، بنا بران درین دنیا وجود دو زمین در وسط دو عالم یا وجود دو آتش در دو افق بمحیط دو عالم بوجود نمی‌آید زیرا هر گاه غیر ازین عالم عالم دیگر موجود باشد انهم مستدیر ودرین این

دوعالم خلاء ضروری است حالانکه وجود خلا محال میباشد ، باین علت باستثنای این عالم وجود عالم دیگر امکان ندارد و موجود نیست .

شیخ راجع بمزاج عناصر چهار گانه چنین شرح دهد : آتش گرم خشك ، هوا گرم تر ـ آب سرد تر ـ خاك سرد و خشك میباشد .

(١) مقاله چهارم در اشارات با جسام نخستین :

ابن سینا گویداز کمان‌های غلطاست که گویند آتش ببالا وزمین بپایان حرکت قسری دارد مخصوصاً کمان کسانیکه معتقدند : بسبب فشاریکه ، کثیف برلطیف وارد می آرد ، آتش بالای هواوهوا بالای آب وآب بالای زمین جامیگیرد واندفاع از فشار بخلاف جهت فشار آورنده است نه بطرف آن وفشار بزرگتر ابطأ میباشد ، پس نتیجه این غلط چنین میشود که اجسام تماماً بطرف پائین میرود اما کثیف برلطیف فشار آرد (٢)

مقاله پنجم در مرکبات

شیخ گوید وقتیکه اثر قوای فلکی بر عناصر واقع گردید انراحرکت دادو خلط ساخت واز اختلاط آن موجود است متفرقه حاصل شد ، بعضی از اجسام بخاری در

(١) دایرة المعارف وجدی بیك جلد ٧ ـ خلاصهٔ مباحث فلسفی کتاب نجاة در محاضرات فیلسوف کونت (دی جلاز را) طبع مصر (٢) درکتاب فلسفته العربیه نگاشته آمده : کاردی ؤ Carra de Vauavicnne. P. 193 گویدابن سینا کمان میکند که هرجسم مکان طبیعی دارد باین عقیده اونظریه فشار هوا وسوائلیکه بعضی علمای قرن(١١) قبول کرده اند وعلمای قرن ١٧ بآن شهرت دارند ، نقص میکند ـ بوئیل Boyle انگلیس طبیعی معروف درقرن ١٧ نسبت فشار غازات‌را به‌ضخامت ودرعین زمان مذکور توریشلی Torriceli ایطالوی شاگرد کالیلای نیز فشار هوا را برسوائل کشف نمود وبرای شناخت آن میزان الهوا (Barometer) بوجود آمد .

زمین حبس میشودو ازان برحسب اختلاف‌مواضع وزمان‌ومواد جواهر قابل‌ذوبان امثال طلا ونقره متشکل میگردد.

مقاله ششم در نفس (۱):

چون شیخ نفسیات را بداخل علم طبیعیات در آورده لهذا گرچه تعریف علم طبعیی‌اوشامل نفسیات نیست امانظر به‌ترتیب مقررهٔ اوماهم عقاید شیخ را ازچندین مآخذ راجع باین زمینه باهم جمع نموده ذیلاً نگاشته آمد:

ازاعتدال عناصر بسبب قوی فلکی موجودات بوجود آید که اول آن نبات و بعد ازان حیوان است و هرگاه مزاج ترکیب عناصر شدیداً باعتدال قریبتر گردد بنابران به نسبت دو کائن نخستین عناصر برای قبول قوهٔ نفسانی لطیف‌تر دیگری مستعد میگردد ـ نفس‌مانند (جنس) واحدی است که به ۳ حصه قسمت میگردد:

اول: نباتی که‌ازجهت تولد وتزئید وتغذی کمال اول جسم طبیعی آلی است.

دوم: نفس‌حیوانی: که ازحیث ادراك جزئیات‌وحرکت بالاراده‌کمال اول‌جسم طبیعی آلی شمرده میشود.

سوم: نفس‌انسانی: که‌کمال اول‌جسم طبیعی آلی میباشد واز یك‌جهت بالاختیار فکری واستنباط بالرای‌مصدرافعال‌میگردد واز طرف دیگر امور کلی‌رادرك‌مینماید.

پس تمام افعال نباتی وحیوانی و انسانی بسبب قوای زایده بر جسمیت بلکه

۱ـ فیلسوف کونت (دی جلازرا) در کتاب فلسفه العامه خود گوید: ابن سینا مباحث نفسی را در کتاب طبیعیات خود در ذیل مبحث طبیعی داخل کرده حال آنکه تعریف طبیعیات او شامل نفسانیات نیست معلوم میشود وی درین ترتیب عیناً ارسطو را پیروی میکند زیرا ارسطو نفسیات راداخل طبیعیات میداند.

زاید بر طبیعت مزاج صورت میگیرد .

نفس نباتی دارای ۳ قوه است : قوه غاذیه که درجسم حال میشود، قوه منمیه که درعرض وطول وضخامت جسم تزئید بعمل می آرد ـ قوه مولده که بالقوه با همان جسمیکه این قوه ازاجزای آن است شباهت دارد و باستمداد اجسام دیگر باعث تخلیق و تمزیج امثال خود بالفعل میگردد .

نفس حیوانی : این نفس در تقسیم نخستین خود دارای دوقوهٔ محرك ومدرك است محرکه هم بدونوع است محرك باعث ومحرك فاعل ـ محرکه باعثه همان قوه شوقی است که هرگاه درتخیل صورت مقبول یامنفور رسم شود بقوهٔ شهوانیه حیوان را به تقرب همان صورت مقبول وادارمیگرداند و بقوهٔ غضبیه ویرا بمدافعه مضرت شی متخیل وطلب غلبه بران تحریك میکند ـ قوه فاعله آن است که دراعصاب وعضلات تشنج یا ترخی بعمل آورده حیوان را بجهت مبدأ یا بخلاف جهت مبدأ بفعل وادار میگرداند .

همچنان قوه مدرکه بدوقسم سوا میشود ، قوتی است که ازخارج وقوتی است که از داخل درك میشود آنچه ازخارج است عبارة از پنج یاهشت حواس میباشد .

لمس جنس است مشتمل برچهارقوی : وحدة حاکمه بین تضاد (گرم وسرد) وحدة حاکمه بین تضاد (خشك و تر) حاکمه بین تضاد (سخت و نرم) حاکمه بین تضاد (خشن و لشم) .

محسوسات تماماً بآلات حس رجوع میکنند و دران طبع گردیده قوه حاسه آنرا درك میکند .

امامبصرات طوریکه (محققین گویند) هرگاه بین بصرومبصر بالفعل شفاف باشد ومرئی جسم بی رنگ بودهرگاه ضوء برکدام جسم ذی لون تماس کند وجسم بی رنگ دربین همان جسم بالون وبصرواقع شود شبح همین جسم اخیرالذکر که ضوء بران افتاده بحدقه برمی خورد وباصره آنرا ملون حس میکند ـ وانچه جسم نباشد بطورحقیقی معنی حرکت وانتقال بآن باطل است .

اماقوای مدرکهٔ باطنی بعضی آنها صور محسوسات را درك میکند وبرخی معنی آنرا ـ پس فرق دربین ادراك صورت ومعنی اینست که اول الذکر را نفس باطن وحس یکجا درك مینمایداز قبیل ادراك گوسفند صورت گرگ وهویت رنگ که بچشم آنرا می بیند ومعنی آنرا در باطن درك میکند .

دومی آن است که نفس از قبیل محسوسات چیزی راحس کند بدون آنکه آنرا اولاً حس ظاهر درك کرده باشد مانند ادراك گوسفند معنی ضدیت گرگ را که باعث خوف وگریز حیوان میگردد ، پس آنچه گوسفند از گرگ اولاً بحس ظاهر وثانیاً بقوهٔ باطنی خود درك میکند صورة وآنچه بقوای باطنی خود بدون حس ظاهراحساس مینماید معنی است . بعد از قوای مدرکه باطنی حیوانی قوهٔ فنطاسیه یعنی حس مشترك میباشد ، حس مشترك قوهٔ مرتبی است در اول تجویف مقدم دماغ که بذات خود تمام صور منطبعه در حواس پنجگانه را قبول میکند وازحواس بآن منتقل میشود ، بعدازان خیال ومصوره است ، این قوة مرتبی است دراخیر تجویف پیشروی دماغ که مآخذات حس مشترك راحفظ میکند ودران بعد از غیبوبت محسوسات ازحواس باقی میماند ـ قوهٔ قبول که غیر ازقوهٔ حفظ است ، هویت آن بآب شباهت دارد کهقوهٔ قبول نقش را داراست ولی آنرا

حفظ کرده نمیتواند و دروی ثبات ندارد سپس ، قوتی است که آنر بقیاس نفس حیوانی متخیله‌وبقیاس نفس انسانی مفکره‌خوانند ، این قوهٔ مرتبی‌است درتجویف وسطی دماغ ـ از وظایف این قوه ، ترکیب بعض انچه در خیال است با بعض دیگر وبحسب اختیار جدا کردن برخی از برخی دیگر میباشد ـ بعد قوهٔ وهمی میباشد ، این قوهٔ مرتبی‌است درانتهای تجویف وسطی دماغ که معانی غیرمحسوسه موجود درمحسوسات جزئی رادرك میکند مانند قوهٔ حاکمه اینکه گرگ قابل نفرت واولاد قابل توجه وپرستاری است ، پس ازان قوهٔ حافظه ذاکره‌میباشد ، این قوهٔ مرتبی است در تجویف موخر دماغ که مدرکات قوهٔ وهمیه را ازقبیل معانی غیرمحسوسه موجود درمحسوسات جزئی راحفظ میکند و نسبت قوه حافظه بقوهٔ وهمیه از قبیل نسبت قوهٔ خیال است بحس ونسبت همان قوهٔ حافظه بمعانی از قبیل نسبت خیال است بصور محسوسه ، اینها قوای نفس حیوانی است ـ بعض ازحیوان دارای تمام حواس خمسه و برخی مالك بعض ازان میباشد ذوق ولمس ضروراست که هرحیوان باید داشته باشد ولی برخی ازحیوان فاقد شامه و بعض فاقد سمع وعدهٔ فاقد بصرمیباشد .

نفس ناطقه : قوای نفس ناطقه نیز بقوهٔ عالمه وقوه عامله تقسیم میشوند که که هرکدام ازین دو قوه را باشتراك اسم عقل خوانند (۱) پس عامله قوهٔ یامبدأ محرك بدن انسان است بافعال جزئیهٔ مخصوص برویت و

۱ـ درکتاب فلسفه العربیه نگاشته آمده : تمیزدربین قوه عامله وعالمه درنفس ناطقه مطابق تمیز دربین قوه محرکه ومدرکه درنفس حیوانی است ـ درین موردکه‌شیخ نفس ناطقه را (نفس ناطقه عامله محرکه) نگفته بگمان او حرکت از لواحق اجسام است نه ازلواحق‌عقول وصورمجرد ؛ زیرا بعقیده شیخ آنچه جسم نیست معنی حرکت وانتقال بدون مجاز نسبت بآن باطل است ؛ حال آنکه درمذهب ارسطو این مانع وجود ندارد (محاضرات فلسفی دانشگاه مصر)

این قوه نسبت بقوهٔ حیوانیه شوقیه نزوعی وقیاس بقوهٔ متخیله ومتوهمه وقیاس بـه نفس خودش و قیاس آن بقوه شوقی (نزوعی) حیوانی دارای اعتبار است مخصوصاً در قوهٔ نزوعی (شوقی) کیفیاتی بوجود می‌آورد که انسان باثر آن برای سرعت فعل وانفعال از قبیل خجل ، حیا ، وضحك و گریه وامثال آن تهیه میگردد و قیاس آن (قوهٔ عامله) بقوهٔ حیوانی (متخیله و متوهمه) اینست که هر دو قوهٔ اخیرالذکر را در استنباط تدابیر امور و استنباط صناعات انسانی بصرف میبرد بالجمله این قوای عامله لازم است که به تمام قوای بدن مسلط باشد و تمام قوای بدن ازو متاثر گردد .

نفس انسانی یك جوهر است که بدو جنبه نسبت میشود ، جنبهٔ که ماتحت آن است مانند بدن وجنبهٔ که فوق از ان است مانند مبادی عالیه ، یعنی نفس همچو قوهٔ است که بوسیلهٔ آن علاقه بین همان جنبه ها و این قوهٔ عامله تنظیم می شود .

قوهٔ نظری آن است که صور مجرد از ماده را در خود طبع کند ، لهذا هر گاه صور مذکور مجرد باشد خوب والا آنرا طوری مجرد می سازد که از علایق مادی دران چیزی باقی نماند ، این قوهٔ نظری به ۳ معنی است ، قوهٔ استعداد مطلق وعقل هیولانی مانند استعداد طفل بکتابت ، و قوهٔ ممکنه قوهٔ که برای آن کمالات معقولات اولی حاصل شود و بوسیلهٔ آن تواند بحصول معقولات ثانوی واصل گردد مانند قوای مبتدی که قلم و دواة و بسایط حروف کتابت را بشناسد و مقدمات تصدیق بدست آرد ـ سوم قوهٔ کمالیه : مانند قوهٔ نویسندهٔ قابل کتابت که در نفس اوصور معقوله مکتسبه فراهم آید ، واین راعقل مستفاد هم

گویند- بعضی متعلمین دارای استعداد قوی وتصور جدی میباشند ، این‌استعدادی که در بین متعلم و نفس خودش متقاضی استکمال بود قوهٔ (حدس) خواند که انسان میتواند بو سیلهٔ آن بدون مشکل بعقل بالملکه فایز آمده هر چیز را از نفس خود درمی‌یابد این کیفیت را عقل قدسی باید گفت گرچه این عقل از جنس‌عقل بالملکه گفتهٔ میشوداما از لحاظیکه بس‌عالی میباشدتمام مردمان دران شریك شده نمیتوانند و ممکن است نفس چنین شخص از شدت صفا و قرب اتصال با مبادی عقلی برای قبول الهام حاضر گردد و تدریجاً دران تمام همان چیز های مرتسم شود که در عقل فعال میباشند ، این نوعی از حصص نبوة است ، چون این‌قوة بلندترین مراتب قوای انسانی است بهتر است این را قوهٔ قدسی خوانیم .

حالا قیاس باید کرد که چطور این قوای بعض بر بعض دیگری ریاست میکنند چه عقل مستفاد یاعقل قدسی رئیس‌وتمام قوی درمرتبهٔ خدمت او میباشند طوریکه‌عقل بالفعل وعقل بالملکه وعقل هیولانی بالا ستعداد عقل بالملکه وعقل عملی تمام اینهارا خدمت میکند- بعدازان عقل عملی را وهم وخود وهم را دو قوهٔ قبل‌وبعد خودش ومتخیله را دو قوهٔمختلف شوقی وخیالی واین دوقوهٔ اخیرالذکر هر کدام رئیس طایفهٔ جداگانه میباشند مثلاً خیالی را قوهٔحس مشترك وقوهٔ حس مذکور را حواس پنجگانه و هکذا قوهٔ شوقی را قوای شهوة و غضب و اینها را قوه محرکه در عقل خدمت‌میکنند تااینجا قوای حیوانی انجام شد .

باین ترتیب بعد ازان قوای حیوانی نباتی را و همچنان قوای مولده ، نامیه وغاذیه وسپس‌قوای طبیعی هاضمه ، ماسکه ، جاذبه ودافعه نیز هر کدام از جهت کیفیات بیکدیگر خادم ومخدومند . ولی حرارة از برودت وهردواینها از یبوست

ورطوبت استمداد حاصل میکنند ، این اخرین درجات قوی است که بآن اشاره رفت ، بعد ازان شیخ دراطراف فرق بین ادراك حس وادراك تخیل وادراك وهم وادراك عقل بحث میکند وگوید که هر ادراك آخذ ، صورت مدرك را هرگاه مادی باشد ازماده مجرد نموده بعد انرا بخود میگیرد مگر اقسام تجرید ومراتب آن باهم اختلاف دارند (ازین عبارة اخری شیخ معلوم می شود که وی در بین ادراك حسی ارسطو و ادراك عقلی افلاطون جمع میکند) یعنی معتقد است که حس صورة را ازماده باتمام کیفیات آن مجرد ساخته اخذ میکند ولی هرگاه ماده غائب میشود حس صورة مذکور را حفظ کرده نمیتواند اماخیال گرچه ماده غائب یا باطل گردد صورة آخذ همچنان درخیال ثابت میباشد نیز خیال آنرا از لواحق ماده مجرد نمی‌سازد بل طوریکه انرامحسوس کرده باشد تخیل انرادرمخیله مرتسم می‌سازد .

جوهریکه محل معقولات باشد نه جسم خواهد بود نه قایم بجسم ـ نیز تعقل قوهٔ عقلی بوسیله الهٔجسدانی نیست بلکه معقول را بدون وساطت اله بذات خود تعقل میکند وفرق دربین عقل وحس اینست که حس شی خارجی را درك میکند اماذات واحساس واله حس رادیده نمیتواند واز ادامه عمل خسته میشود بالمقابل عقل هم خود وهم دیگری را تعقل مینماید و برخلاف حس از ادامه عمل سهولت قبول وجودت درقوه کسب میکند ، نیز قوی حس درحدود چهل یاکمتر ازچهل ضعیف میگردد ولی قوی عقل اکثراً بعد ازسن مذکور بکمال‌خودمیرسد پس اگر عقل ازقوی بدنی می بود بایست ضعف وی باضعف بدن توام بعمل می‌آمد ـ اینکه عقل‌مقولات خودرابسبب عارض‌مرض فراموش‌مینماید ازجهتی است

که بر افعال دیگر مشغول میشود وبمجرد انکه مرض زایل گردد باوجود بقای ضعف بدن عقل واپس بکیفیت اصلی خود عود میکند .

متعاقباً شیخ باثبات حدوث نفس اشارتی نموده به‌بقای نفس بعدازمرك اعتراف وآنرا اثبات مینماید وضمناً بدلایل علمی عقیده تناسخ‌را ردوبطلان آنراواضح نشان‌میدهد واین‌بحث رابه تعریف عقل‌فعال خاتمه میدهد .

لهذا باید گفت طوریکه فیلسوف لطفی جمعه‌می نویسد : ابن‌سینا نظریهٔ نفس‌رابدقت تمام‌وتوجه‌فایقه علاج نموده ومعلوم میشود که وی تقسیم ارسطورا درمواهب نفسی و نظریهٔ‌عقل موثر وعقل متاثر بغورنقل داشته‌بالای‌آن شروح وملحوظات قیمت‌داری علاوه کرده است ، چنانچه حکمای عرب در تقسیم قیاسی مواهب نفسی بشر از شیخ‌الرئیس پیروی نموده‌اند ، نیز فلاسفه قرون وسطی مدرسیون (اسکولاستیك‌ها) وبعض فلاسفهٔ جدید براساس مذکور رفته‌اند ، این همان تقسیمات قیاسی است که خلص‌آن چنین میباشد :

۱ ـ خواص ظاهر یاحواس پنجگانه که بهر کدام اشاره رفت .

۲ ـ خواص باطنی که آنهم ذکررفت .

۳ ـ خواص محرکه « «

٤ ـ خواص عاقله « «

وهرخاصه راشیخ بدقیق‌ترین قسمت انقسام نموده وحتی‌توضیح داشته که‌قوهٔ وهمی درفصل‌سوم ازقسم دوم چیزی‌است که‌بسبب آن‌مثلیکه انسان‌بقوهٔ فکریاتامل‌حکم میکند حیوان مثلا گوسفند بوسیلهٔ وهم میداند که‌اولاد کوچك‌او محتاج بمحبت وپرستای و از گرگ در خطر است .

فلاسفه بیشتر از ابن‌سینا دربین این قوه وقوهٔ مخلیه فرق کرده نمیتوانستند ، همچنان ابن‌سینا نخستین حکیم است که وی محل خواص نفس را در تجاویف سه گانه مخ نشان داد ـ اماطوریکه بآن اشاره رفت درموضوع عقل موثر بانفس بشری شیخ مانند سایر فلاسفهٔ اسلام رای معینی مقرر نکرده تنها همین قدر گوید که نفوس در مطیع ساختن ماده کوشش کنند ونفوس راازچرك پاك بایدداشت تاظرف لایق برای دریافت الهام اللهی قرار گرفته بتواند (رجوع شود بکتاب نهم فصل هفتم ماوراء الطبیعه) او گوید کمال حقیقی نفوس عاقله خفی است ومعنی آن اینست که بایدطوری عالم عقلی باشد که صور موجودات وترتیبات آن وخیر عام دران متمکن گردد سپس مواد عالی روحی نفوس متصله بابدان ، واجرام سامی وحرکات وخواص آن دران منبسط میگردد تا که نفس عالم عاقل و مماثل تمام عالم عقلی ثابت شده به بزرگترین اشیا از قبیل جمال تام خیر تام، مجد تام شناسا گردد اما تا وقتیکه مادرین عالم ارضی ودرین اجساد باشیم بسببیکه شهواة برما احاطه نموده نمیتوانیم از همان سعادت کامل نصیب کافی بدست آریم بلکه این سعادت زمان میسر میتوان شد که خودرا از علایق شهوات وفتنه وهوی مجرد سازیم ، دران وقت ماخواهیم توانست حصهٔ از همان سعادت را درنفوس خود دریابیم اما بشرطیکه شکوك راهم برطرف ساخته احساس خودراهم منور گردانیم زیرا معلوم میشود که انسان باین سعادت نایل نمیشود تاچنگ بقوهٔ عقلی نزند و برفضایل و کمالات ممارست نورزد ـ درمحل دیگر گوید : رجالی پیدامیشوند که دارای طبیعت پاکند ونفوس آنها بسبب پاکی قوه حاصل میکنند وبقوانین عالم عقلی مجهز میشوند ، درانوقت آنها بوسیلهٔ الهام دانسته میشوند وعقل موثر بآنها درتمام شئون اطلاع میدهد ـ ورجال دیگر پیدامیشوند که آنها محتاج بفرا گرفتن

بعضی از کتب خطی ابن سینا

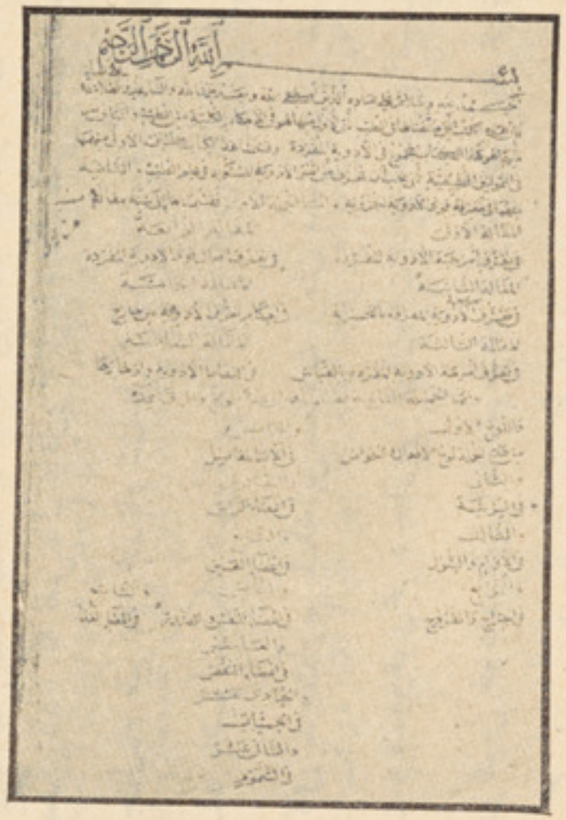

دو صفحه ازمفردات (قانون) که شرح آن تحت عکس صفحه ٦٠ درج گردید .

درس نیستند زیرا بعقل موثر اتصال دارند و هر شی را بدون واسطه میدانند این گروه صاحبان عقل مقدسند و این عقل باندازهٔ سامی است که هر فرد بشر نمیتواند بآن نایل آید .

از تفصیل فوق واضح میگردد که مطلب شیخ از صاحبان عقل مقدس انبیا (ع) است که از وحی ربانی محظوظ اند و در صورتیکه وی ثابت میکند که در بین نفس بشری وعقل کل علاقه طبیعی موجوداست و هر انسان ضرورةً بحصول عقل کسبی ودرسی احتیاج ندارد البته بصورت جلی عقاید او بر نبوة راسخ و بحقانیت انبیا از روی علم اعتراف دارد . (۱)

وجدی بیك راجع بعقاید شیخ متذکر است : زمانیکه ابن سینا بمرض قلنج شدیداً مریض شد ملازمین او بقصد خیانت مقدار زیادی از افیون را در دوای او خلط کردند از خوردن دوای مذکور شیخ را الم مرض و سوء تاثیر دوا چنان بیتاب ساخت که ابداً آرام کرده نمیتوانست ، گرچه بعد ازان هم چند هفته زیست کرد اما درخود حس نمود که قوه مدبرهٔ وجود که با مرض مقابله کرده میتواند بپایان رسیده ، تداوی را ترك داد وفرمود حالا دیگر علاج سود ندارد پس غسل نموده بعد از ادای نماز توبه کرد و اموال خود را بفقرا قسمت نمود

(۱) ماخوذ از کتاب فلسفة العامه (کونت‌دی جلاز را) استاد فلسفه دانشگاه عالی مصر (۲) کتاب فلسفته العربیه (خلاصه کتاب نجات شیخ) (۳) کتاب دایرة المعارف قرن ۲۰ ج ۵ وجلد ۷ ماده فلسفه طبع مصر (٤) کتاب اشارات شیخ (نمط ثالث فی النفس) ونمط مذکور (۵) شرح اشارات نصیرالدین محقق طوسی ص ۱٤۱ وصفحات‌ما بعد آن الی ص۲۰۵ طبع نولکشور هند (٦) کتاب فلاسفته الاسلام فی المشرق والمغرب محمد لطفی جمعه مصری فارغ التحصیل دارالعلوم لیون. فصل ۳ کتاب مذکور طبع مصرو تکملهٔ اشارات ص ۳٤۱ و مابعدان طبع‌هند . ۸ دایرةالمعارف پطرس بستانی ماده طب .

و مظالم را تا جائیکه ممکن بود تادیه کرد سپس برحمت حق پیوست .

ادب :

در کتاب بدایع راجع بمقام ادبی شیخ نگاشته آمده :

قصیده معروف ابن سینا (درنفس) وضع ادب شریفی است ، این قصیده از همان گونه تخیل وآمال ومعارف مملو است که بدون تفکر دایمی و تاملات طویله انسان نمیتواند بوضع چنین اثر مخلد موفق گردد .

تراوش همچو افکار ازوجدان ابن سینا عجب نیست زیرااو از نوابغ زمان بود اماچیزیکه باعث شگفت وحیرت میگردد همانااینست که چگونه ازطبع مردیکه حیات را در کشف اسرار ماده اجسام ومزایای (هیولی) بسر برده چنین یك اثر روحی بروز میکند ، معلوم میشود که شیخ از طریق ماده وادراك مکنونات معقول بوسیلهٔ مرئیات بکشف خفایای روح انسانی پی برده پس این اثر ابن سینا اثر واضحی است که علم از همان نوع حیات عقلی شمرده میشود که صاحب خودرا از اطلاعات عملی به نظریات عقلی وشعور روحی ومعرفت خدا فایز میگرداند . درمطالب ادبی شیخ اساس همان غوامض روحی بنظر میرسد که ما آنرا بعداز مرور قرون در روایات شکسپیر و اقوال تشلی وتاملات گویته وبراونن بزرگترین ادبای عرب مطالعه میکنیم ، (۱)

علم الهی :

شیخ الرئیس مبادی این علم رادرده مسئله مفصل بیان میکند که مادرین مورد نظر بظرفیت مقاله از چندین مآخذ روح مطلب را ذیلاً اقتباس نمودیم !

(۱) کتاب بدایع و طرایف ص ۱۱۵ تالیف جبران خلیل جبران طبع مصر .

موضوع علم الهی وجود مطلق و همان لواحق آن است که دارای ذات ومبادی است بالجمله، آنچه این علم در اطراف آن بحث میراند اقسام وجود است از قبیل واحد و کثیر ولواحق آنها ، علت ومعلول ـ قدیم وحادث ، تام وناقص ، فعل وقوه وتحقیق مقولات کیف و کم الخ .

پس بعقیدهٔ شیخ انقسام وجود بمقولات از قبیل انقسام بالفصول وقسمت وجود بوحدت و کثرت ولواحق آن از نوع انقسام بالاعراض است .

۱ ـ جوهر وعرض : جوهر آن است که قایم بذات باشدو عرض قایم بغیر ، لهذا هر ذاتیکه قوام آن درموضوع بود عرض است ، علی هذا هر جوهریکه در موضوع نباشد یا بلکل در محل نخواهد بود یا درمحل است ، قسم دوم را صورة مادی گویند ـ وقسم اول بشرط آنکه محل برای نفس خود بوده باشد (هیولی) مطلقه است ، و اگر محل برای نفس خود نباشد ، اینهم مانند اجسام ما از ماده و صورة جسمی مرکب خواهد بود ، و اگر مرکب نباشد ، یا دارای تعلق است که آنرا نفس خوانند و اگر دارای تعلق هم نیست آنرا عقل گویند .

۲ ـ ماده وصورت : درتحقیق جوهر جسمانی وانچه جسم ازان ترکیب می یابد شیخ معتقد است که ماده جسمانی ازصورت عاری شده نمیتواند و صورت در مرتبه وجود برماده متقدم است .

۳ ـ درین مسئله شیخ ازاحوال علل واقسام آن بحث کند وازقوه وفعل واثبات کیفیات درکمیت سخن راند ونشان میدهد که کیفیات تماماً اعراض است نه جواهر .

٤ ـ درین مبحث شیخ از متقدم ومتاخر و قدیم وحادث واثبات ماده برای هر متکون بحث راند .

۵ـ در کلی مانند انسان از حیث آنکه انسان است واطلاق آن بر بسیاروتمام نوع کرده میشود ، مطلب ازان کلی عام در عقل است نه کلی عام بالفعل زیرا بالفعل وجود ندارد ـ واحد آن است که از حیث وحدت قابل انقسام نباشد ، این عدم انقسام واحد گاهی در جنس و گاهی درنوع وزمانی بالعرض مانند سیاهی قیر و بعضاً بالمناسبت میباشد از قبیل نسبت عقل به نفس و گاهی درعدد وحید میباشد ، لواحق واحد را شیخ از روی مشابهت اتحاد در کیفیت ومساواة و اتحاد در کمیت ومجانست وجنس وشکل ، نوع واجزا واطراف آن نشان میدهد ودراثبات وتعریف واجب الوجود بذات خودش بحث کند وانکه در ذات اقدس کثرت نمی گنجد وذات باری حق وخیر محض و ازچندین وجوه یکی ویگانه است ، سخن زند .

۶ـ معنی واجب الوجود ضروری الوجود است ومعنی ممکن الوجود آن است که وجود وعدم آن ضروری نباشد و گوید واجب الوجود نه جسم است ونه ماده در جسم ونه صورة درجسم ونه ماده معقوله است که صورت معقوله را درماده معقوله قبول کند ونه ازحیث کم ومبادی انقسام می پذیرد ـ ذات اوتعالی از هر جهت واحد محض وواجب الوجود است وحضرتش ازجمیع جهات معلوم ودروحدانیت خود تام وازجهت تمامیت وجود ، اقدس وواحد است ، نیز ازحیث وحدت به کم ومبادی وحد قسمت نمی شود .

ـ۷ گوید که واجب الوجود عقل وعاقل و معقول است ، اوتعالی ذات خود و اشیارا تعقل کند وصفات ایجابی و سلبی حضرتش کثرت در ذات قبول نمیکند و کیفیت صدورافعال ازو است .

۸ ـ گوید از واحد بدون واحد صادر نمیشود واز ترتیب وجود عقول

و نفوس و اجرام علوی بوضاحت بحث راند و معتقد است : محرك قریب افلاك بعد از عقل نفس و مبدأ است و استقصا أت از علل تکون می پذیرد و خاتمه مبحث را به نفس انسانی، حرکات و اسباب و لوازم آن انجام میدهد .

۹ ـ از عنایت ازلی و بیان دخول شر درقضا بحث راند وگوید که حضرت باری عالم ازجهت ذات است وعلتش ازجهت ذات اقدس بخیر و کمال است و نظام خیررا بطور ابلغ میداند وتدبیر آنرا بابلغ وجوه مینماید وخیر درقضای الهی بالذات داخل وشر بالعکس آن یعنی دخول آن درقضابالعرض است وطوریکه حنااسعد فهمی متذکر است، شیخ در کشف موضوع موجودات خیلی کوشیده ومعتقد است که آفرینش (کائنات) مخلوق عقل کامل وخیر مطلق وعلت علل یعنی (الله) جل شانه میباشد .

۱۰ ـ در معاد واثبات سعادت های دایمی نفوس و اشاره به نبوت و کیفیت وحی والهام و تقدم برخواص آن و این مبنی بر ۳ اصل است :

اول : هر قوهٔ نفسانی دارای لذة و خیر است که بشدة ادراك ثبات و دوام لذة ابلغ واوفر میگردد .

دوم : اینکه نفس میداند که مدرك لذیذ است اما کیفیت آنرا تصور کرده نمیتواند ونه آنرا شعور میکند بنابران احوال این مدرك به کور گنگ شباهت دارد که بر طوبت گوشت وملاحت روی زیبا یقین دارد ولی شعور و تصور آنرا کرده نمیتواند .

سوم : کمال نفس ناطقه باینست که وی عالم عقلی بوده صورت کل دران مرتسم میباشد و در عین زمان دارای نظام معقول در کل وخیر فایض را در کل

مالك پرده بطرف جوهر شریف روحانی مطلق و بعد ازان روحانی متعلقه عازم است . (۱)

درین مورد فیلسوف لطفی جمعهٔ مصری درزمینه تطبیق فلسفهٔ ابن‌سینا گوید :

فضل ابن سینا تنها بزیادت بیان تقسیم علوم و توضیحات مفصل آن منحصر نیست بلکه نظر باستاد (یعنی ارسطو) در دیگر نظریات فلسفی هم قدم فراتر گذاشته است زیرا شیخ مانند فلاسفه سابق واسبق در موضوع نظریهٔ کاین بمکن وضروری ودیگر نواحی فلسفهٔ الهی (مافوق الطبیعه) بحث واضح تری ایراد نموده ودرین حدود باندازهٔ دقیق شده که افکار اونسبت بفلاسفه سابق امتیاز مخصوصی دارد .

ولی طوریکه مامولفات حضرت غزالی وابن رشد را مطالعه میکنیم این قسمت فلسفهٔ ابن‌سینا ازطرف هردونفرحکیم اسلامی‌شدیداً تنقید شده مثلاً غزالی(رح) درکتاب تحافت الفلاسفه اثر معروف خود درمسئله نفس که بعقیده شیخ تابع مزاج است ، نیز دربیان ذات وصفات حضرت باری جل شانه ، بر نظریات ابن سینا تنقید میکندوعقاید اورا نوعی ازجدل بقلم میدهد(۲)همچنان ابن الرشد در کتاب تحافة التحافه اثرتنقیدی خویش باوجود اینکه درچندین موارد برفضل ابن سینا اعتراف میکند ومخصوصاً در تمیز وتوضیح بین ممکن وواجب رای ابن سینا

(۱) کتاب فلسفة العربیه (خلاصه کتاب نجاةشیخ) تالیف استاد (کونت‌دی جلازرا) (۲) کتاب تاریخ‌الفلسفة من‌اقدم عصورها الی‌الان تالیف حنااسعد فارغ التحصیل فرانسه (۳) کتاب‌اشاراة شیخ نمطاول ودوم وچهارم ـ (٤) کتاب‌شرح اشارات نصیرالدین محقق طوسی (٥) شفاعت جزءدوم قسمت اللهیات تالیف ابن‌سینا .

(۲) تحافت‌الفلاسفه ابوحامد غزالی رح ص ۳۵ ـ صفه ٤۳ ـ ٤٤ طبع‌مصر .

را بر متکلمین ترجیح میدهد ودر صور اجرام سماوی وبعض جاهای دیگر نظریات وی را تقدیر مینماید اما ۳ قسمت فلسفهٔ شیخ را که مبنی بر بیان کاین بمکن وضروری است نسبت بغزالی بر علیه شیخ در چندین مورد سخت تر تنقید میکند وانرا با دلایل وبراهین فلسفی که ایراد انها بطول می‌انجامد جرح وتعدیل مینماید حتی در تنقید شیخ رسالهٔ جداگانه نوشته که نظر بمندرجات فصل ۳ کتاب فلاسفة الاسلام یك نسخه عبری آن در کتاب خانهٔ ملی پاریس وجود دارد، نیز در کتاب تحافت التحافه خود درضمن تنقید کتاب تحافت الفلاسفه ابوحامد غزالی (رح) بر ابن سینا شدیداً تاخته است ودر رد وجواب همان (۲۰) مسئلهٔ مهم فلسفی که ابوحامد دران تناقص فلاسفه را اظهار میدارد، فیلسوف قرطبی در مقام دفاع از فلاسفه برآمده وغزالی را گاهی به تشکیك سوفستائین متهم می سازد وکتاب اورا تحافهٔ مطلق گوید ودربرخی مواقع مخصوصاً در رد وجواب مسئله ۱۵ (غرض محرك السما) نسبت بابو حامد گوید: همچو اعتراض از دوکس بعمل آید یا نافهم یا شدید اما ابوحامد ازین هر دوصفت بری است ولی چون بسبب حدوث تقلبات و قصور فهم بشر ممکن است بعضی اوقات مرد عالم حکم غیر عالمانه و شخص صالح قضاوة متهورانه صادر کند (۱) لاکن باتمام این تنقیدات ابن الرشد برغزالی (رح) حکیم مذکور درموضوع اکثر تردیدات ابوحامد برابن سینا باغزالی «رح» معاون است ودرین زمینه تنها غزالی «رح» را باین جزئیه ملامت می‌سازد که او سهو ابن سینا را خطای فلاسفه تصور نموده است وگوید عقیده ابن سینا دراثر مباشر وحدة مطلقه وغیریت عاقل و معقول مبنی بر رای ارسطو

(۱) تحافت التحافه ابن الرشد ص ۴۱ صفحه ۴۵ صفحه ۷۸ صفحه ۸۴ صفحه ۹۱ و صفحه ۱۰۰ طبع مصر .

نیست بلکه مشائین دیگر هم درین زمینه بخطا رفته اند ، فارابی و ابن سینا این نظریه را از بعضی حکمای پیشین (که انها میگفتند خیر وشر خاصه واضداد عامه ازسبب واحد صادر می‌شود) اخذ نموده اند ، چیزیکه ارسطو تعریف کرده اینست که کون عبارة از وحدة یامجموع حیوی است که از سبب اول مفرد صادر گردیده‌است ، ازین اظهار ارسطو فارابی وابن سینا درفهم مطلب خطا کرده‌اند(۱)

همچنان فلسفه ابن‌طفیل نیزاز نوع تنقید برابن‌سینا خالی‌نیست زیراوی گوید :

شیخ در کتاب شفا متذکر است که حق به نزد من غیر ازین است درشفا نگاشته آمد (چه‌مبنی تالیف شفا بر مذهب مشاهین است) کسیکه میل داردحق‌را دریابد بکتاب (فلسفت‌المشرقیین) شیخ‌رجوع کند الخ ـ لهذا وقتیکه درمحتویات شفاغورشود این اثر دراکثر موادبامبادی کتب‌ارسطو تطبیق میشودولی درشفا همچو چیزها نیز وجود دارد که از ارسطو بما نرسیده(۲)

فیلسوف محمد لطفی جمعه گوید : بالجمله طوریکه میگویند درمرشد حیران (جزء ۱ ص ۲۳۱ ملحوظه ۱۰ تالیف خود) نویسد :

نیز ازخلال مباحث مطول فلسفی معلوم می شود : ابن سینا درموارد متفرقه خود را از اتباع ارسطو جدا میسازد بالعکس ابن الرشد در تثبیت فلسفهٔ ارسطو و تقویت ارای او و مبادی و تحقیق نظریاتش کوشش می ورزد باین علت افکار این دوحکیم در موضوع فوق باهم تماس نموده است ، همچنان غزالی که نظر به تعقیب اصول فلسفهٔ خودش با بعضی اطراف فلسفه ابن سینا اختلاف نظر دارد مبنی آن به تباین افکار فلسفی ایشان است ، پس کسیکه مانند خوجه زاده عالم

(۱) تاریخ فلاسفة الاسلام فی المشرق والمغرب ص ۵۹ ، ۶۰ فصل ۳ (۲) فصل ۶ ص، ۱۰۲ تاریخ ابن طفیل

رومی در تحافت فلاسفهٔ مخصوص خود متصدی محاکمه و توفیق ارای اینها میشود (۱) از کوتاهی فکر است ، زیرا محاکمه و توفیق در بین آرا و عقاید متخالف محال است وبجواب ابن طفیل باید گفت چون ابن سینا بزرگترین استاد فلسفهٔ ارسطو است لهذا درهمان حصیکه فلسفهٔ ارسطو بادین منیف موافقت نداشت درقرون وسطی ابن‌سینا بنابر اکرام مبادی دین اسلام ازان کنار آمده اما با وجود آن در مجموع فلسفهٔ ارسطو تغییر بزرگی هم وارد نکرده است .

درمحل دیگر راجع بعقاید شیخ گوید ! ازخلاصهٔ فلسفه ابن‌سینا ظاهر می‌شود که شرایع آسمانی و قوانین ادبی در مبادی ابن سینا مقام وسیعی دارد و کلام او در مبادی خلاف دین بمراتب‌از آرای ابن الرشد پاکتر است زیرا اخیر الذکر بفکر آزاد خود بحریت عقل ورای تسلیم است .

علاوةً ابن سینا در هر نوع از فروع علوم ارسطو آرای فلسفی جدیدی دارد که آنرا بفلسفهٔ ارسطو ملحق گردانیده اجزای فلسفهٔ ارسطو را بایك نظام تام و تسلسل محکم اخراج نموده و دایرهٔ آنرا بمذهب فلسفی افلاطونی جدید نیو پلاتو نو نیزم (Neo Plato Nism) وسعت داده است .　　(انتها)

---

(۱) تافت الفلاسفه خوجه زاده عالم رومی برحاشیه کتاب تحافت الفلاسفهٔ غزالی وتحافت التحافهٔ ابن رشد.

ابن سینا و طبابت

احمد الله کریمی

پیش از پیش باید اظهار نمایم که بنده مسئولیت روشن ساختن تمام حقائق طبی شیخ الرئیس را بعهده نگرفته و در صدد نیستم که همه تجارب و تدقیقات طبی وی را با تمام اکتشافات و مطالعاتش یگان یگان درقید قلم بیاورم زیرا اینکار علاوه از اینکه در خور موشگافی و یك سلسله تتبعات و مقایسات فنی و بس زیاد است از حوزهٔ اقتدار چیز نویسان هم خارج بوده بذمهٔ دوکتوران صاحب ذوق و مدقق می افتد .

بنده برای اینکه طب شیخ الرئیس در دیار فراموشی نماند با وجود این کم بضاعتی ، معلومات چند از آثار متعدد ترکی ، عربی ، فارسی ... گرد آورده بفکر مشت نمونهٔ خروار به پیشگاه علاقه مندان عرضه میدارم :

شیخ الرئیس ابو علی سینای بلخی و یا بنام افتخاری اش (ملك الاطبا) یکی ازان علمای مبرز و برجسته ئیست که علاوه از شرق ، غرب هم بتوسط دارالفنون اندلس از افکار و تتبعات قیمتدار و اکتشافات بیبهای طبی آن استفاده های زیاد نموده است تاریخ طبابت را میشاید که بنام نامی آن فرزند متبحر وفوق العادهٔ بلخ مباهات نماید واسم آن عالی مقام را بخط درشت تروزرین

بانظار جلوه دهد چه تنها اوست که بعد ازابقرات ، جالینوس ورازی (۱) درراه تسکین یك قسم آلام بشریت درازمنهٔ ما قبل ، ازطریق طب خدمت قابل استفاده و بزرگتری نموده است .

این ذات بزرگ طوریکه در عالم فکر تا اکنون حیات دارد در عالم طب هم زنده و پایدار است و اورا با وجود مرور ۹ عصر یك عالم دیروزه و نظر بعدم تغیر برخی نظریاتش یك عالم امروزه میتوانیم خواند بستانی در جلد ۱۱ صفحه ۲۱۲ دائرة المعارف خود تحت عنوان طب مینویسد :

« ابن سینا مرد نادر و از نوابغ زمان و پیشوای فلسفه است بر متقدمین فایق گشته و متأخرین را مستفید ساخته و ازین جهة است که میگویند طب را از عدم ، ابقرات بوجود آورد وجسد بیجان اوراجالینوس زنده ساخت، برا گندهٔ آن را شیخ الاطبا محمد زکریاء رازی جمع کرد ولی ناقص بود نقص آن را ابن سینا تکمیل نمود . »

نظر به تحریر طبقات الاطبا ابن سینا درمدت قلیلی توانست که درطب هم مهارت بسزا ازخود نشان دهد مشارالیه بعقیدهٔ بعضی حکمت طبیعی وطب را نزد ابوسهل عیسی بن یحیی بلخی و بنوشته برخی پیش ابو منصور حسن بن نوح قمری درس گرفته و بسن تقریباً ۱۶ (سنه ۳۸۵) علماً وعملاً طبیب حاذق وکار آگاه گشت . فرط ذکاء وفراست وی، فن طب را بنظرش یك فن سهل جلوه داده بود چنانچه خودش میگوید : « علم طب از علوم صعب ودشوار نیست و ازین باعث بمدت کمی طوری فرا گرفتم که فضلاء طب ازنزد من طب را میآموختند و روزن های معالجه هم برروی من بازشد » شیخ درضمن این تجارب به تدقیق بسی ادویه

(۱) شیخ الاطبا ابو بکر محمد بن زکریاء رازی .

موفق میگردد، حرص وشوق علم ومعرفت وی را نگذاشت که به این درجه علم هم اکتفا کند. یکنیم سال دیگر نیز بصورت متمادی مصروف زحمت کشی شبا روزی گشت درین وقت بحذافت در طب و معالجهٔ بیماران صعب العلاج بدرجهٔ شهرت یافت که طبیب های بزرگ آن وقت احضاراورا جهة تداوی نوح بن منصور سامانی رأی میدهند ومردم از دور و نزدیك به یك تعداد زیاد جهة تحصیل طب واستعلاج، حاضرخدمت وی میگردند شیخ الرئیس این فن رانه از باعثی فرا گرفته بود که توسط آن تجارت واخذ مقام نماید و یا آن را وسیلهٔ ارتزاقی خود قرار دهد او ازین بلند تر دوغایه و مقصد داشت : یکی تحصیل علم برای علم و دیگر فکر و اندیشهٔ تقلیل آلام و اضطرابات بشر چنانچه باوجود مشغولیت امور رسمی در باری از طرف شب یك عده از تلامیذ را تدریس مینمود وجهة یاد گرفتن اوشان بسی وسایل تهیه می کرد.

برخلاف بعضی اشخاص که میگویند طب ابن سینازادهٔ طب یونان است مشارالیه گذشته ازاینکه، طب یونان، هند، کلده و ... را یك جا ساخته وبنحوای (خذما صفا ودع ما کدر) چیزهای خوب ومفید را فرا گرفته و یك چیزجدیدی بوجود آورده است، بسی تجارب و موشکافی های شخصی خود را هم بصورت خیلی عالمانه علاوه کرده است درینخصوص قدری زیادترمیخواهیم صحبت کنیم : مشارالیهٔ محض برأی ومطالعات مجردهٔ اساتذهٔ سابق اکتفانکرده بل آن راتدقیق و انتقاد نموده است برای وثاقت این ادعا اگر آثارطبی وی زیرنظر غور قرار گیرد واضحاً معلوم میگردد که آثار ابقرات، جالینوس، محمد زکریای رازی را که ازجملهٔ فحول اطبا هستند با آثار دیگر اطبای مشهوره به یك صورت خیلی عالمانه وبصیرانه صرافی ونقادی

کرده خطا و صواب آن را به بسیار خوبی تفریق وجدا ساخته است . درجملهٔ آثار طبی مذکور (قانون) آن شهرت بسزا دارد . دانشمند جرجی زیدان درجلد ۳ مدنیت اسلام خود (۱) مینویسد . « تازمانیکه « قانون » این سینا بوجود نیامده بود کتاب « تحفة الملوکی » شیخ الاطبا محمد زکریای رازی مرجع خلق بود » ـ فی الحقیقه نظر به تاریخ طبابت هم آن کتاب محمد زکریای رازی که توسطش خطاب (جالینوس عرب) را حاصل نموده بود بمجرد شیوع قانون از رواج افتید وگرمی بازار آن سست گشت . جرجی زیدان دردیگر جاتحت عنوان اطبأ اسلام راجع به قانون میگوید : اگر تدقیق کنید خواهید دید مثلیکه بعضی ها بخطا رفته اند تنها حاوی طب یونانی نبوده بلکه مجمعیست مرکب ازروح وخلاصهٔ تتبعات امراض ومعالجات وخواص عقاقیر (نباتات طبیهٔ) یونان ، کلده ، هند ، عرب و عجم که بحال یك قاموس طبی و اسپنجاری درآمده اشخاصیکه این‌را تنهامحصول طبابت یك‌ملت میدانند معلوم است که یك نگاه سطحی وسر سری هم بقانون نکرده ودر تاریخ طب معلوماتی ندارند چه اگر چنین نمی بود ومثلاً انتقادات علمیهٔوی راکه راجع‌به برخی افکار مخصوصهٔ هندیها نموده ؛ میدیدند . برای اقناع چنین اشخاص بطور مثال عرض میکنیم : ابن سینا از جمله مطالعاتیکه درطب دیگر ملل نموده مثلاً یك نظریهٔطب سابق هندی‌ها را نمونه قرار میدهیم که درقانون راجع‌به آن انتقاداً معلوماتی داده : هندیها نظریه دارند که صرف‌حامضات ویاماهی باشیر تولید بعضی ناخوش‌ها میکندو ازان جمله است مرض جذام ، کذا امتناع صرف ماست راباطرب ویاگوشت طیور ، حبوبات بریان بعداز پلوماست دار . . . وغیره نظریات را ازهندیها بطور انتقاد نقل میکند . گذشته

(۱) جلد ۳ صفحه ۳۶۰ ترجمهٔ مدنیت اسلام جرجی زیدان درلسان ترکی .

ازان بسی اسمای عقاقیر (نباتات طبیه) را که هندیها استعمال مینمودند تذکار نموده است »

کاستی گلیان درصفحه ۲۳۲ ـ ۲۳٤ تاریخ طب خود راجع به طبابت ابن سینا چنین مینویسد : « موجودیت لاتینی قانون بوعلی سینا دراروپا (۱) تتبعات طبی‌را تسهیل نموده و این قانون برای مطالعات طبی تماماً کافیست » وعلاوه مینماید که « قانون تنها عبارت ازاقتباس آثار قدیم وتحریر آن به یك فورمول جدید نبوده بل اثریست که تجارب متعددهٔ شخصی و مساعی فوق‌العادهٔ ابن سینا در بوجود آوردن آن مداخلت تامهٔ دارد ودران بایك اقتدار بزرگ اصول و قوانین وضع نموده است . » و راجع به همین کتاب شیخ الرئیس انسایکلو پیدیای بریتانیکا مینویسد : « قرن ۱۵ مفتخراست که شرح برقانون نوشته » ونیز علاوه میکند که « این کتاب درقرن ۱۵ و ۱٦ علمدار طب بود » ـ نظامی عروضی دروقتش راجع بقانون چنین اشاره نموده : « طبیب اگر خواهد از همه مستغنی باشد بقانون کفایت کند و هر که را جلد اول قانون معلوم باشد اصول علم طب و کلیات هرگز برو پوشیده نماند اگر ابقرات وجالینوس دو باره زنده شوند میشاید که به پیشگاه این کتاب سر فرود آرند . »

مستند به نظریهٔ اطبای معاصر مینویسیم اکثر کتاب طبی بوعلی سینا درتمام السنهٔ معتبره ترجمه شده و تا مدت ٦ قرن اصول و اساس طب شناخته میشد و مخصوصاً در دارالفنون های فرانسه وایطالیه در جملهٔ کتب درسی قرار داده شده بود . و کتاب قانون آن ازجملهٔ مهمترین وبزرگترین اثرهای وی است چه آن تمام موضوعات طبی را به یك صورت وجیز وتقریباً مکمل دربرداشته وبتمام شعب علمی تماس نموده

(۱) کتاب قانون مذکور در اواخر قرن ۱۲ بزبان لاتینی ترجمه گردیده است .

ونقطهٔ نیست که‌ازان بکلی مانده باشد . رویهمرفته چه درشرق وچه درغرب آن اثر قیمتدار مصدر تطورات بزرگ طبی شده و اکنون نیز مهمترین یك سرچشمهٔ طبابت قدیمه است وخصوصاً برای مطالعهٔ تاریخ طبابت امروزه مهمترین مرجع میباشد .

بعضی مطالعات وی در امراض :

اطبای مدقق و صاحب ذوق معاصر که بعضی از آثار این علمدار بزرگ طب را تحت مداقه وغور قرار داده معتقد اند که بعضی اساسات موضوعهٔ ابن سینا باساس طب امروزه (دوکتوری جدید) موافق است که این درمزیت شیخ الرئیس بمراتب می افزاید . باید دید در آن اوقات که فن طبابت تقریباً منحصر به فرد بود و علما از نظریات وافکار یك دگر بخوبی استفاده کرده نمیتوانستند و علاوتاً وسایل تجربه و تطبیق هم بدرجهٔ غیر قابل تذکار بود چقدر شگفت آور و تعجب افزا است که شخص باوجود مشغولیات رسمیه و انهماك بعلوم سائره مثل فلسفه ، ریاضیات ، منطق ، نجوم ، مابعد الطبیعیه ، علوم ادبیه ، فقه ، تفسیر . . . در طب آنطور نظریاتی قایم نماید که یك تعداد از نظریات آن دررؤس مسائل ، ۹۰۰ سال بعدهم فرقی ننماید وبهمان وتیره تطبیق گردد اگر خوش باوران سابق حاضراً می‌بودندواکثر نظریات آن وقتهٔ بوعلی را باوجود این همه ترقیات حاضره ، اکنون هم موافق مییافتند این شاهکاری وی را نیز زادهٔ سحر میدانستند بطور مثال چند نظریهٔ بوعلی را که بطبابت حاضره تطبیق میشود متذکر میشویم : از جملهٔ توضیحاتیکه راجع به اعراض مننژیت (التهاب سحایا) در کتاب قانون خود داده است

خیلی قابل دقت میباشد مشارالیهٔ درین خصوص میگوید : در صورت التهاب سحایا (ورم پرده های دماغ) ، دوران و دردسر پیدامیشود ، خواب عمیق با تهیج توأم بوده بدون کدام سبب دیگر قوای وجود بهبوط شروع میکند ـ وقتیکه مرض به منتژها (سحایا) تمرکز نمود اولین اعراض بظهور میرسد نخست آژیتاسیون (اضطراب) داشته به سرخله های شدیدی عاید میگردد بعضاً سلسل البول هم بدان مترافق میباشد . در دورهٔ نخستین پیشرفت مرض امید شفأ عبث است ضمناً حرارت و انحطاط عقلی بدرجهٔ اخیر میرسد ـ مریض صدا نتوانسته وهم آواز های گرد ونواح خود را فرق نمیتواند تنفس سریع وغیر منتظم گشته ولی حرکات سینه وسیع وعمیق است . . .

خواب از باعث تهیج وتخیلات متغیر میباشد بیچاره مریض سخت دچار تهیج بوده نه صدا کرده میتواند ونه تحمل به روشنی دارد زبانش در اخیر دچار فلج شده سراپای وجودش بی حس و کرخت میگردد واین بی حسی بدرجهٔ ترقی میکند که اگر چیزی نوك تیزی دروجودش خلانده شود ویا بکدام حصهٔ وجودش تضییقی وارد گردد حس نمیتواند بالاخره وجودش سرد گردیده تنفس منقطع و بیچاره مریض پدرود حیات میگوید بعقیدهٔ دکتور های امروزه چیزی دیگری نیست که به این نظریه، قابل تزئید باشد ، این موضوع یك مثال بارزیست در اینکه یك تعداد افکارومشاهدات طبی آن هنوزهم قیمت خودرا حفظ نموده است مستند به تاریخ طب تشخیصات ومشاهدات شیخ الرئیس خیلی دقیق وعمیق است وقتا که انسان انطباق این نوع تشخیص تفریقی رادر مرضا توسط وسائل ۹ عصر قبل قانوناً میبیند غیر ممکن است که دچار بهت وتعجب نگردد .

این ذات عالی مقام تدقیقاتیکه راجع به امراض عصبی نموده نیز تا کنون قیمت خودرا محافظه کرده است و بخصوص تعریف امراض فلجی را به یك صورت خوبی نموده واز عهدهٔ تعریف علمی آن بدرستی بدر شده است برای مطالعات امراض فلجی وخاصتاً فلج وجهی اگر کتاب قانون بدقت خوانده شود عدم تغیر این نظریه اش نیز بخوبی معلوم خواهد شد.

درامراض جهاز ها ضمه نیز صاحب تدقیقات ومطالعات قیمت داراست چنانچه راجع بدرد معده میگوید: دردمعدئیکه باهیچ نوع تداوی تسکین نمییابد باید دانست که بصورت حقیقی دران قرحه وجود دارد بالخاصه بموضع درد واهمیت ارتباط آن بخوراك اشاره مینماید ضمناً سوزش معده، تشنه گی شدید، بلندرفتن درجهٔ حرارت غیر منتظم را نیزاز عوارض آن میداند تمام این چیز ها مبنی بردلائل و ملاحظاتیست که در معاینه خانهٔ خود اجرا کرده است. در امراض اهمیتیکه در فعالیت جسم داده خیلی قیمت دار است و دران وظائف اعضا را به یکصورت بسیار خوب توضیح نموده و نیز راجع به خون بینی و تداوی و علت پیدایش آن بسیار مطالعات قیمتدار نموده که این برخلاف نظریهٔ جالینوس است.

مطالعات وی راجع به امراض چیچك نیز خیلی دارای اهمیت است و راجع به سُرخکان نقطهٔ باقی نمانده که تعریف و توضیح نکرده باشد درینخصوص تعریفات و مفکورهٔ تداوی آن هم شایان تقدیر میباشد.

در بحث چشم و مردمك چشم، حرکات تقبضی و توسعی حدقان هم کوتاهی نکرده و بخوبی از عهدهٔ تعریف بر آمده است. میتوان ادعا کرد که عقیدهٔ حاضره ئیکه راجع به ارتکاز عضلات چشم موجود است از طرف ابن سینا

۹۰۰ سال قبل کشف شده . گذشته ازین ابن سینا میدا نست که منفذ اشك چشم (مطابق اصطلاح دو کتوران) کانال (نل) اشك چشم برای تنزیل آ بی کار میدهد که از چشم به بینی میآید . و مثل این بسی ا کتشافات و مطالعات عمدهٔ دارد که هر یك آن بعقیدهٔ دو کتو ران مدقق و متتبع درطبابت اروپا مثل مشعل فروزانی بوده که تذکار و توضیح هر یك آن تتبعات بس عمیق و طولانی لازم دارد .

موفقیات مشهور شیخ الرئیس درمعالجهٔ اشخاص بزرگ :

بسی موفقیات وجود دا رد که این ذات بزرگ در تدا وی اشخاص بد ست آورده که شمر دن تمام آن مو فقیات در اینجا امکان ند ارد . لیك چند موفقیت خیلی مشهور آن را متذ کر میشویم :

۱ ـ روزی نوح بن منصور سامانی بلخی سخت مریض شده تمام اطبای دور و نزدیك را جهته تداوی بحضور خود جمع نمود و هر کدام به نوبهٔ خود از تداوی عاجز شدند بالاخره اطبارأی به این دادند که ابن سینای جوان خواسته شود همان بود که ویرا طلبیده پادشاه خواهش تداوی خودرا نمود دیری نگذشت که پادشاه صحت‌یاب گر دیده شیخ را مکافاتاً به‌خدمت در باری پذیرفت شیخ مو قع را غنیمت شمر ده حسب استدعای‌خودش‌واجازهٔ شاه بمطالعهٔ بسی کتب قیمتدار که در کتب خانهٔ سلطنتی بخارا موجود بود، موفق گر دید .

۲ـ موفقیت وی در تداوی مرض صعب العلاج (مالیخولیائی) مجد ا لد وله دراثنای آمدن وی به (ری) که تمام اطبای دربار آن از تداوی عاجز آمده بودند.

۳ـ تداوی مرض قلنج شمس الدولهٔ دیلمی که باثرآن شیخ بمقام وزارت رسید .

٤ ـ دفعهٔ دوم تداوی مرض شمس الدوله که تمام اطبای درباروی عاجز آمده بودند وازین باعث مقام از دست رفتهٔ وزارت را مجدداً بدست گرفت .

٥ ـ تداوی مرض مشکل خواهرزادهٔ شمس المعانی قابوس (۱) که معالجین وی را بکلی ازتداوی جواب داده بودند .

٦ـ تداوی مرض قلنج پسر دوم فخرالدوله دیلمی . این موفقیت ها علاوه برموفقیاتیست که در تداوی غربا وغیره در هفته ، بصدها حاصل مینود

آثارطبی وی : این فیلسوف بزرگ ومعالج نامدار بسی آثاردرطب هم دارد که ماچندی ازان را دراینجا ذکر میکنیم :

۱ـ (کتاب) ادویهٔ قلبیه (ازقسم عملی ومعالجات طبی قلب بحث میراند)

۲ـ («) ارجوزه (از قسمت علمی ونظری طب بحث میکند)

۳ـ (رساله) « (اسباب انحطاط واعراضات تداوی قوهٔ بارا بیان میکند)

٤ـ («) « (باحث ازاخذ تدابیر صحی است در مواسم مختلفه)

٥ـ («) « (پوشیدن البسه ، صرف طعام ، ونوشیدن مشروبات وادویه وغیره تدابیر صحی نظر بمواسم دران بحث شده)

٦ـ مقاله تدبیر سیلان المنی (ازمعالجات وتدابیر جریان وانقطاع منی بحث میراند)

۷ـ مقاله تدبیر المسافرین : (از تدابیر مقدماتی ممارسات سفر قبل ازمسافرت وخوردن ونوشیدن وتداوی ماندگی وغیره دران ذکر رفته)

۸ـ مقاله تدبیر منزالعسکر (درسردی وگرمی زمستان وتابستان راجع بمعسکر ومرضها تدابیر نشان داده)

---

(۱) ازسلسلهٔ آل زیار است .

۹ ـ تشریح الاعضاء ـ الحکمة (درین رساله بعد از حکمت عالم ، عقل ، عقل کل نفس ، نفس کل ، جان ، عرش ، هیولا ، لوح محفوظ ، فلك البروج ، ۷ آسمان ، ٤ طبیعت ، در مولد سلاسه آفرینش کائنات ، اعضای انسان را تشریح نموده است) .

۱۰ ـ حفظ الصحه (رساله) از کیف طبایع وجود ، فصول اربعه وتاثیر آن در بالای وجود انسان استعمال مسواك ، اشجاریکه ازان مسواك ساخته می شود وفوائد مسواك ، ریاضیات ، حمام ، تدابیر ؛ قبل از حمام وبعدازان ، اشیاء خوردنی و نوشیدنی ، دوران سر ، خواب ، خون گرفتن ، وغیره قاعده و قوانین صحی بحث میکند .

۱۱ ـ خصب البدن (رساله) باعث از رسیدن صحت بدن بدرجهٔ کمال است این اثرترجمهٔ اثر جالینوس میباشد .

۱۲ ـ رسالهٔ دستور طبی ـ (مقاله) اول مایجب علی الطبیب ـ از دانستنی های نخست طبیب بحث میراند .

۱۳ رفع المضارا لکلیه للابدان الانسانیه از تدابیری بحث میراند که در اثر حرکات غیر موافق طبی ضرر تولید می شود .

۱٤ ـ اسکنجبین (از ترکیب ، خواص ، فوائد طبی ، وصورت استعمال ، مضرات اسکنجبین بحث میراند) .

۱۵ ـ سیاسة البدن (مقاله) : (.....)

۱٦ ـ الفصول الطبیات (رساله) مرکب از ۱۰۲۵ فصل بوده در فصل اول راجع به قلب ودردیگر فصول راجع به دیگر اعضا بحث میراند .

۱۷ ـ فوائد الز نجبیل (مقاله) باحث از فوائد ز نجبیل است بعضی ها این اثر را به شیخ نسبت نمیدهند .

۱۸ ـ القواء الطبیعه (رسا له) (شیخ درین اثر خود نظریات ابوالفرح بن طبیب را دائر بقوای طبیعی رد کرده)

۱۹ ـ مسائل حنین (رساله ایست که مقالات طبی حنین بن اسحق را شرح وحسب الایجاب رد و جرح میکند شیخ درین رسالهٔ خود نه تنها حنین را بلکه جالینوس را هم جواب میدهد)

۲۰ ـ مسألة الطبیه (جوا با تیست که راجع به سوال اسباب ضعف رجولیت به سن ۶۲ با کوایف انزال و منی داده)

۲۱ ـ منافع الاعضا (رساله) (درین رساله آفرینش اعضای انسان را تشریح نموده تمام اعضاً ، اعصاب ، عظام ، و فوائد آنهارا نشان داده)

۲۲ ـ نصایح الحکما للاسکندر (مقاله) (جوابا تیست که حکما با لمقابل سوال اسکندر ایراد کرده بودند)

۲۳ ـ الهندبا (باحث از تاثیرات و صورت استعمال کاسنی است)

۲۴ ـ کتاب خیلی مشهور و معتبر آن « قانون » است که تابه اواخر قرن ۱۷ از طرف حکمای دنیا تعقیب میشد و آن حاوی تشریح ، فیزیو لوژی ، پاتو لوژی (علم امراض) نباتات ، اسپنجاری و غیره فنون طبیه است که ما در اطراف آن قبلاً تبصره نمودیم .

۲۵ ـ کتاب حواشی بر قانون .

۲۶ ـ منتزیت (التهاب سحایا)

۲۷ ـ رساله راجع به صرصام

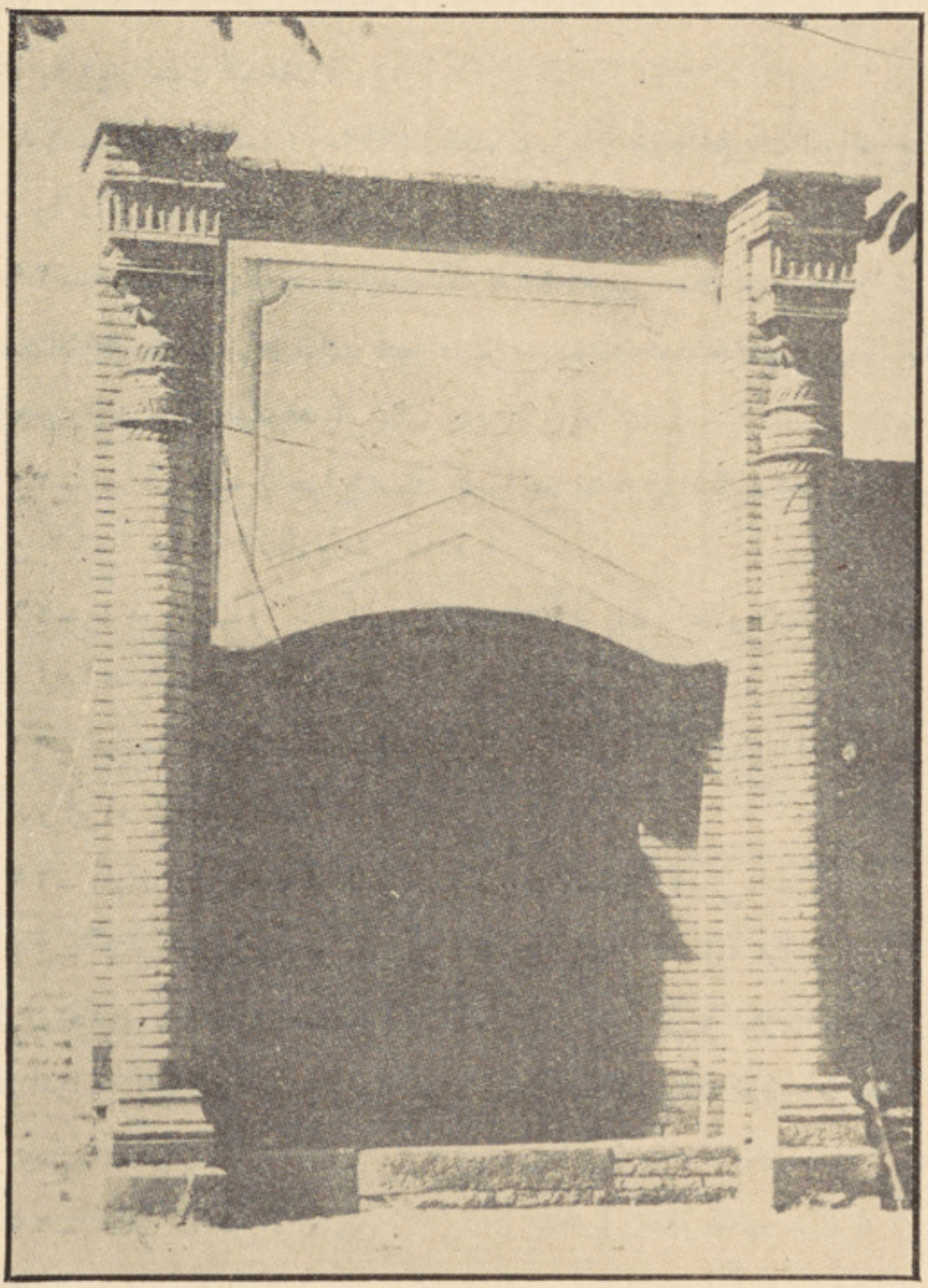

دروازهٔ مقبرهٔ حضرت شیخ الرئیس ابن‌سینای بلخی درهمدان که‌درین اواخر ازطرف حکومت عرفان دوست و ادب پرور ایران بصورت زیبائی تعمیر گردیده است .

۲۸ـ «رساله» راجع به زهر دماغ
۲۹ـ « تیو مور (دانه ـ سرطان)
۳۰ـ « درد معده
۳۱ـ « آژیتاسیون (اضطراب)
۳۲ـ « اختلاج
۳۳ـ « اسفکسی (خفقان، اختناق)
۳٤ـ کتاب القلنج
۳۵ـ خواص الادویه
۳٦ـ مقاله در نبض

مدارك:

۱ـ جلد ۳ تاریخ مدنیت جرجی زیدان (ترجمه به ترکی).
۲ـ تاریخ مدنیت گوستاو لوبون
۳ـ جلد ۲ عیون الانباء فی طبقات الاطبای ابن ابی اصیبعه
٤ـ نامهٔ دانشوران
۵ـ جلد ۱۱ دائرة المعارف بستانی
٦ـ شماره (...) مجموعهٔ فلسفی و اجتماعی و تاریخی (فاکولتهٔ الهیات)
۷ـ مجمع الفصحا
۸ـ تاریخ طب طبع پاریس تالیف کاستی گلیان
۹ـ اخبار العلما باخبار الحکما
۱۰ـ نوتها از جراید و مجلات مختلف ترکی.
۱۱ـ فن وطب تألیف دکتور فلسفه وطب (ماکس مایورهوف) طبع ۱۹۳٦
۱۲ـ مجلهٔ مهر

اقتباس از مجلهٔ همایون
جلد ۲۶ نمبر ۱

سلطان محمود وشیخ الرئیس

رفع یك اشتباه تاریخی

ترجمهٔ جناب سرور خان گویا

در رجال نامور دنیا کمتر خوش قسمتی خواهد بود که از بغض و عداوت ذاتی مورخین بر کنار مانده وجامهٔ سفید او به لکهٔ بد نامی آلوده نشده باشد از ینجاست که داستان سرائیهای محمد خاوند شاه ونظامی عروضی اسم سلطان محمود را نیز درفهرست برخی ازاشخاص بی پروای عالم ثبت نموده است ، متاسفانه مورخین زمانه های بعد حتی دور حاضر این داستانهای غرض آلود را بدون آنکه برمحك انتقاد ، عیاری ازان گرفته باشند صحیح تسلیم نموده وامروقوعی پنداشته اندولی بردقت نگاهان پوشیده نیست که درین داستانها منتهای غلط گوئی و گزافه سرائی بکار رفته است . اما کسانیکه جویای حقیقت وطالب راستی اند خوب میدانند که بعضی اشخاص بنابراختلافات مذهبی و کدورت‌های فردی ، سلطان محمود رایك شخص متعصب ، بی وفا ، ظالم و سخت گیر نشان داده و دراثبات دعوای بیجای خویش منتهای تکلف بخرج داده اند نه تنها اتکا به مطالب فوق نموده بلکه درزمرهٔ این نوع افسانه های لاطایل بی‌معنی دو داستانی را حاسدین و مخالفین سلطان به اندازهٔ تکرار ومبتذل نموده اند که اکثر مورخین فریب خورده درتردد واشتباه افتاده اند وبدون اینکه پیرامون تحقیق بگردند این

داستانهای ساختگی را ازوقائع تاریخی پنداشته عالمی را بدین غلط فهمی مبتلا کرده اند مورخین فتنه انگیز آن دوره بنابر اختلافات مذهبی وسیاسی خواسته اند دامن شهرت ونیك نامی سلطان بزرگ را لکه دار بنمایند ، این مورخین غرض آلود سلطان محمود را یك تاجدار مغرض ، متعصب وبالاخر حریص معرفی کرده وبرای قبولاندن مطلب خودمنتهای تکلف را بخرج داده می نویسند سلطان بدون سبب معقول ممالك اجنبی را معرض تاخت وتاز قرار داده نه تنها ثروت آنها رابه یغمابرده ومرزو بوم آن ممالك را دستخوش تاراج نمود بلکه سرمایه های ادبی وفکری آنان را نیز بباد فنا داده ارباب علم و فن آن نواحی را مجبور به رفتن غزنی نمود ، گذشته ازین درافسانهٔ ساختگی راجع بفردوسی که بوئی از حقیقت ندارد تهمتی برسلطان بسته‌اند که با فردوسی شاعر معروف خراسان رفتار خوبی نکرد ودرایفای وعدهٔ که به تکمیل شهنامه کرده بود نقض عهد وخلف وعده نموده تمام آرزو های شاعر را بخاك سیاه بی التفاتی نشاند و فردوسی بایك عالم یاس وناکامی از غزنی فرار و ازسوز دل سلطان را نکوهش نمود بااین همجواسیس وقراولان سلطان نگذاشتند بقیهٔ عمررا باطمینان قلب وسکون خاطر بسر برد باعث اینهمه پیمان شکنی وبدسلوکی راهم ناشی ازین پنداشته اند که بدخواهان فردوسی بحضرت سلطان شکایت هابرده واورابه این نکته ملتفت ساختند که فردوسی عقیده ومذهبی دارد برخلاف عقیده ومذهب سلطان . ادیب ومورخ معروف دار الفنون پنجاب علامهٔ محمود شیرانی دریك مضمون علم مشحون خود این غلطی فاحش را بدلایل و براهین محکمی برطرف نموده است .

همچنین از داستان دیگری معلوم میشود که سلطان محمود باحکیم مشهورزمان خود ابن سینا بنابر سوء اعتقاد او نیز جادهٔ بد سلوکی پیموده است این داستان‌را باندازهٔ با آب ورنگ نوشته اند که انسان درنظر اول گمان میکند که شاید واقعی وحقیقت باشد بنا بران لازم مینماید که برای کشف حقیقت و ظهور اصل واقعه در بطون و زوایای وقائع مسلمهٔ تاریخی فحص رسائی رود . مصنفین این داستانها نظامی عروضی سمر قندی صاحب چهارمقاله و محمد خاوند شاه مؤلف روضة الصفا میباشند ، علامه میرزا محمد بن عبدالواهاب قزوینی ناشر و مرتب چهار مقاله در دیباچهٔ پر مغز خود بتفصیل دران بحث کرده و نقاب از روی غلطی های فاحش صاحب چهار مقاله بر داشته است . پس از مطالعهٔ آن مقدمه آشکار خواهد شد که نظامی عروضی به هیچ وجه من الوجوه مورخ نبوده و به هیچ حیث استحقاق این رتبه را ندارد . آمدیم بر محمد خاوند شاه نسبت به مولفات تاریخی این مورخ نظریهٔ بی ریا و خالی از تعصب ادیب و مورخ معروف المانی هرمان آته چنین است : « محمد خاوند شاه ابن محمود که عموماً او را میر خوند میگویند درسنه ۶۹۳ به شهر هری پدرود حیات نمود » انحصار شهرت این مورخ موقوف بر تالیف ضخیم او روضة الصفا است این کتاب محتوی بر هفت جلد است وچون بمذاق مشرق مطابق است از انتقاد وخورده گیری بر کنار مانده اگرچه زبان او مطابق محاوره است ولی سنگینی تشبیهات واستعارات بر حلاوت زبان یك ضربهٔ کاری زده است با این همه معایب، اهل مشرق خصوصاً مسلمانان این کتاب را یك تاریخ معتبر و قابل قدری میدانند » نظامی عروضی چهار مقاله را قبل از ولادت محمد خاوند شاه به تکمیل رسانده بود بنابرین نگارش نظامی را بر بیان محمد خاوند شاه فضیلت و رجحانی حاصل است . داستانی که

نظامی بیان نموده لب لبابش این است : « نام یك وزیر ابوالعباس مامون خوارزم شاه ابوالحسین احمد ابن سهیل بود وفطرةً باعلم وادب وحکمت علاقه ودلبستگی زیادی داشت، این وزیر تنهاذوق علمی نداشت بلکه فیاض وجوادنیز بود. خوارزم شاه نیز قدردان علما وحکما بوده ازین سبب اکثر حکما وعلمای نامدار مانند حکیم بوعلی سینا ابو سهیل مسیحی، ابوالخیر ابن الخمار، ابو نصر عراقی وابوریحان بیرونی وغیره هم ازارکان دربار وملتزم رکاب او بوده اند و بسایهٔ مراحم و قدر دانی پادشاه ازتمام تکالیف ومصائب زندگی آزاد وبر کنار بوده و درعین حال باهمدیگر ارتباط دوستانه وعلایق صمیمانه هم داشتند ولی فلك ستمگار آرامی وجمعیت شان را روا نداشته، روزگار شیرین فراغبالی آنها را خاتمه داد مسرت وشادمانی آنها نصیب دشمنان گردیده درمصائب وآلام دنیوی گرفتار آمدند چنانچه قاصد سلطان محمود یمین الدوله مکتوبی آورد که حاوی تحریر ذیل بود.

شنیده ایم که بدربار شما (خوارزم شاه) بسیاری ازحکما ودانشمندان عهد حاضر اند خواهشمندم آنها را بدربار من بفرستید تا من هم از صحبت و کمالات علمی وفنی آنان متمتع وبهره یاب گردم البته از شیوهٔ مردی شما دور نخواهد بود.

« نام قاصد خواجه حسین ابن علی ابن متال » بود که خوارزم شاه او را در قصر رفیعی منزل داد و از هرجانب در مراعات خاطر او بی اندازه میکوشید ولی قبل از خواستن قاصد بدربار، خوارزم شاه امرا، علما وحکمای پایتخت خود را خواسته مضمون مکتوب سلطان محمود بر ایشان خواند وگفت : قشون سلطان

بسیار و همه جرار است من طاقت آن ندارم که از فرمان سلطان پهلو تهی کنم ولی شما در اظهار رای آزادید .

درین میانه حکیم بوعلی سینا و ابو سهیل مسیحی در جواب پادشاه گفتند . که ما ابداً نمی رویم اما ابو نصر و ابو الخیر وابو ریحان بیرونی تمایل خودرا در رفتن بحضرت سلطان نشان دادند چه اینها صیت سخاوت و اشتهار فیض رسانی سلطان محمود یمین الدوله راشنیده بودند ، خوارزم شاه به حکیم ابو علی سینا و ابو سهیل مسیحی گفت چون شما هر دو مایل به رفتن نیستید بهتر آنست که پیش از ملاقات قاصد بدربارمن هردوی شما مرخص شوید چنانچه خوارزم شاه حکیم بوعلی سینا وابوسهیل مسیحی را یك مقدار مبلغ گزافی برای زاد وراحله داده وآنها بایك راه بلد از خوارزم بر آمده بعد از طی صحاری خطرناك بگرگان واصل شدند .

روز دیگر خوارزم شاه خواجه حسین ابن مقال را بدربار خواسته گفت ابن سینا وابو سهیل از حضور من رفته اند ولی ابو نصر ، ابو الخیر وابو ریحان برای رفتن بدربار سلطان آمادگی دارند ـ بعدازمدتی این هرسه نفر به بلخ رسیده مشرف خواهند شد .

چون بالاترین خواهش سلطان ملاقات باحکیم بوعلی سینا بود به ابو نصر (که یك مصور نامداری بود) امر بتصویر ابن سینا نموده وسایرمصورین در بار از روی تصویر اوچهل قطعه تصویر دیگرنقل برداشتند وآن تصاویر را سلطان باضمیمهٔ اعلان ذیل به شاهان ممالك مجاور ارسال نمود : شخصی که بدین شکل وصورت ونام اوحکیم بوعلی سیناست اورا دستیاب وگرفتار نموده بدربار مااعزام نمائید .

بوعلی سینا میگوید بروز چهارم بر آمدن ما از در بار خوارزم شاه چنان یك طوفان سهمگینی فضارافرا گرفت که روز روشن به شب تیره وتاری مبدل شد که راه را غلط کردیم ، ابوسهیل از حدت گرمای صحرا وقلت آب وشدت تشنگی طاقت نیاورده زندگی را وداع نمود » .

حکیم ابن سینا نخست به طوس رفت وازانجابه نیشاپور آمدو درینجا اکثر مردم به تفحص وتلاش او بودند این کیفیت را دیده بی اندازه متفکر گردید وبیك جای دور از آبادانی مخفی مانده بعد بگرگان رخت کشید ، میگویند درگرگان حکیم ابوعلی سینانبض یك شخص رادیده ، مرض اورا بیماری عشق تشخیص نمود وقتیکه این خبر بفرمانفرمای آندیار امیر قابوس رسید ، بوعلی را نزد خود خواست : چون تصویر ارسالی سلطان محمود ، پیش امیر قابوس موجود بود فوراً ابن سینا را شناخته بحضور خود برتخت جاداد و باصرار امیر قابوس کیفیت اسرار بیماری عشق را که کشف کرده بود بیان نمود ، امیر قابوس باابن سینا رفتار وسلوك خوب می نمود سپس حکیم موصوف از گرگان بری رفته بالاخره وزیر شهنشاه علاؤ الدوله مقرر گردید چنانکه درسوانح عمری ابن سینا مرقوم است .

این است آن داستانیکه نظامی عروضی درچهارمقالهٔ خود بیان کرده است ولی روح مطلب اینجاست که نظامی عروضی ازسبب خواستن علماوحکما از در بار خوارزمشاه یاسؤقصد سلطان ابداً ذکری نمیکند و ازاندك ایما هم معلوم نمیشود که سلطان میخواست ابن سینارا بعلت سوء عقیده عقوبت نماید بلکه برعکس آن معلوم میشود چرا سلطان قدردان اهل کمال بوده ومیل داشت از صحبت ارباب فضل مستفید شده رونق در بار خودرا بوجود صاحبان فضل بیفزاید ولی

اگر ماروبهم رفته گفته های نظامی عروضی را قبول وآنرا درست پنداریم باز هم منتج باین نتیجه خواهیم شد که حکیم ابن سینا و ابو سهیل مسیحی غالباً ازین سبب فرار نموده و روزگاری باختفا بسر برده که بر مطلق عنانی خود اندیشه و می پنداشتند که دائرهٔ آزادی شان در در بار سلطان محمود محدود شده عمومیت تحریر و تقریر آنان تحت نظر دقت خواهد آمد اگر مطلب فوق صحیح باشد باز هم مسئولیت اینهمه مصائب برخود آنان عائد خواهد شد نه بر شخص سلطان .

محمد خاوند شاه نیز همین داستان لغو و بیمعنی را باندك اختلاف تحریر کرده واینقدر اضافه نموده است که سلطان حکیم ابن‌سینارا از در بارخوارزم شاه خواست تا بجرم سوء عقیده اورا سزا دهد چنانچه محمد خاوند شاه مینویسد :

« چون شیخ بوعلی به بیست ودو سالگی رسید پدرش برحمت ایزدی پیوست و هم دران اوقات و آنزمان تزلزل و اضطراب به مبانی قصر دولت و شوکت آل سامان راه یافت ، ابوعلی از آنجابیرون رفته روی توجه بخوارزم نهاد ، و دران آوان جمع کثیر از فضلاء وحکماء مثل ابوسهیل‌مسیحی ، ابوریحان بیرونی ، ابوالخیر خمار وغیره هم در صحبت و ملازمت خوارزم شاه علی بن مامون بن محمد بسر می بردند ، چون ابو علی بدانجا رسید خوارزم شاه بر تربیت مشار الیه اقبال تمام نمود و وجه معیشت اورا مقرر فرمود ، در اثنای این اوقات سلطان محمود سبکتگین به ممالك ملوك سامانی استیلا یافت و پیش او مذمت بو علی کردند که مذهب او مخالف مذهب اهل سنت و جماعت است و سلطان در دین بغایت صلب بود ، خواست که شیخ را بدست آرد » .

اگر این داستان رابر محك تاریخی عیار گیریم ضرب‌المثل مشهوراست که میگویند :

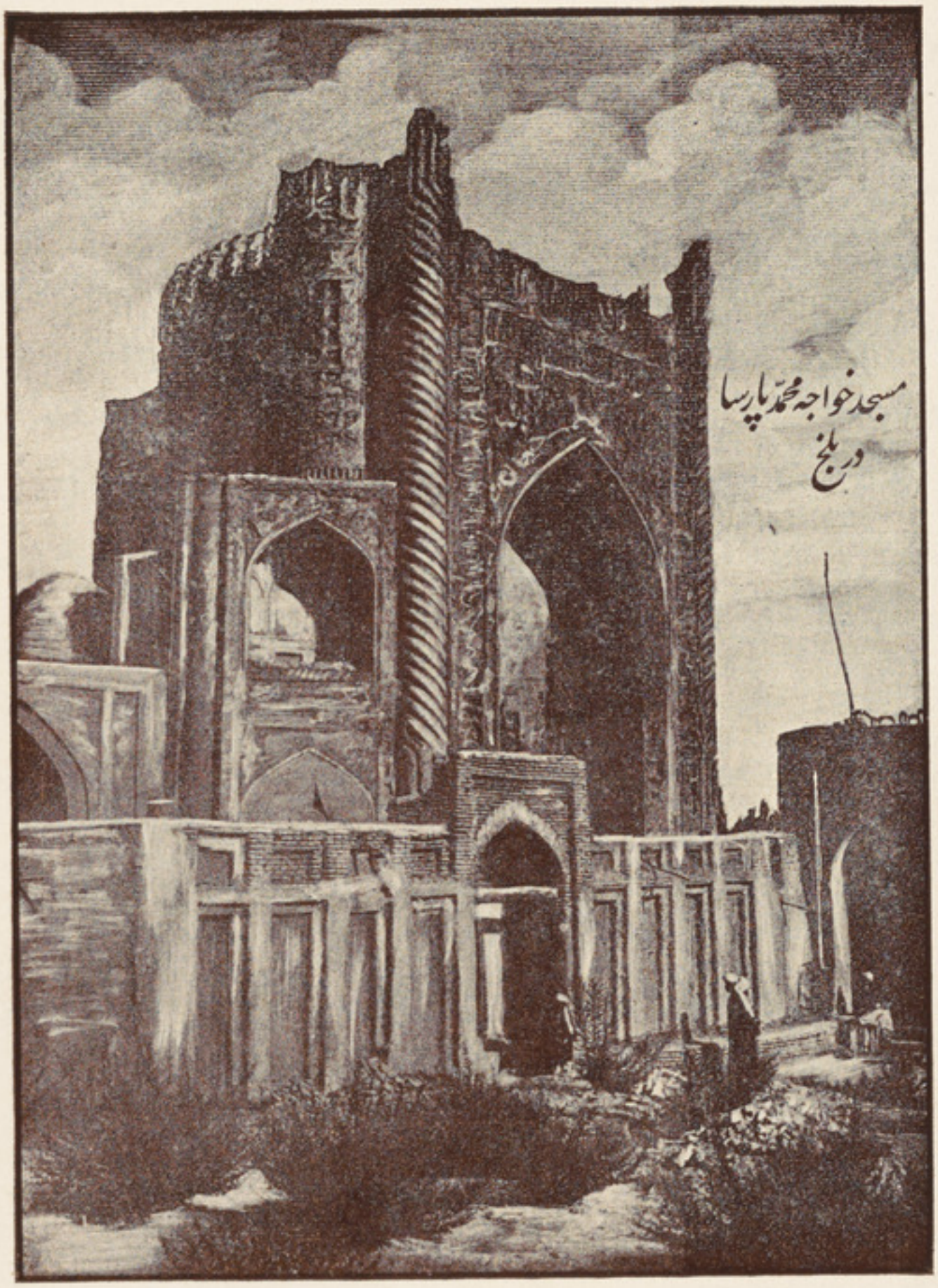

یکی از ابنیهٔ تاریخی عصر اسلامی ام البلاد بلخ که در قرن (۱۰) ه به عصر
(عبدالله خان) اوزبك آباد شده است

دروغگو حافظه ندارد بر نظامی عروضی و محمد خاوند شاه صادق می آید مؤلفین مذکور نه تنها یکدو خبط کرده اند بلکه جاده پیمای خطایا و لغز شهای بسیاری گشته اند زیرا وقتیکه بو علی سینا از بخارا مراجعت نموده بدر بار خوارزم شاه رسید آنوقت ابوالعباس مامون ابن مامون فرمان روا نبوده بلکه برادر اوعلی ابن مامون بر تخت سلطنت جا داشت اکثرسیرت نگاران ابن سینا بیان می کنند که حکیم درسنه ۳۷۲ سه صدوهفتادودو هجری متولد شده و در ۲۲ ساله گی پدروی انتقال نمود و چون پس از چندی در بخارا فتنه و شورشی بر پا گردید حکیم بوعلی سینا از بخارا فرار را بهتر دانست و باین قرار درسنه ۹۵_۳۹٤ ه یا یك دوسال بعد ازین تاریخ بدر بارخوارزم شاه حضور بهمرسانید اما ابوالعباس مامون ابن مامون چند سال بعد ازین تاریخ بدنیا آمده است از بیان علامهٔ ابن الکنی در تاریخ الحکما که از تاریخچهٔ حیات ابن سینا که بقلم خودش نوشته شده نقل میکند و نیز از نگارش ابی اصیبعه معلوم میشود که نام فرمانفرمای خوارزم که با ابن سینا بمدارا و تواضع پیش آمد و برای اعاشهٔ ا ومبلغ گزافی بطور مشاهره مقرر نمود علی ابن مامون بود ترجمهٔ بیانی که ما بدان اشاره مینمائیم برحسب ذیل است .

بعد ازان پدر من انتقال نمود واحوال من ناگفته بگردید و بعد برای انجام خدمات سلطان مکلف شدم درینوقت حوائج زندگی مجبورم نمود که از بخارا بگرگان بروم ودرآنجا ابوالحسین سهیلی که این علوم رابنظر وقعت می دید وزیر بود من نزد والی آنجا که علی ابن مامون بود رفتم و در انوقت لباس فقها در بروتفه و عمامه بر سرم بود که قسمت پایان آن زیرزنخ بگردن پیچیده بود

والی مذکور مشاهرهٔ برای من مقرر کرد و این مشاهره کفاف معیشت مرا بصورت عادی مینمود بعضی از احتیاجات زندگی مرا برفتن فسا مجبور نمود و از آنجا بجاجرم که سرحد خراسان است رفتم و ازانجا بجرجان رسیدم ارادهٔ من رسیدن بخدمت امیر قابوس بود ولی درین اثنا اتفاقاً امیر قابوس گرفتار آمده در یك قلعهٔ محبوس گردید تا اینکه از دنیا انتقال نمود پس ازین واقعه جانب دهسان سفر کردم درین هنگام سخت مریض شده دو باره طرف جرجان برگشتم ابو عبید جرجانی نزد من آمده حالات مرا در ضمن یك قصیدهٔ بیان نمود شعر ذیل ازان قصیده است .

ترجمه : «وقتیکه من بزرگ شدم در هیچ شهری برای من جا نبود زمانیکه من صاحب قیمت شدم قدر دانان من ناپدید شدند» .

ازاقتباس بیان فوق صریح معلوم میشود فرمان روای که حکیم ابن سینا را در خوارزم عزت و توقیر نموده منزلت نیکو داد و کیسهٔ امالش پراز زر نمود و ترغیب کرد چندروز بحضورا و باشد آن پاك مرد روشن ضمیر علی ابن مامون بوده نه ابوالعباس مامون ابن مامون ازین رو جائیکه بیانات محمدخاوندشاه و نظامی عروضی در معرض تردید و تعارض می افتد بمطالبی چند بر می خوریم اول اینکه حکیم بوعلی سینا سبب برآمدن از خوارزم راچنین گفته است! «که ضرورت مرا برفتن در فسا مجبور نمود» وتقریباً برآمدن خودرا از بخارا هم بهمین الفاظ بیان میکند واز مطالعهٔ تواریخ اسلام واضح می شود که این همان فتنه و شورش بود که بعداز برطرفی منصور ابن نوح از تخت سلطنت بسبب طغیان وسرکشی بتوزن وفائق دراقطار مملکت انتشار یافته بود بنابرین ممکن است بعضی از وجود ابن سینا را مجبور به خروج از خوارزم کرده

باشد اگر نظریهٔ مافعلاً قبول‌شود یانه بازهم ازینواقعه حقیقت دروغ گوئی و داستان سازی محمد خاوند شاه و نظامی عروضی آشکار میشود .

همچنین این داستان که ابن سینا محض بدیدن نبض یکی از اقارب شمس المعالی امیر قابوس‌را ، از بیماری ، عشق اورا دریافته بود ونیز ملاقات حکیم ابن سینا با امیر قابوس وشناختن امیر اورا بانوازش های فراوانی که گویند درحق اوبجا آورده تماماً ناشی‌از جعل بافی وساخته کاری نظامی عروضی ومحمدخاوند شاه‌است غالباً این‌هردو اساس‌مذکور فوق را از تحریر خود شیخ فراگرفته اندچه شیخ در کتاب معروف خود قانون اثراینگونه امراض‌را تشخیص‌وصحبت میکند . ازمطالب فوق صریح‌ثابت میشود که شیخ‌به جرجان محض‌از برای ملاقات امیر قابوس رفته واز انجابدون نیل‌مرام باز گشته چه قبل‌از رسیدن شیخ‌به جرجان امیرقابوس بدست قشون باغی خود دستگیر وبقتل رسید .

اگرچه فرمان روای اصفهان علاء الدوله دیلمی پسرعم مجدالدوله بارها تاج الدوله رامغلوب وحتی همدان راهم تسخیر نمود ولی خطاب شهنشاهی دادن وشیخ را وزیراو پنداشتن چنانکه نظامی عروضی می نویسد از همان خطا های فاحشی است که به هیچگونه قابل عفو واغماض نیست چه خطای مذکور تمام وقائع مسلمهٔ تاریخی رامنقلب و دگرگون می نماید شبهه نیست که بوعلی سینا دومرتبه به رتبهٔ وزارت مجدالدولهٔ دیلمی رسیده ولی هیچگاه بوزارت علاء الدوله ارتقا نجسته صرف این قدر میتوان گفت که بعد از انتقال شمس الدوله، وآغاز عهد تاج الدوله علاء الدوله همدانرافتح نمودودرین وقت شیخ بدربار حکمران مؤخرالذکر حاضر آمده وبقیهٔ عمر رادرآنجابسر برد ، علاء الدوله هم قدردانی

زیادی از وی مینموده و همیشه مورد مراحم و الطاف او واقع می شده
ازینجاست که شیخ در ظل حمایت این پادشاه « رسالهٔ حکمت الهی » را تالیف
و باسم علاء الدوله معنون نمود،

بر علاوه بودن شیخ وابوریحان بیرونی بدربار مامون ابن مامون دریك
وقت وباز رسیدن مکتوب ازغزنی ومسافرت وپراگنده شدن آنها محال واثبات
این مطلب نیز از روی تاریخ غیرممکن می نماید ادیب معروف المانی ایدور دسخاؤ
در دیباچهٔ کتاب بیرونی « اظهرالبقیه » حقیقت این واقعه رابه منتهای وضاحت
شرح داده می نویسد : وقتیکه این افسانه را بر محك تاریخی عیار گیریم معلوم
خواهد شد که این داستان از ابتدا باطل وخالی از حقیقت است چه از روی
وقائع مثبتهٔ تاریخی معلوم میشود که ابوریحان وابوالخیر ازخوارزم درسنهٔ
۴۰۷ هجری بغزنین رفته اند و نظامی عروضی می نویسد که حکیم بوعلی سیناو
ابوسهیل مسیحی (۱) قبل از سنهٔ ۴۰۳ هجری از خوارزم خارج شده اند
بر علاوه شیخ بوعلی سینا (بقول نظامی عروضی) به جرجان رفته وزیرشمس المعالی
امیر قابوس مقرر گردید .

وفات امیرقابوس در ۴۰۳ هجری است درین داستان نظامی عروضی بنابر
رعایهٔ که شاید ملحوظ اوبوده دو واقعهٔ جداگانه را از بی اعتنائی بهم درآمیخته
است (سخاؤ) درضمن نگارشات خود می نگارد که البیرونی علت حملهٔ

(۱) درین مقاله چندجا ابوسهیل نوشته آمده ولی اصلا اسم او ابوسهل است وشاید این غلطی ناشی از اشتباه نساخ بوده باشد رجوع شود بعیون الانباء ابن ابی اصیبعه تاریخ الحکماء قفطی قاموس الاعلام شمس الدین سامی مقدمه منطق المشرقیین .

سلطان را برخوارزم وسلب استقلال و ضمیمه ساختن سلطان آنحدود را برقلمرو خویش و غائلهٔ فتنهٔ خوارزم که در نتیجه به قتل مامون ابن مامون منجر وپس از قتل او خاتمه یافت بطوری که خود دران واقعه حاضر وشاهد بوده بتفصیل می نویسد برعلاوه قتل حسرت ناك مامون سبب شد که سلطان محمود برای تجاوزو دست درازی به خوارزم بهانهٔ بدست آورد چنانچه برای انتقام خون مامون ابن مامون به منتهای عجله به خوارزم شتافت وآتش بغاوت را فرونشاند ودرموسم بهار ۴۰۸ هجری عنان حکومت خوارزم را بدست آورد وآن کشور راضمیمهٔ قلمروسلطانی خود نمود وهم درین وقت عدهٔ شورشیان و اشرار را بکیفر کردار شان رسانده التون تاش سپه سالارخود را واپس آنجا مقرر نمود و درموسم بهار همان سال به افغانستان باز آمد وغنایم واسرای بسیاری باخود آورد بعدها همین اسرا بدستهٔ قشون سلطانی داخل و در رکاب او بهندوستان هجوم بردند در زمرهٔ این اسرا افرادی از خانوادهٔ شاهی نیز بودند که آنهارا سلطان به حصارهای مختلف محبوس نمودغالباً درهمین سفر ابونصر ، ابوریحان وابوالخیر ملتزم رکاب سلطان بغزنه آمدند اگر در تاریخ اسلام بنظر غور مطالعه رود بطور صریح معلوم می شود که شیخ بوعلی سینارا با ابوریحان بیرونی هیچگاه اتفاق ملاقات نیفتاده زیرا شیخ ابوعلی سینا در تاریخچهٔ زندگی خود می نویسد که وی درحیات علی ابن مامون ازخوارزم بیرون برآمده بیهقی مؤرخ مشهور آنعهد چنین مینویسد : البیرونی بدربار مامون ابن مامون که جانشین علی ابن مامون بود ازسنهٔ ۴۰۰ هجری تا ۴۰۷ که تماماً ۷ سال میشود حضورداشت وبعد ازقتل‌مامون ابن‌مامون در ۴۰۸ باسلطان محمود بغزنه

آمد . ولی از تبادل افکار ومراودهٔ خطوط در بین شیخ و ابو ریحان بیرونی در هنگامی که شیخ در بخارا بود ابداً انکار نمی شود .

در ینجا بدو نکتهٔ مهم وقابل دقت بر میخوریم که ازان مسامحه یا اگر راست گوئیم کذب خاوند شاه آشکارمیگردد یکی آنکه میگوید گماشتگان سلطان بعلتی که شیخ درزی فقها بوده اورا نمی شناخت اما باید ملتفت گشت که درهنگامی که این لباس را از بر کشیده ومدتی بحیثیت واعتبارمی زیسته چنانکه بهمدان رفته و دو بار بوزارت شمس الدوله ار تقاجست و باز ازانجا باصفهان آمد و بدر بار علاء الدوله ابن کاکویه حاضروسمت مشیری اودریافت چگونه گماشتگان سلطان ازاو واحوال او سراغ نیافتند وهرگاه سلطان بواسطهٔ گماشتگان خود از وجود وی و یا بقول محمد خاوند شاه بعلت سوء عقیده بگیر و گرفتش اصرار میداشت پس چرا فرمانی بنام فرمان روایان آنحدود صادر نکرد تا آنان که تاب قوهٔ بازوی سلطانی را نداشتند بطور فرمان روای خوارزم عمل میکردند .

در ینجا بواقعهٔ دیگری هم بر میخوریم که قابل دقت بوده تفصیل این اجمال آنکه سلطان غزنه در آخرین سال سلطنت خود (۴۲۰) نهضت فرمای (ری) گردید . محمد خاوند شاه می نگارد که سلطان از ضعف خاندان دیالمه استفاده کرده و میخواست مملکت را از مجد الدوله باز ستاند به پسر خود مسعود بسپارد و حکمرانی خراسان و غزنی و سائر بلاد هند را به پسر دیگر خود محمد حواله کند ، در ینجا محمد خاوند شاه می گوید سلطان محمود درهمین موقع ممالك عراق و عجم و اصفهان را نیز تاخت وتاز نمود حال آنکه از روی حقایق مسلمهٔ تاریخی حکیم ابن سینا درین وقت در عراق

بوده زیرا شیخ در ۴۲۸ هجری ترك حیات گفته چنانچه سیرت نگاران او متفق اند که شیخ در اواخر حیات خود ۱۵ یا ۱۶ سال درخدمت علاء الدوله بسر برده پس اگر سلطان محمود حقیقةً میخواست که شیخ را گرفتار سازد این مطلب بسیار بسهولت صورت میگرفت ولی ظاهر است که سلطان محمود اینچنین یك خواهشی نه نموده چه از شرحی که نگاشتیم قول محمد خاوند شاه واضحاً تردید می‌شود .

اما این سؤال باقی‌میماند که درصورتیکه محمد خاوند شاه ازخدمات سلطان محمود نسبت به‌اسلام به‌الفاظ بسیار مجلل و پر هیمنه تعبیر نموده باز چگونه بر وی تهمت بسته وچرا روایتی خلاف واقع برعلیه او می نویسد؟ جوابش را برین نهج میتوان گفت که چون محمد خاوند شاه را شوق و قائع نگاری بهیجان آورده رطب و یابس را بدون از تتبع و تحقیق درست پنداشته است و شاهد ما در اثبات این‌سخن ضمیمهٔ روضة الصفا و سائر دستاویز هائی است که درهمین کتاب جابجا مذکور گشته از جملهٔ عهد و پیمان خواجه نظام الملك است که بقول محمد خاوند شاه باحسن ابن صباح و عمر خیام در ایام تحصیل با هم بسته بودند همچنین واقعهٔ سلطان محمود و حکیم ابن سینا تماماً ساخته گی و عاری از حقیقت است چرا که مورخین عرب از قبیل علامهٔ ابن خلدون القفطی ابن ابی اصیبعه، العتبی وغیره درین واقعه بکلی‌خاموش مانده است حتی بیهقی هم در تاریخ مسعودی خود ازین قضیه ذکری نکرده است مورخین بی‌تتبع بسبب اینگونه لغزشهاوروایتهای ضعیف‌خودبدنام اند چنانچه مصنف‌این داستان بی‌معنی نیزازین قبیل‌است همانا علت اینگونه روایتهای ضعیف‌اختلاف مشرب است در بین عقیدهٔ سلطان

ومؤرخ بنابرین ممکن است که محمدخاوند شاه وسا ئرین این روایتهای دور از صحت راازروی تعصب بسلطان بسته باشند، نظامی عروضی تنها اینقدر می نویسد که سلطان غزنه علما وحکما را حکم احضار بدربار خود نمود امابیش ازین چیزی نسبت بسلطان نمی نویسد .

و لی محمد خاوند شاه درین زمینه شرح و بسطی داده می نویسد که سلطان میخواست شیخ را بدست آورده و به علت سؤ عقیدهٔ او توبیخ نماید اما مؤلف نامهٔ دانشوران (که درعهد ناصرالدین شاه قاجار تالیف شده) صریحاً مینگارد که سلطان محمود شیخ رابعلت سؤ عقیدهٔ اومیخواست بقتل برساند ، به بین تفاوت راه از کجا ست تا بکجا . « انتها »

باختر

غلام جیلانی جلالی

ای خاك عزیز بهتر ازجان — ای باختر ای شهیر دوران
ام المدن نفیس عالم — آرامگهٔ قدیم افغان
خاك تو که توتیاست درچشم — زد طعنه بسرمهٔ صفاهان
از مرز تو بوی عشق خیزد — از بوم و برت صفا نمایان
روزیکه ز بخت سعد بودی — گهوارهٔ مجد وشوکت وشان
جنس بشر از تو یافت دانش — آموخت کمال علم و عرفان
تو پرچم خود بلند کردی — بربام جهان و کاخ (دوران)
از سرحد سند تا بجیحون — کوس تو چو رعد بود غران
هر روز شعاع خاور تو — میگشت به نیم روز تابان
در صحنهٔ روزگار پیشین — دادی تو کمیت خویش جولان
دستور تو چون قضا شتابان — تیغ توچو اژدهاخروشان
بستی و شکستی و گرفتی — سرپنجه ودست و گرز گردان
بربامت هزار پرچم افراشت — اجداد عزیز ما بدوران
دارای جهان بتو عطا کرد — اکلیل و درفش و تیغ وخفتان

از فوج تو یافت درس جرئت فرزند فلیب شاه یونان
از سرحد هند تا بخوارزم تکسیل گرفتی تا صفاهان
صحرای زرنگ صیدگاهت کشغر کشیدی بزیر فرمان
اندر برج چرخ سایت صد بابل و نینو است حیران
آورده برزمگاه عالم گیتی ستنان و پهلوانان
جنبیدی اگر زخشم روزی درلرزه شدی سپهر گردان
ای مانده زنو بهارت آثار بر صفحهٔ دهر بس درخشان
اطراف بلند کوی بابا دارد ز تو شوکتی نمایان
فرخار تو مهد خوبرویان کاپیس تو مرز شیر مردان
پروردی هزار چون کنشکا با نهضت خاندان کوشان
هیطل بهوای تو سر افراخت کاویخت چنان به آل ساسان
سامان تو درجهان نگنجید از دبدبه و شکوه و سامان
ازخاك تو بسکه قابل آمد رومی و ظهیر شد نمایان
از تست شقیق و گردقیق است ای مرز تو مهد پارسایان
رخشید باسمانت ای بلخ چون «شیخ» ستارهٔ درخشان
ازعنصرت عنصری بر آمد آن نابغهٔ سخن سرایان
درمهد توصد هزار گلرخ خفته است بسان ماه کنعان
از خاك تو با نسیم خیزد بوی خوش زلف مشك مویان
هرجام که از گلت سرشتند شد ساغر بزم شهریاران
درهر قدمی زخاك پاکت یابند مزار نیك مردان
ای مرکز آسمان دانش ای مهد بزرگ علم و عرفان

امروز مگر که پیر گشتی کاین گونه شدی ز دیده پنهان
بروی خراب تو، توان دید باقلب پریش وچشم گریان
از طاق توخشت آنچنان ریخت چون از دهن عجوز دندان
در لاله ستان خوش فضایت روئیده بجای گل مغیلان
چون ساخت جهان بچیره دستی؟ اجزای جماعتت پریشان
از گردش دهر پر حوادث دربوم وبرت گذشت طوفان
سیلاب بلا سپاه چنگیز پیرانه سرت نمود عریان
یا چشم رسید از سپهرت کاین گونه شدی زبیخ ویران
یابی هنران برغم اسلاف کردند ترا بخاك یکسان
بی بال وپرت سپهر کرده است از دست نفاق خانه ویران
گویند که زیستن بویژه جز علم بروزگار نتوان
چون اهل تو گشت عیش پرور گشتند بکار خویش نادان
تو شهر بودی جهان خرابه ویران تو کنون خرابه عمران
آن بود ز همت نیاکان اینست زغیرت عزیزان
عبر تکدهٔ زمانه ای بلخ ای تودهٔ خاك نیك بختان
از مرز تو رفت کاروانها تاروم وپروس وهند ویونان
خورشید سعادت تو اخر بر عالم غرب گشت تابان
دوران تو حیف تند بگذشت برماچه گذاشت؟ داغ حرمان
از جور سپهر گشتی افسوس ویرانهٔ بی اساس و بنیان
صاحب نظران بحالت اکنون چون آئینه مانده اند حیران
آثار تو شد ز روی گیتی در خاك بسان گنج پنهان
از شهرت و شان باستانی نام تو کلان وخانه ویران

ابن سینا

گل پاچا الفت

بو علی د پشتنو د افق لمر دی
پری نا زیژی طایفه ذافغان ز که

لمر په توله دنیا یو رنگه زلیژی
پری شایسته دی سر ترسره جهان ز که

را و تلی و ه له جا لی داسمانه
دده فکر کاوه جگ جگ طیران ز که

په سروستر گو فلسفه ورپسی ژاری
چه پلار نه وی ژرا که یتیمان ز که

چه هر سوورپسی گرزی نه ئی مومی
دی تروراوسر گردانه اسمان ز که

زمکی هسی اولاد و نه لیدترا وسه
پسی سر په سیری گرزی هرآن ز که

که نخواز مکه سا کنه زای په زای وه
ناقراره ئی اوس وینی انسان ز که

نه ئی سیال نه ئی نظیر شته په جهان کی
عقلا ددی په جهان کی حیران ز که

چه دده نبض شناسه گو تی نشته
دمرض له ویری رگ دی لرزان ز که

دده فکروه قانون، شفا دپاره
په حکمت کی ئی موجز دی بیان ز که

دمشرق رئیس اوشیخ د فلسفی وه
یادوی ئی نن دعلم دوستان ز که

میندورانه ووراولادهی تر اوسه
دی په زرونوکی دخلقوارمان ز که

رب ور کری دی وطن له استعداددی
ترشه زیژی دانامتوفرزندان ز که

توریالی اوتنگیالی اوپوهان واره
تربیت اخیلی دده په دامان ز که

خطاب به شیخ

ملک الشعرا قاری

ای شیخ رئیس نام آور — ای فلسفه را تو یار و یاور
ای قلزم موج خیز دانش — حکمت ز تو شد عزیز دانش
ای نیر تابناك مشرق — افزوده فروغ خاك مشرق
نور از تو بشرق؛ دور و نزدیك — میتافت واروپ بود تاریك
آن بلخ که مادر بلاد است — از نسبت تو بخویش شاد است
ای فکر ارسطو از تو روشن — وز دانشت آنهمه مبرهن
ای کرده ابوسعید بوالخیر — تصدیق تو در مراتب سیر
او دید و تو خود بعلم دانی — اسرار نهفتهٔ معانی
در فضل تو دید چون فزونی — شد همدم صحبتت برونی
آن نابغهٔ یگانهٔ شرق — سرمایهٔ جاودانهٔ شرق
ای گشته ترا دکارت پیرو — وافتاده بغرب از تو پرتو
زان پرتو دانش خدا داد — شد مدرسه های غرب آباد
بکشوده اروپ اگر پروبال — شاگرد تو بوده چار صد سال

سرمایهٔ طب هرآنچه اندوخت فروید و یانه از تو آموخت
برخاست ز هر کجا طبیبی از خوان تو بوده اش نصیبی
صد خسته دل مریض ابتر شد از تو علاج حیرت آور
ای فلسفه را حمایت از تو حل گشته رموز حکمت از تو
ای داده ز خامهٔ توانا سرمایهٔ دانشی بدنیا
ای گنج هنر مؤلفاتت قانون نجات در نجاتت
ازبسکه شفای تست کافی در دردجهالت است شافی
خیر تو ز بس کثیر آمد قانون تو بی نظیر آمد
نطق تو بمنطق از درایت بکشوده هزار باب حکمت
در مورد احتیاج تالیف دادی بقلم رواج تالیف
از فضل ببارگاه دیلم شد رتبهٔ عزت مسلم
در پی سپری براه تحقیق داده است ترا خدای توفیق
گر مسئله دقیق و معضل گاهی نشدی بفکرت حل
دربارگهٔ جناب باری بوداز تونماز وعذر وزاری
فی الحال به سجده میفتادی وان جبهه بخاك می نهادی
چون بود نیازت از تهٔ دل میکرد خدای حل مشکل
برروح تو ما دعا فرستیم از فاتحه تحفه ها فرستیم
بر تربت تو بگاه وبیگاه خواهیم نزول رحمة الله

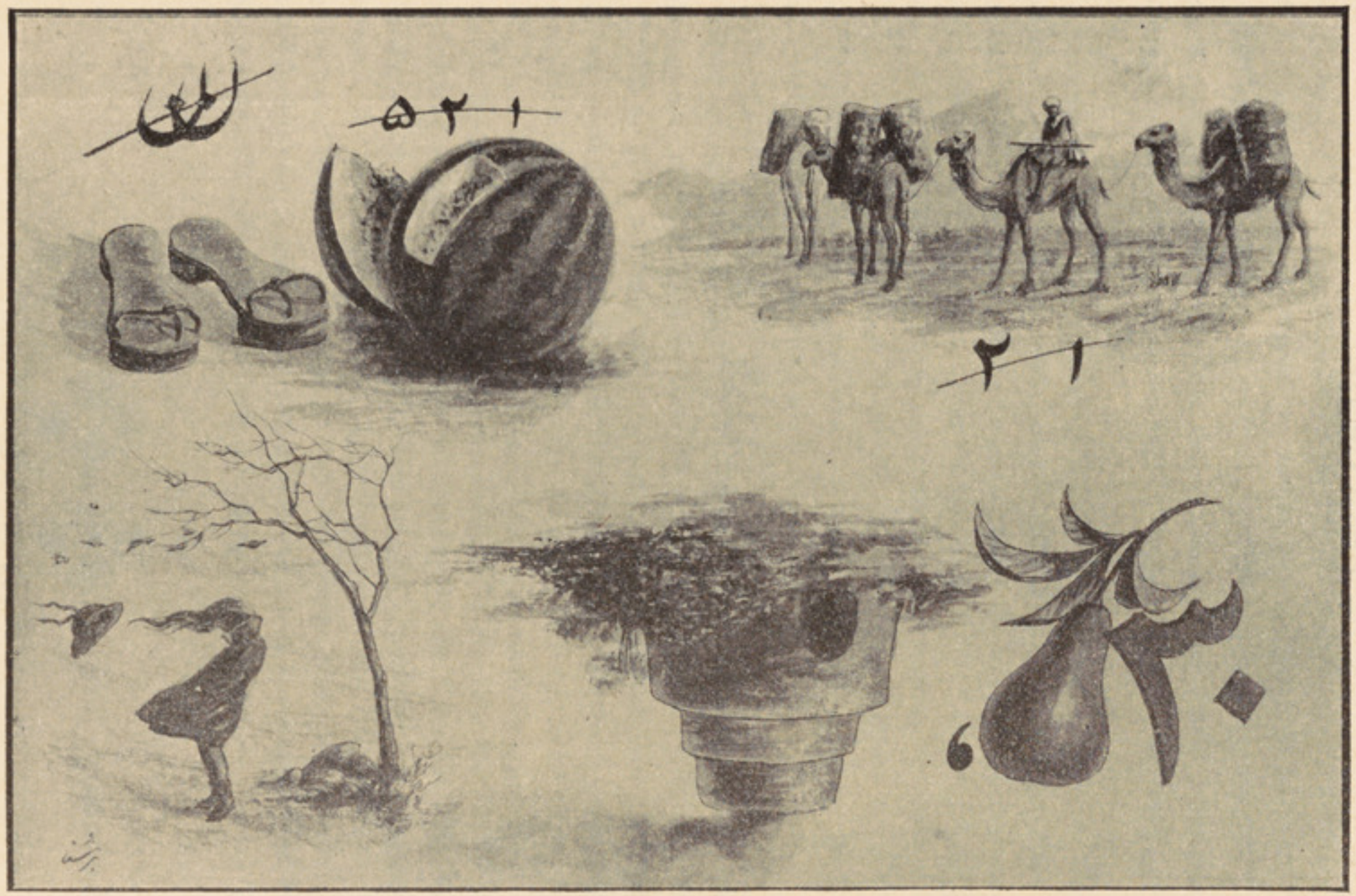

معمائی است که بمناسبت شمارهٔ فوق العادهٔ ابن سینا جهت تفریح وطبع آزمائی خوانندگان این مجله ازطرف جناب عبدالغفور خان برشنا مدیر مکتب صنائع نفیسه وعضو افتخاری انجمن ساخته شده .

غلطنامهٔ این شماره

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۱۸	معدد	طرف
۹	۲	معـد	وقت
۱۱	۲۰	متعرض	مغرض
۱۳	۱۸	طبیعی	طبی
۱۶	۱۷	صد	و پنجاه
۱۹	۸	دانشند	دانشمند
٥٤	٥	د مغز په	د مغزو په
٥٥	۹	لورته	پورته

غلطنامهٔ شمارهٔ گذشته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۱	۳	الملوك	المملوك
»	۱۲	به فن	راجع به فن
۸۲	۱٤	الدولد	الدوله
»	۱۸	ابن اثیر	این اثر
۸٤	۱۱	مفید آن	مفیدی
»	۱۷	باشد	نمی باشد
۸۷	٤	اولاً	اولا عنصری
۸۹	۱٥	در	دروازهٔ
»	۲۱	بورد	بورو
۹۰	٥	روح	روی
»	۱۰	Autiquaty	Antiquary

NEUVIEME CENTENAIRE DE LA MORT d'Avicenne.

A l'occasion du neuvième centenaire de la mort du grand savant oriantal Avicenne, une cerémonie grandiose fut organisée à Kaboul, le jeudi 4 novembre, par l'Académie afghane, dans la grande salle du club Stor. toute la classe intellectuelle de la capitale,ainsi que les ministres, le corps diplomatique, les grands fonctionnaires de l'etat, les parlementaires et la colonie étrangère ètaient presents.

La conférence fut ouverte par une allocution de S. E. Sardâr Mohammed Naïm Khan, Ministre de l'Instruction publique. Ensuite de nombreux orateurs prirent la parole,évoquant la personne et l'oeuvre du grand savant. Tous ces discours sont reproduits in extenso dans ce numero.

Parmi ces exposés, nous donons seulement en français, celui qui fut présenté , en cette langue, par M. S. Kâssem Rechtya, directeur de la Section des publications et de la presse de l'Académie afghane, car il suffit à faire connaitre l'essentiel de la biographie et de la pensée d' Avicenne.

❀ ❀ ❀

Mesdames et Messieurs

L' académie afghane est très heureuse de vous recevoir à l'occasion du 9 eme centenaire de la mort d'un des plus grands sages de l'Orient ; je veux parler d'Ibn-i-Sina, originaire de Balkh, le fameux Avicenne, à qui la philosophie et la médecine eurpéennes doivent tant !

Cet éminent savant, grâce aux travaux qu ' il entreprit en matière philosophique , scientifique et littéraire , à droit a l'admiration et à l' estime de l'humanité tout entière; mais il faut remarquer que sa gloire celle de sa personne et celle de son oeuvre,revient à l'orient en général,

et, particulièrement, à l'Afghanistan, d'ou sa famille était issue.

Avicenne a consacré sa vie à explorer la domaine scientifique, si fécond et si neuf à son époque c'est dire qn'il à travaillé pour le bien-être de l'humani'é entière et que ses oeuvres ont été et resteront justement célébres . Jusqu ' aujoud'hui , elles ont affirmées leur utilité et l'avenir confirmera cette affirmation.

Dans ces conditions, nons avons considéré comme un devoir sacré de commémorer son souvenir et d'exalter la mémoire de ce bienfaiteur de l'humanité, au cours d'une conférance reconnaissante et solennelle.

Qu,il nous soit permis , en une brève allocution , de présente: ce génie et son oeuvre.

Ibn-i-Sinâ, ou Avicenne, est né vers 980 dans un village du district de Boukhara , nommé Afshana kharmiten. Son pére Abdulah , un aryen notable de la province de Balkh en Bactriane, était venu en cet endroit pour occuper une place dans l'administration du roi Samanide Nouh-i-ben Mansour. Avicenne commença ses études vers l'âge de 5 ans ; durant 13 années il s'initia à toutes les disciplines alors en honneur notamment la théologie , la morale , la physique , la médecine, les mathématiques, l'astronomie etc ... Si bien que , à l'âge de 18 ans, il avait acquis assez de réputation en médecine pour devenir le praticien traitant du roi Nouh-i-ben-Mansour. En récompense de ses services, il sollicita de consulter la bibliothéque du souverain et dans cette retraite austére, il murit son jeune talent. (Ses adversaires à ce sujet, l'ont indignement calomnié quand ils prétendent que le jeune savant avait incendié cette bibliothéque four détuire les oeuvres déja existantes et rtester le seul érudit de son temps). A 21 ans, il avait déja édité ses premiers ouvrages touchant la medecine etc.

Ace moment son père mourut; et ce fut un malheur qu,Avicenne ressentit cruéllement car Abdulah de Balkh avait manifesté beaucoup de zèle et du compétence quant à l'éducation de son fils.

Avicenne quitte bientôt Boukhara et commenece ses pérégrinations Il se rend d'abord à khouarazm, ou il trove un milieu savant qui l'accueilee avec sympathie.

C,èst l'époque ou l'empire du Sultan Mahmoud le ghaznévide atteint son apogée; ce souverain souhaite réunir à sa cour tous les savnts et

littérateurs célèbres du sicle. Mais un malentendu, explicable par l'éspace alors considérable les séparant , explicable ausi sasns doute par la mauvaise velonté des intermédiaires, empêcha ces deux puisances de se jamais trouver en présence. Avicenne, abandonnant sa studieuse retraite ,fait route vers le khorassân ou il connut le grand savant de l'époque Abou-MohammadChirazi. Tout en visitant les communautés savantes qu'il rencontre en voyage, il atteint Rye (Téhéran) ou ildevint trés vite le médecin particulier de Madjded-Daoulahè Dailami.

Puis, il quitte encore ce séjour pour s'installer à Hamadan ou il est nommé Vézir de Shamsod-Daoulah. En ces fonctions , tout en continuant ses études philosphiques, scientifiques et littéraires, il se montre un administrateur habile et dévoué.

Aprés la mort de Shamsod-Daoulah , son fils Sama-ud-Daulah , monta sur le trône. Trompé par les rapports de son ministre, qui haïssait le philosophe, il emprisonna Avicenne dans une forteresse. Avicenne profita de cstte réclusion pour augmenter son oeuvre.

4 mois aprés , Sama-ud-Daoulah dut s'enfuir devant l'invasion victorieus de Ala - Ud - Daoulah - C' est alors qu il parvint à la petite ville de (Bardân) ou le savant était emprrisonné — .
Il fut convaincu de l' injustice qu il avait commise et , lors de sa restaurtion, emmena Avicenne aves lui à Hamadan .

Mais Avicenne ne resta pas longtemps en cette ville ; il partit secrétement pour Isphahan ou Ala - ud-Daoulaha le reçut avec honneur . Comme il trouvait là le mlieu propice à ses travaux , il resta jusqu à sa mort au service du monarque qui le protégeait . Cést durant son sàjour à Isphahan qu ' il écrivit le meilleur de ces oeuvres et qu ' il acquis sa grande réputation .

Quand le prince Mas' oud de Ghazni envahit la Perse et conquit Isphahan, une partie de ses oeuvres disparut : Alors le philosophe , accompagnaut Ala Ud Daoula quitta Isphahan pour Hamadan . Durant le voyage , il tomba malade et mourut peu aprés son arrivée à Hamadan (1037). Avicenne ne sétait jamais marié , toute sa famille consistait en un frére fidéle (Mahmoud) qui ne le quitta presque jamais . Il fut en relations avec les principaux Savauts de son époque parmi lesqueles ou peut citer : Abou Raihan Biromi, Abou Saïd Abol Khaïr.

Ainsi que nous l' avons mentionné au cours de ce bref exposé , Avicenne, tout en voygeaat de pays en pays , tout en occupant de lourdes charges admi-

nistratives , tont en exerceant diverses professions , n a, jamais cessé , durant toute sa vie, d' étudier et de produi e .- Ses ouvrages, tant en arabe qu en persan . tout d' une valeur indiscutable , sont évalués au Nombre de 150 . - Cent d' eutre eux ont été conservés manuscrits ou imprimés; les autres , malheureusement ont été perdus au cours des évènements de cette periode troublée.

Ses principales oeuvres traitent des sujets les plus variés , parmi lesquels la théologie , la mètaphysique la morale , la physique, la musique , la litté - rature etc .

Avicenne a connu une certaine glorie de son vivant - Mais sa réputation mondiale , celle qu ' il méritait , cést surtout aprés sa mort qu ' elle lui fut reconnue: durant les Dix siécles que nous séparent de lui , l' humanité tout entiére à tiré profit de son ouvres et de sa pensée - Ainsi , ses livres furent traduits maintes fois en hebreu, en latin , en francais , en anglais en Allemend-Dans les pays occidentaux jus qu a la fin du 18 eme siécle et même au delà , beaucoup de philosophes et de savants s, y référérent. En orient , juqu ' à nos jours , ses oeuvres sont journellement consultées -

Nous citerons particulierement : -

Kânoun , oeuvre médicale pui fut , pendant des siécles la base de toutes les études et qui fut imprimée en latin 18 fois an XV e siecle , et 20 fois an YVIe.

D , autre part son Achchéfâ , encyclopedie philosophique est restée tres longtemps comme un ouvrage de sericuse reference eu matière philosophipues . La doctrine d'Avicenne etait un mélange de peri-patétisme et de thèories orientales . Une existence purement intelligible ; une escistence naturelle et une existence logique. D'apres lui la penseé qui se porte sur les choses contient une certaine disposition à qui lui est propre et qui s ' ajout nécessairement à l' objet de la pensée , Il ne suffit donc pas de considerer les choses pour les connaitre il faut aussi étudier les dispositions de la pensée et c,est précisement l' objet de le logique . Donc on ponrra dire que Aviceune est un des précurseurs de la philosophie rationnelle et c,est de là que lui revient sa grande influence dans la philosphie de la Renaissance européenne,

اعلانات

سالنامه های کابل

سالنامه های سال اول و دوم وسوم وچهارم کابل وغیره آثارا نجمن راذواتیکه خیال خریداری داشته باشند بقیمت های آتی ازخود انجمن بدست آورده می توانند .

۱	سالنامه سال اول سنه ۱۳۱۱	در کابل ۷	افغانی	در ولایات ۸	افغانی	در خارج سه کلدار
۲	« « دوم سنه ۱۳۱۲	« ۱۲	«	« ۱٤	«	ده شلنگ
۳	« « سوم سنه ۱۳۱۳	« ۱۱	«	« ۱۳	«	«
٤	« « چهارم سنه ۱۳۱٤	« ۱۲	«	« ۱۳	«	«
٥	« « پنجم « ۱۳۱٥	« ۸	«	« ۹	«	«

کلکسیون های مجلهٔ کابل

کلکسیون های سال اول ودوم وسوم مجلهٔ کابل فی جلد درکابل ۱٤ افغانی ، درولایات ۱٦ افغانی ، در خارج ده شلنگ .

٦ کلکسیون های سال چهارم و پنجم و ششم مجلهٔ کابل یکدورهٔ آن در دو جلد قیمت آن در کابل ۱۷ افغانی ، در و لایات ۱۸ افغانی ، در خارج ده شلنگ .

کتبیکه در انجمن برای فروش حاضر است

۱ -	الفاروق	در کابل	۸ افغانی	
۲ -	منتخاب بوستان	« «	۲ «	۳٦ پول
۳ -	آثار بودائی بامیان	« «	۳ «	۲٥ پول
٤ -	سخندان فارس	« «	۳ «	
٥ -	شعرالعجم	« «	۲ «	
٦ -	آثار عتیقهٔ کوتل خیر خانه	« «	۱ «	٥۰ پول
۷ -	صنعت باختر (بفارسی و فرانسه)	« «	۱ «	

جائزه

به اطلاع هموطنان عزیز رسانده میشود که کتاب لغت پشتو مدونهٔ « مرکه دپشتو » را که دارای و قایهٔ آیست هر که سراغ بدهد ویا آن را بانجمن بسپارد برعلاوهٔ اینکه خدمت بزرگی بزبان ملی خود مینماید انجمن ادبی هم این احسان بزرگ اورا به اعطای جائزهٔ قابل اعتنای نقدی تقدیر خواهد کرد .

REVUE DE KABOUL

NUMERO SPECIAL
CONSACRE A LA MEMOIRE
d'AVICENNE

کابل شمارهٔ ۸۲ سال ۷